تولد نور چشمی اسدالله که اصل اسم او [illegible] ملک است
در هفدهم شهر محرم الحرام او پنجشنبه وقت صبح یک ساعت
بر آمدن آفتاب پانزده قدم بر صورت عالم گذاشت حیات
احدیت قدسی برد الله بر مبارک گرداند [illegible]
اب [illegible] و فراخ او [illegible] خود تاریخ سنه ۱۲۵۸

تاریخ تولد نور العین [illegible] علی که اسم او [illegible]
فاطمه سلطان در سیم شهر [illegible] الثانی یک ساعت [illegible]
آفتاب مانده قدم بر صورت عالم گذاشته [illegible]
[illegible] قدسی بر دا الله بر مبارک گند [illegible]
و فراخ [illegible] سنه ۱۲۶۲

تاریخ تولد [illegible] فاطمه مسماة بقمر سلطان
[illegible] ساعت [illegible] هفتم شهر
ربیع الثانی قدم بر صورت عالم گذاشته [illegible] سنه ۱۲۵۹

تاریخ تولد خورشید سلطان [illegible] پنجشنبه یک ساعت
از شب گذشته قدم بر صحه دنیا گذاشت [illegible]
[illegible] ۱۲۵۹

۲۱۰۶۹
۳۷۳۶۷۴

۱۲



تاریخ تولد نور چشمی اسدالله که اصلاح [illegible] باشد
در هفدهم شهر محرم الحرام [illegible] وقت صبح یک ساعت
بر آمدن آفتاب پا نهاده قدم بعرصه عالم گذاشت جناب
احدیت قدسی [illegible] مبارک گرداند [illegible]
انشاء الله و فراغ او را [illegible] تاریخ سنه ۱۲۵۸

تاریخ تولد دختر فاطمه مسماة بقمر سلطان
روز دوشنبه [illegible] ساعت از روز رفته هفتم شهر
ربیع الثانی قدم بعرصه عالم گذاشته [illegible] سنه ۱۲۶۰

تاریخ تولد نور العین [illegible] که اسم او
فاطمه سلطان در بیست و سیم شهر ربیع الثانی یک ساعت [illegible]
آفتاب پا نهاده قدم بعرصه عالم گذاشته [illegible]
[illegible]
و فراغ او را [illegible] سنه ۱۲۶۲

تاریخ تولد خورشید سلطان [illegible] پنجشنبه یک ساعت
از شب گذشته قدم بعرصه دنیا گذاشت [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۵۹

۲۱۰۶۹
۲۷۳۶۷۴

۱۲



تاریخ تولد نور چشمی اسدالله که اصلحه الله ... در هفدهم شهر محرم الحرام ... وقت صبح یک ساعت
بر آمدن آفتاب باقی مانده قدم بعرصهٔ عالم گذاشت ...
احدیت قدسی ... مبارک گرداند ...
... ۱۲۵۸

تاریخ تولد ... فاطمه ... سلطان
... ساعت ... هفتم شهر
ربیع ... قدم بعرصهٔ عالم گذاشت ... ۱۲۶۱

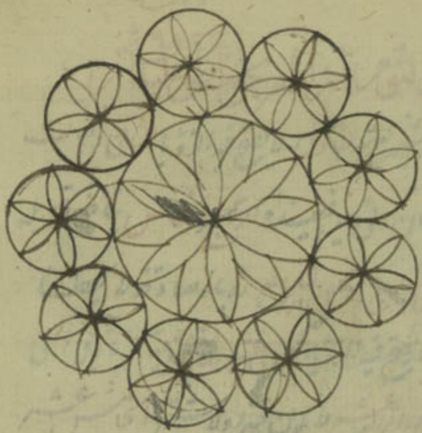
تاریخ تولد نور العین ... سلطان ... در سیم شهر ربیع الثانی یک ساعت ...
آفتاب مانده قدم بعرصهٔ عالم گذاشت ...
... مبارک گرداند ...
... ۱۲۶۲

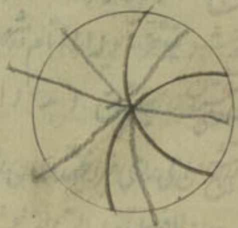
تاریخ تولد خورشید سلطان ... یک ساعت
... گذاشت قدم بعرصهٔ دنیا گذاشت ...
... ۱۲۵۹

۲۱۰۶۹
۳۷۳۶۷۴

۱۲





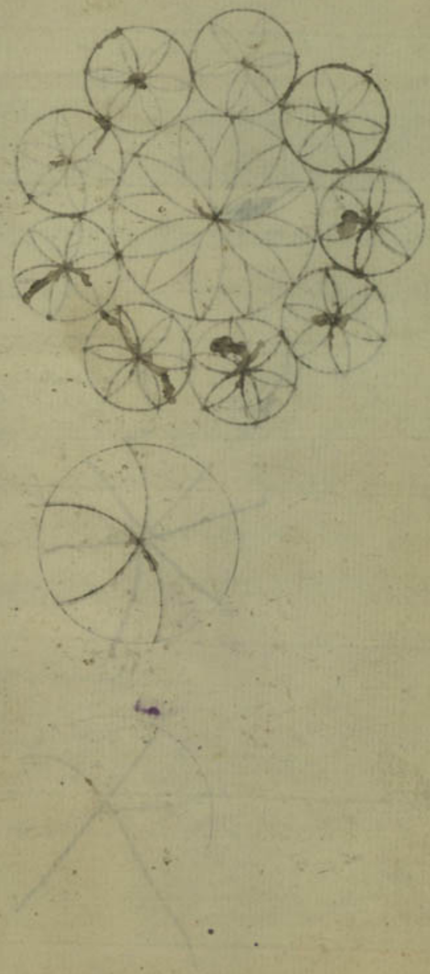






تاویل النوم از امام بحق ناطق علیه السلام

من کتاب جعفر العظیم فی ایام شهور العربیه الاول لا یصح فیه الرؤیا الثانی والثالث
ان رأی شرا فضده وان رأی خیرا فضده الرابع والخامس یتأخر تاویله
الی ایام و اشهر السادس والسابع والثامن والتاسع رؤیاه صادقة لا تخطئ
العاشر کذب لا یصح فیه الرؤیا الحادی عشر والثانی عشر یتأخر تاویله الی
ایام واشهر الثالث عشر والرابع عشر لا یکون خیرا ولا شرا الخامس عشر
صادقة لا تخطئ السادس عشر والسابع عشر یتأخر تاویله الی ایام واشهر الثامن عشر والتاسع عشر
صادقة لا تخطئ العشرون والحادی والعشرون لا یصدق ابدا الثانی والعشرون
تاویله فرح وسرور الثالث والعشرون والرابع والعشرون ان رای خیرا فضده وان رای شرا فضده
الخامس والعشرون والسادس والعشرون لا فیهما تاویل السابع والعشرون والثامن والعشرون
صادقة لا تخطئ التاسع والعشرون لا فیه تاویل الثلاثون صادقة علی کل حال



بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب خواص الحیوان مشتمل بر بیست و هشت باب به ترتیب حروف مرتب باب

باب اول در حرف الف مشتمل بر سه فصل فصل اول در الف مفتوحه

اَسَد بفارسی شیر به ترکی اصلان آتان خرماده در باب حا بیاید افال و

افیل اشتر جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید اَیم بفارسی مار به ترکی

ایلان نامند اَین مار نر اَفعی مار ماده دو شاخ اَسْوَد مار سیاه

اَرقم مار الجه اَصَلَه مار بزرگ سر اَرَضَه چوب خور ترکی آغاج قوردی

اَساریع کرمکی سرخ ترکی چمن قوردی اَیْنَش مرغ سیر چشم اَذرَق

نوعی از اشتر اَیَّل بتشدید یاء مکسوره گوزن است ترکی مرال فصل دوم

در الف مکسوره اِنسان مردم اِوزه مرغ آبی خانگی ترکی ایو اوردکی

اِبن ادی شگال ترکی چقال گویند اَبابیله بتشدید با پرستوک

ترکی قارلانقوچ

ترکی قرلانقوج اِبِل اشتر ترکی دوه گویند فصل سیم

در الف مضمومه اُرویّه بز کوهی به ترکی داغ کچیسی گویند اُتُن

مرغ سیاه رنگ است باب دوم در باء معجمه مشتمل بر سه

فصل فصل اول در باء مفتوحه اَبازی ترکی قارچغای گویند

باشِق بفتح با بکسر سین معرب از باشه است ترکی قرقی گویند

بَنَدُق به ترکی ترمتای می گویند بَبَّغا به باء اول

و ثالث مفتوح ثانی ساکن و غین معجمه طوطی را می گویند بغل

بفارسی استر و به ترکی قاطر می گویند که پسر خر است بَقَر بفارسی

گاو به ترکی سغر می گویند بقر وحشیّه بفارسی گاو کوهی به ترکی

داغ سغری می گویند بقر الماء گاو دریایی که گاو عنبر است

که دریایی باشد بقر بنی اسرائیل او گاو ماده کوچک است که او را بقر

بنی اسرائیل می گویند بَقّه و بعوضه پشه به ترکی کور مورچک می گویند

بَبَر بفتح باء اول و کسر باء دوم فارسی پلنگ ترکی قپلان می گویند

فصل دوم در بای مکسوره برزون اسب نر که پدر و مادرش هر دو عجمی باشند
فصل سیم در بای مضمومه برغوث کیک به ترکی بره گویند
براق اسم اسب جناب شرافت مآب حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم
بلبل بلبل اسم مرغ معروف و مشهور است بوم جغد به ترکی
بایقوش گویند بوقیر مرغ سفید رنگ است باب سیم در تای
مشتمل بر سه فصل فصل اول در تای مفتوحه تنین مار بزرگ تنوط
نوعی از گنجشک است تیس بز نر اهلی و وحشی را گویند فصل دوم
در تای مکسوره تدرج بر وزن زبرج مرغیست مشل و مانند دراج
تمساح نهنگ به ترکی لوی گویند فصل سیم در تای مضمومه
تبشر مرغیست که او را صفادیه گویند که ان شاء الله تعالی در باب
صاد بیاید باب چهارم مشتمل بر دو فصل فصل اول در ثای
مفتوحه ثور بفارسی گاو را گویند به ترکی اوکز فصل
دوم در ثای مضمومه ثعبان اژدها یعنی بفارسی مار بزرگ گویند

ثعلب روباه تلکی ثرمله روباه ماده وحشی تولکی ثعاله روباه تولکی باب پنجم
مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم مفتوحه جامش جامیش جارح حیوانی که شکار کند حیوانند که اولاد
جان مار سفید آق ایلان جدی بزغاله نر ارکک اوغلاق جراده بلخ چکرکه جمل شتر نر ارکک دوه
جلکا حیوانیست که از مار و ماهی متولد شود جلاله حیوانی نجاست خوار نجاست یبی حیوان جاسم
جاسوس وجال جخبر خرس ماده وحشی ایو جارف بچه مار ایلان بالاسی جبهه اسب آبت جثله
مورچه قارنجه جحل آفتاب کرد کوینلی ولانی جحمرش خر کوتنی شیر دهنده جندغ زنگیاله بر ابلاک
کیهی جراده مورچه سیاه قره قارنجه جخرود شتر ماده وحشی دوه جمل البحر ماهیست پسینه شتر جمل الیهود
آفتاب کرد جمل الماء مرغ بزرگ حوصله بیوک حوصله قوش جندب نوعی از ملخ بر بابت چکرکه
جعلانیل کفتار جحش خر کره وحشی داغ قودغی جراس زنبور آرو جعده گوسفند قوینی جعار
کفتار جعول بچه شتر مرغ دوه قوشی بالاسی جفره بزغاله چهار ماهه در د آیلوق کیهی جبر بچه جبار
جوار اسب نیکو دو جوذر گاو وحشی جوزل بچه کبوتر کوکرچین بالاسی جنین بچه شکمی جلم نوعی از چغ
جیان کفتار فصل دوم در جیم مکسوره جن پری جنان الشویت مارهای کوچک کیچک ایلانلر
جدایه آهو بچه شش ماهه جرجیس پشه های کوچک حق متی جریث ماهی شبیه نهنگ جرو سگ بچه
فصل سیم در جیم مضمومه جرد موش نر ارکک سیچان جخب نوعی از ملخ جد جد کرمیست شبیه بملخ

جراف نوعی از ماهی بالق زبون جنذع ملخ سیاه قره چکرکه جعل سرگین گردان دوزان قوردی
فسلو جند قندس غری اوغلان آتی باب ششم مشتمل بر سه
فصل فصل اول در حاء مضمومه مفتوحه حجل کیک نر ارکک کلک حیه مار ایلان حلزون گوش ماهی بالق
بالق قولاغی حمام کبوتر گوکرچین حوصل مرغ بزرگ حوصله حیدر شیر اصلان حیوان جاندار جانلو
حذف گوسفند قوبین حبرکی کنه جرف و جروف جانوری درازدست و پا احقب خر وحشی
داغ ایشکی حرشاف و حرشوف ملخ لاغر حنبتر روباه تولکی حبث مار ایلان حیور بچه حباری
حملق خرده گوسفندان حشرات جانوران ریزه در روی زمین خاتم کلاغ سیاه خاریه نوعی از ماهی
حرشات جانوران ریزه که در روی زمین باشد حبان ملخ و مورچه خیل گوساله بزو حل بچه سوسمار
حسور نوعی از کنجشک بر ایب سپرم حشو و حاشیه شتران جوان اکیدوه احضاج یک جنس کفتار
حفص بچه شتر کوچک دوه حصور ناقه که مخرج تنگ بود حفان بچه شتر مرغ دوه قوشی
بالای حقم نوعی از کبوتر حلم کنه کوچک حلک و حلکا جانوریست که در ریگ می باشد حمه
جانور دریایی حمک جانوران ریزه حمل بره قوزی حمدان کنه کوچک حموله حیوان مارکش حفش مار افعی
حمد جوجه سنگ خوار حمیل حز مرغیست حوار شتر بچه کشک حیرمه گاو ماده اینک
حیدوان کبوتر صحرایی یازی کوکرچینی حیقطان دراج نر ام حبیسو آهو بره جیران بالاسی ام خفونه

و جانو

مرغ خانگی داوق فصل دوم در حاء مکسوره حجر مادیان قسراق حدآه قیلیواج زغن چالاغان
حربا آفتاب پرست حماد خر اشک حمار وحشی خر کوهی داغ ایشکی حمار قبان باشند کز
حرزون سوسمار نر حصان اسب نر ارکک آت حضب مار نر دور نشت ارکک ایلان حسل
بچه سوسمار فصل سیم در حاء مضمومه حباری خرز و غدای وهره حرقوص جانوریست بزرگی زنبر
که ابرخی حوت ماهی حوت حیض ماهی حیض ام حبین جانوریست شبیه براسو حوت موسی
ماهی موسی حباب مار و شیطان حباحب حیوانیست که والد آن را گویند جبرج حباری نر
خناس ماهی کوچک خنظب ملخ نر حوار بچه شتر حلان بزغاله که در شکم مادر یافته شود حوش
چهار پای وحشی حیوت مار نر ام حارس داوق باب هفتم
در خاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در خاء مفتوحه خازباز مکس چیبن خنهقع بچه کرگ کرگ مادر ش
سک سایید خطاف پرستوک قرلانغوچ خشق مرغ بزرگیست در چینی ای باشد خنفسا کبو
گردان دوزان قوردی خیل اسب آت خاطف الظلم مرغیست که با سایه خود بازی کند
خدریق کاره تن اوز مچک خرب حباری نر خرشد جانوریست خراطین کرم سرخ
خرسعلا نوعی از ماهی خرشنه مرغیست از کبوتر بزرگتر خشخاش و زجانوران زمین خرم
زنبورها خلیقه شتر آبستن خضاری مرغ جاندار خمل نوعی از ماهی خروف بره قوزی

خَیدع و خَیطل گربهٔ بیشه خیعثور گرگ قوره دُخیل مرغیست سبز یال قوشله
خلنبوه مرغیست از گنجشک کوچکتر برقوش سرچه دن کیچک فصل دوم در خای مکسوره خِنزیر خوک
طنغوز خنزیر بحری خوک دریایی دریا طنغوزی خِرنق بچه خرگوش توشقان بالاسی خِنّوص خوک بچه
طنغوز بالاسی فصل سیم در خای مضمومه خُفاش شب پره یوسه خُلَد موش کور کور سیچان خزرابه
آله سیاه قرا قوش خُرَق نوع از گنجشک خُضَیرم بچه سوسمار خُشاف خُفاش شب پره خُزَز نرگوشی
خُضَیر مرغیست خُناق چلپاسه بابسی باغلو خُنبعه روباه ماده دیشی تولکی ام خنور کفتار

باب هشتم

در دال مشتمل بر سه فصل فصل اول در دال مفتوحه دابه
هر حیوان جنبنده دُبسی موسیچه درباب مرغیست از کلاغ و شقراق بهم رسد دغموص کیمیلوه دلق
دله دُنیم خرسی نر ایرگک آیو درصرح مرغیست منقش داجن گوسفندی که در منزل علف دهند دارم
خارپشت کرپی دَرَومس نوعی از مار بربابت ایلان دَج مرغی کوچک فربه دبا ملخ کوچک
کیجی چکرکه دَبَر دنبهای عسل بال آروسی دَرّاج خارپشت کرپا دَساسه مارکز دغشوق جانوریست
مثل جعل دغفل فیل بچه و روباه دَلَم نوعی از کنه دغناش نوعی از گنجشک دَبنج شتر
درشت دو کوهان دَم گربه دَنه جانوریست دَوبل خر کوچک دوسر استر درشت دَیلم
دراج نر ابن دایه کلاغ ابلق قره قارغه فصل دوم در دال مکسوره دیک خروس دیک الجن

خروس الجن دِلهاف جانوریست در جزایر بحر دِرَضی بچه خارپشت و موش فصل سیم در دال مضمومه
دُب خرسی آیو دُرّاج تراج دُلدل خارپشت دُلفین جانوریست شبیه بخوک دود کرم قوردی
دُجاج ماکیان داوقی دجاجة البر ماکیان صحرایی دُرّه معروف طوطیست دُوقیس مرغیست غریب دُنَیلس
نوعی از صدف دُجاس جانوریست دُخَس دلفین است دُخَل بره

باب نهم

در ذال مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذال مفتوحه ذَرارِیح جانور خردیست ذَرَغ کوسله بعرو حشیه
ذَرّ مورچه قاریجه فصل دوم در ذال مکسوره ذِئب گرگ قورت ذیخ کفتار نر ذِعلِب شتر ماده
سریع السیر فصل سیم در ذال مضمومه ذُباب مگس چبین ذُؤبه گرگ

باب دهم

در راء مشتمل بر سه فصل فصل اول در راء مفتوحه رَخَمه همای راحله شتری که قابل بار بود راعی
مرغی که از کبوتر صحرایی متولد شود رُباح شبیه گربه جانوریست رَبیبه جانوریست میانه موش
و راسو رَتّ خوک نر ار کک ملکیو رفراف مرغیست که با سایه خود بازی کنند رکن موش سیچان
رَمَکه مادیان رشا آهو بره جیران بالاسی رهدنه و رهدون ام ریاح مرغ خاکستر رنگ
فصل دوم در راء مکسوره رِق جانور دریایی رِکاب شتر بار بر رِیم آهو بره ابو ریاح
چرخ فصل سیم در راء مضمومه رُشیلا رُتَیلا بعه رو بیان ماهی کوچک رُخ مرغ معروفیست
رُبی گوسفند تازه زاده رُبَع شتر بچه رُشک کشک کژدم عقرب رُوبع موش دشتی

باب یازدهم

در زاء مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در زاء مفتوحه زاغ زاغچه قرقه زامور ماهی کوچک بالق
زرافه جانور معروف زنبور انگک ارو زابی خروس زبابه موش صحرایی یا نا سنجاب زعیم مرغیست
برقوشدر زهدم بچه باز ازیب خارپشت فصل دوّم در زاء مکسوره زریاب مرغلیت الغفیر
زنده فیل فیل ماده بزرگ فصل سیم در زاء مضمومه زرق مرغ شکاری زرزور ساقسقر چاپی زلال
کرمیست که در برف پرورش یابد زلالح مرغ کیاید غیره میشود زمج مرغ معروفست زخرف مگس کیهک زقه
مرغ آبی ستورتی زغلول بچه کبوتر زمج الماء بچه کبوتر ابوزیدان نوعی از مرغها ابوزیاد خرالیک

باب دوازدهم در سین مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در سین مفتوحه سام ابرص

چلپاسه بزرگ کرتنکلس سلوی مرغ سمانه بلدرچین سمک ماهی بالق سمندل و سمندر جانوریست
مخلوط از آتش سقنقور ریگ ماهی معروفیست سمندر جانوریست سناد جانوریست
صنعت فیل سودانیه دار بر سمّور حیوانیست معروف سرطان خرچنگ کرزنگ سعلاة
غولان زشت ترین سقر نوعی از مرغان سلکوة مرغیست سمج خرماده دراز پشت
سیام جمع سمامه نوعی از مرغ سمسم روباه تولکی سنداوه گرگ ماده دشتی قورت سندوه و نسته
خرسی ماده دشتی آیو سیغنه نوعی از مرغ بومی فصل دوّم در سین مکسوره سنجاب حیوان
معروف سنّور گربه سرانس و ابوسرانس حیوانیست در کابل سلاک بچه سنک خواره سلی و سرحلن

گرگ قورت سمع بچه که از گرگ و کفتار بهم رسد سیمیم مورچه سرخ فصل سیم در سین مضمومه سلحفات
سنگ پشت لوتسباغه سوسه کرمیست که بگندم و پشم افتد سخلیه بچه روباه سرفه حیوان جوانی
سرعوب راسو سفنج مرغ بسیار دندان سبیطر مرغ دراز گردن سودنیق چرخ

باب سیزدهم در شین مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در شین مفتوحه شحمة الارض

شار هوار حیوانیست در انتهای لار روم شاهین معروف لاچین شبب کاره تن اورمحک
جانوریست شقراق و شرقراق بلوسه شیخ الیهود حیوانیست شبیه با آدمی شمنة ماریست براق شادن
آهو بره جیران بالای شارف شتر یکساله شاة گوسفند شامرک مرغ جوان اکیدداوق شبب کاو بر
قاری سغر شذا مگس سگ است مورچلکی شرشور مرغ خاکستری رنگ شرع و شرعور برققور بلغم
شصر آهو بچه جیران بالای شعرا مگس کبود کوک حین شغراالله سیاه قراوش شنذع برق کوچک
شقحطب قوچ چهار شاخ شقدان سوسمار شهرمان مرغابی کوتاه شمه غلامیست سیاهی شهام
غول بیابان شوحه قلیواج شوصب شپش و گزدم شوط نوعی از ماهی شغو آهو بچه شیذمان
گرگ شتران سیه بکار است شهیف خارپشت شوط براح شغال چپال شول گزدم
شیصبان ملخ نر شیع بچه شیر اصلان بالای شیم نوعی از ماهی شیهم خارپشت نر
ام شیغونه مرغ مگس خوار شبوه گزدم فصل دوّم در شین مکسوره شقبنق نوعی از کبوتر

شِق نوعی از شیطان شِبل بچه شیر اصلان بالای شبر بنی نوعی از ماهی شِجاع مار بزرگ فصل سیم در شین
مضمومه شُجرور مرغ سیاه شُنقه نوعی از مرغ شُنبوط از انواع کنجشکها باب چهاردهم
در صاد مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه جانوریست در زمین صدف معروفست
صرصر و صرصار جانوریست ملخ جهد صقر چرخ ایلکو صلهلیم جانوریست و در زمین نیست صارح خروس
صراخ طاووس صعب مرغ کوچک صعوه کنجشک سرخ رنگ صفرر نوعیست از جنس خفاش صفر
ماری که بزعم اهل جاهلیت در جوف آدم صومعه عقاب آلهٔ سیاه قراقوش صید هر شکاری صیدن روباه
صیدانی جانوریست در زمین بود صیدخ اسب قوی آواز فصل دوم در صاد مکسوره صلبناخ
ماهی دراز باریک اوزون بالیق صبان شپش رشک بیت سرکه فصل سیم در صاد مضمومه
صُنواب رشک شپش بیت سرکه صُرد مرغ درخت کرب اقاج دلی صُلصُل فاخته صُلب
مرغیست برقو شدو باب پانزدهم در ضاد مشتمل بر سه فصل
فصل اول در ضاد مفتوحه ضان گوسفند میش و بیش قویی ضب رمه گاو ضغبوس
سوسمار ضبع کفتار ضرغام شیر اصلان ضیرس طیهور دراج فصل دوم در ضاد مکسوره
ضفدع بزق قورباغه فصل سیم در ضاد مضمومه ضوضوه مرغیست اصیل مانند ضوع از جنس
جانوران باب شانزدهم در طا مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه

طاوس

طاووس در این طیور مشهور معروفست بر کبر و غرور فرد طاوس را نقش و نگاری کی ات خلق
تحسین کنند او خجل از پای زشت خویش طَیر جنس مرغان واحد جمعش طیور طُطری
او مرغیست که از بستان در انهار بسیار منقار تیز میکند طیهوج شبیه به کبک کوچک است طامر
و ابن طامر کیک و مردم خسیس طِطاب مرغ بزرگیست که گوشهای بزرگ دارد طُحموح مورچه کوچک
طحن جانوریست در جا گذشت طرغلوس نوع ماهی در ضیلس کم بیند در ضاد گذشت
طغام و طغام یعنی مجه ارذل طیور و سباع و مردم طلاء بزغاله کوچک طمل و طمال گرگ
طنبور زنبور [illegible] که چوب خورد طمروق شب پره طوباله گوسفند طیر العراقیب مرغیست در عربان
شوم دارند طیر الماء در میان آب آید بنت طبق و ام طبق سنگ پشت فصل دوم در طاء مکسوره
طِفل بچه هر وحشی و مولود از بنی آدم طلح بچه کهنه طِرف اسب نیکو طِلا
بچه های حیوانات ستم [illegible] گاو گوسفند فصل سیم در طاء مضمومه طورانی نوعی از کبوتر
طُوال اسم مرغیست طوطی ببغات در با گذشت باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل
بر یک فصل فصل در ظاء مفتوحه ظبی آهو به ترکی جیران و گیک نامند ظربان
مرزنگل و به ترکی یدق نامند ظلیم شترمرغ نر ظاء آن مکسوره و مضمومه نیایدا باب
هجدهم در عین مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در عین مفتوحه غطاءة ظاء معجمه

جانوریست از چلپاسه بزرگتر عقرب کژدم است ترکی بعضی ساروجا بلو می گویند علامات در دریای
هند ماهیان دراز و باریک است علق زلو ترکی سلوک می گویند عناق الارض جانوریست کوچکتر
از یوز عنبر ماهی بزرگ بحریست عنز بزغاله ماده عنقا سیمرغ را گویند
عنکبوت ترکی ارمچک عنتار حیوانات صدفی عثمثم شیر عجوس روباه عدس است
فصل دوم در عین مکسوره عجل گوساله ترکی بزو ابن عرس راسو حیوان کوچک
که دشمن موش است عسبار بچه کفتار که مادرش گرگ باشد عفریت دیو سرکشی قوی عیر
قافله و شتر که غله بار بردارد عقال شتر جوان علج خر وحشی فربه قوی فصل سیم
در عین مضمومه عصفور کنجشک ترکی سرچه عقاب قراقوش عقعق [illegible]
ثعلب ترکی قحله و عقعقان عکمش ثناء بچه حباری عثمان بچه مار عکاش بتشدید
کاف عنکبوت علام بتشدید لام باشق عنقل بضم عین بچه اوکی عمیثل
شیر عنضب ملخ نر عمروس بره عوس قوچ باب نوزدهم در غین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول
در غین مفتوحه غزال آهو بره و تازه شنع بر آورده باشد غنم گوسفند است غضیض
غرض مرغیست و غوص گویند غضاره سنگ خواره غضف سنگ خواره و فراخ شکم
بچه گاو وحشی غلاف کلاغ درشت غطلس گرگ است غداف کفتار بسیار موی غوغا

ملخ را گویند غیداق بچه سوسمار غیطله ماده گاو وحشی غیلم سنگ پشت فصل دوم در غین مکسوره
غرغر ماکیان صحرایی غفر بچه گاو وحشی فصل سیم در غین مضمومه غراب
کلاغ ترکی قارقا و قرقان مانند غرنیق مرغ سفید دراز گردن غفر بچه بز کوهی
باب بیستم در فا مشتمل بر سه فصل فصل اول در فاء مفتوحه فاخته للا فاخته فاره موش فراش پروانه
فرس اسب فرس البحر سوآتی فهد یوز ترکی پارس فادر بز کوهی پیر فاشیه
روندگان حیوانات فالج شتر دو کوهان فاعوس مار و بز کوهی فاطوس مرغیست
عجلان است در باب عجلان گذشت فنع کرم سبزی فرا خر وحشی فرش شتران کوچک
فصیل شتر بچه که از شیر جدا شده باشد فلحس سگ و خرس فتاة گاو ماده
فیاد قلیواج نر فلنسه مرغیست شبیه عقاب که در زمستان از شتر [illegible] گریزد
فنیق شتر نر کریم الاصل از جهت کرامت سوار نشوند فرخ بچه هر مرغی را گویند
و مرغ بچه [illegible] کوچک بریان مرغیست کرده بچه کفتار را ابو فراس شیر فصل
دوم در فاء مکسوره فیل پیل است فرهب موش بعضی بچه موش را گویند
فصل سیم در فاء مضمومه فرس عنکبوت فرافصه ببر که ترکی قراقولاغ
گویند قرقر مرغابی کوچک فرفز مرغیست فرغل بچه کفتار است

فلوکُره اسب قوله مرغی که هر دو پای او سرخ بود قولیعه موش قنور آهو باب
بیست یکم در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در قاف مفتوحه قاوند مرغیست بر ساحل
دریا آشیان سازد قبج کبک ماده ققنس مرغ معروفست که در زمین هند باشد قطا
مرغیست بقدر کبوتر و لکلک خوار میباشند قطّه ماهی بزرگ قادحه کرم دندان و درخت
قاریه مرغ کوتاه پای دراز منقار سبز رنگ قاب گرگ فریاد کننده قشع
قمع کرمیست که در چوب بهم رسد قبیط مرغیست عطعطان جانور
بهیئت شکم پر باد قرّم و قرمود بز کوهی است قرنبا و قرنبی جانور
در زر پالیست شبیه بجعل و بزرگتر از وی قرم شتر کریم و نجیب ،،
قوره شیر قعود شتری که شبانان زاد و توشه خود را برو بار کنند قعیده
ملخیست که بالهای او برابر نباشد قعید وحشی که از پا آدمی آید قع قع
قحبه ترکان سقان مانند قلقالی مرغیست شبیه بفاخته قلوص شتر جوان
قلوص قعبان کرکس قمعه مکسی که بر شتر قاقم شبیه بسنجاب قمقم شپش و میمونهای خرد

قهبی

قهبی پادشاه زنبور و اردو مجلک قنفشد جانوریست قوثع شتر مرغ قراقر قرقبها قوربار
اُم قشعم کرکس و عنکبوت و کفتار اُم قیس نام گاو بنی اسرائیل فصل دوم در قاف مکسوره قرد
بوزینه میمون قردان کنه‌ها بزرگ قرش جانوریست بزرگ مور قرلیس [?] قرمل شتر بچه
کنجشک قرزد نوعی از درنده‌ها قنعار بز کوهی و زاغ کچپی قشه بوزینه میمون قط گربه بیک
قلو خر لاغر قلب گرگ قیق مرغیست که قابل تعلیم بود ابو قیر مرغ مشهور قرعوش شتر دو کوهان
فصل سیم در قاف مضمومه قبره چکاوک چکاچک قمری مرغ معروف قمل شپش و کنه قبیعه
مرغ کوچکیست قرقف بز مرغ کبک قوهب گاو پیر قره بزق ماده دشتی قورباغ قردوح بوزینه
درشت قرشوم و قرسام کنه درشت قطرب مرغ شب کرد قصیر نوعی از افعی قطامی چرغ
قندز معروف اغلان آشی قندس سگ آبی سوایتی قحب بچه مرغ قراع خرگوش نر
قوبع مرغ سیاه دم سفید قوقی نوعی از ماهی قوق مرغ دراز گردن باب بیست دوم در کاف
مشتمل بر دو فصل فصل اول در کاف مفتوحه مغبتق کرکند کرکدن کروان مرغیست بسیم مرغانی کلب سگ
ایت کلب الماء سگ آبی کاسر آنکه سیاه بود کاسر العظام مرغیست مکلفه نام دارد کبعه جانوریست از صحرایی
کرکر مرغیست در دریا چین کلنکسه راسو کنداره ماهی صاحب گریبان کعند نوعی از ماهی
کهف کاتیش کوزن اسب نر کاهل کهول عنکبوت فصل دوم در کاف مضمومه و مکسوره [?] ندارد

کرکی کلنک دورنا کُتغان ملخی که نو پر برآورده باشد کُتع بچهٔ روباه تولکی بالاسی
کُدره مرغ تیره رنک کُسعوم خرابشک کُعیت بلبل معروف کُلم مرغیست
در زمینی طبرستان کُلثوم بیل فیل کُمیت اسب سیاه سرخ کل کُندش قجله سقسقان

باب بیست وسیم در لام مشتمل بر سه فصل

فصل اول در لام مفتوحه لجا نوعی از سنک پشت کاسو لقلق لک لک لای
کاو کوهی داغ سغری لبوه شیر ماده دیشی اصلان لعوس کرک قورت
لعوه سک ماده دیشی ایت لقاط مرغیست که دانه خرد بر داوق که دانه بیر
لهق کاو سفید آق سغر لهم کاو بهر قاری سغر لونشب کرک قورت لیا
نوعی از ماهی بر بابت بالق لیث شیر اصلان فصل دوم در لام مکسوره
لغجه شتر ماده شیردار دیشی دوه فصل سیم در لام مضموم لبادی مرغیست که بر زمینی
لحکاء جانوریست شبیه ماهی بر جانور در بالغه بکنرز لب لباب زنبور عسل بال
آروسی

باب بیست وچهارم مشتمل بر سه فصل

فصل اول در میم مفتوحه مالک الحزین بوتیمار او خار مها کاو کوهی داغ اوکوزی
معز بز کیجی مارته سنک خاره دمی بینی مازور مرغیست در دریا مغرب ماشیه

حیوانات انسی از کاو و کوسفند مکش پروانه مطیبه شتری که بر پشت او سوار شوند موقوده نوعی
از مرغابی بر بابت سو قوشی از فصل دوم در میم مکسوره مرزم مرغیست که پای دراز دارد
مغراج جانوریک شاخ بر بینی زلو جانور در ابن الماء حیوانی که بسبب زدن مو کشیده باشد
مول عنکبوت اورمچک ابو الملیح چکاوک چلچکو ابنة المطر جانور سرخیست
که در عقب باران آید منشار ماهیست در دریا ذبح در بینه فصل سیم در میم مضمومه مرعه مرغ
نیکو رنک بر قو شند خوش رنک متردیه هر حیوانی که از بلندتر بجاه افتد بمیرد مجثمه حیوانی که
دست و پای او را به بندند و در زیر اندازند تا بمرد مذبح نوعی از مرغابی زشت جرکین سو قوشی
منشهر مرغیست که شب نخوابد بر قو شند در کنج [illegible] متوقس مرغیست مشهور مکاء مرغیست
که در باغها خواند مکلفه مرغیست مکلله مار تاجدار تاجلو ایلان مناره ماهیست که بشکل مار از دریا
برون آید متخنقه حیوانیست مهره کرکس قولی ملاعب ظله مرغیست [illegible] موق مورچه پردار
مانند لو فارجه ابن معرض سینوره ابو مزینه ماهیست در دریا بصورت مرد

باب بیست و پنجم در نون مشتمل بر سه فصل

فصل اول در نون مفتوحه ناب شتر ماده دیشی دوه ناضح شتر آبکش [illegible] ناقه شتر ماده ناموس
پشه کور [illegible] ناهض بچه عقاب نجیب شتر نجیب [illegible] نحام [illegible] مرغیست نحلو بط نحل انک عسل نسر کرکس نعامه
شتر مرغ نغم [illegible] ماده نمر پلنک قپلان نمل مورچه نساف مرغ بزرک منقار نعاب زاغ انغتل [illegible]

نعم چهارپای ذرّه ایاق نغف کرمیست که در بینی شتر بهم رسد نقّار کنجشک سرچه نعّاق زرق
قورباغه نقنق آواز قورباغه نقد کوسفندان ریزه نغل سب قوی نهار بچه چبار هبره بالاسی
نهس مرغیست شبیه ابرکوب نهنز بچه کرک قورد بالاسی قرشل کرکب چرخ نواخ مرغیست
مثل قمری نوح خر کوهی داغ ایشکی فصل دوم در نون مکسوره نسناس خلقیست در صحراها که نصف بدن
نمس جانوریست اینلو جانوز در نبه جانوریست شبیه بکنه نغنغ شترمرغ دوه
قوشی فصل سیم در نون مضمومه نُنّوس مرغی بزرگ سر نُعبود مرغیست نُعره مکی در شتر بود
نُغر مرغ سرخ منقار است نُهام مرغیست نورس مرغابی سفید آق قوشی نون
ماهی بالق باب بیست و ششم در ها مشتمل بر فصل اوّل در های مفتوحه
هامه مرغ شب هامّه مار مور هجا بزق قورباغه هزار بلبل هبون عنکبوت هذی
کوسفند و گاو قربانی هجین اسبی که پدرش عربی باشد هدیل کبوتر نر هزع شش بیت
هفت از خز مکس کهک هقلس کرک قورت هنهم شیر اصلان هقل شتری که
راعی ندارد همج مکس کوچک کچک چبین هنع آهوی کوچک هملع کرک هودع شترمرغ
هوزن مرغیست هیشم چبابچه رس هیجانه مورچه هیعره غول بیابانی هیکل اسب دراز
اوزن آت ابوهرون مرغ شب فصل دوم در هاء مکسوره هرّه کربه پیک

هبلع و هجرع سک سلوقی هجرس روباه تلکی هرمس نوعی از کرکدن هزبر شیر
بعضی هلال کفته اند هقل شترمرغ دوه قوشی هیق و هیقم شترمرغ نر ارکک دوه قوشی
هلال مار نر ارکک ایلان فصل سیم در های مضمومه هدهد شانه سر مرغ سلیمان ع
پوپو هبع شتربچه اصلان بالاسی باب بیست و هفتم در واو مفتوحه
ورل نوعی از مرغ وحش حیوانانی که با آدمی انس کرده بازی کنند واقی جانوریست شبیه
سوسمار وزغه چلپاسه باشی باغلو وازغ سک واق واق نباتیست که آواز حیوان از او آید ورد شیر اصلان
ورداني مرغیست که میان کبوتر و [illegible] متولد شود ورقا کبوتر سبز رنگ برکو کرچین که بالاجالار وغ شغال
چقال وضع کنجشکهای کوچک وطواط شبپره وعل بز کوهی واقواف مرغیست نبات الوردان جانوریست
باب بیست و هشتم در یا مشتمل بر دو فصل فصل اوّل در یای مفتوحه یاجوج ماجوج معروف یامور بز
بز کوهی یحبور چباری نر ارکک هبره یحمور خر کور داغ ایشکی یحموم مرغ تنکوز رنگ یراع مرغ کوچک یبوع موش دشتی
یرقان کرمیست که در زراعت بهم رسد یسف کمس چبین یعر بزغاله او غلاق یعفور کوساله کوهی
داغ بزوی یقصوب کبک نر ارکک کلکلک یعمل شتر قوی باربر قوتلو دوه یوک چکن
یمام نوعی از کبوتر بر بابت کوکرچین یهودی ماهی که شیخ الیهود نامند یوحی مرغ شکاری فصل دوم
در یاء مضمومه یؤیؤ چرخ اتلکو واجلالست که در جیم کذشت والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب
تم تم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزد که مشکوة بنیان حیوانرا بچراغ جان
برافروخت و قلوب بنی نوع انسانرا طریقهٔ ادراک معانی و فهم لغات بهائم
بیاموخت و او را بر سایر انام تفضیل داده خلعت تکریم بتشریف تعظیم
ولقد کرّمنا بنی آدم وحملناهم فی البرّ والبحر ورزقناهم من الطیّبات
وفضّلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلا در وی پوشانید و صلوات نامحدود
و درود نامعدود بر مرکز دایرهٔ وجود و دایرهٔ مرکز جود اعنی افضل کاینات و خلاصهٔ
موجودات فخر العالمین و سیّد کونین محمّد رسول الله صلّی الله علیه و آله سیما
ابن عمّه و وصیّه و خلیفته علی ابن ابی طالب صلواة الله و سلامه علیه و اولاده
الأئمّة الأطهار و بعد بر ضمایر ارباب بینش و افئدهٔ اصحاب دانش مخفی و مستور
نماند که چون در زمان پادشاه دین پناه انجم سپاه گردون اشتباه فریدون فر سکندر
ظفر دارای دادگستر فرمای فرمان شرع پرور خاقان گیتی ستان صاحب قران مفخر ملوک الزمان
باسط بساط امن و امان ماحی الأساس الجور و الطغیان ناصر رایت عدل و الاحسان
سلطان السلاطین الآفاق ملجاء ملوک العالم بالأرث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الفرقة

الناجیة من بین الامم ناظم الشریعة الشریفة المصطفویّة سالک مسالک الطریقة المرضیّة المرتضویّة
اعنی پادشاه ملایک سپاه ظلّ اله المظفر بالعنایات الربّانیة المنصور بتاییدات السبحانیة
خاک آستانهٔ خیر البشر غلام باخلاص امیر المؤمنین حیدر ابو المظفر ابو المنصور شاه عبّاس الثانی
الحسینی الصفوی الموسوی بهادرخان که فاتحه اسم اشرفش فاتحه عباد و خاتمه اسمش خاتم تلاوت
و مطلع سعادت و سیادت تالی اولش عنوان بر و بها متلو آخرش متمم عطا و سخا خلد الله [illegible]
و عدله و احسانه که چتر معدلت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر ساکنان
آفاق افراخته و صیت نصفت و دادگستری وی مابین خافقین رسیده از نهایت رفاهیت
و کثرت مسرت در ایام او ان ذئب و غنم همعنان و صعوه با شاهین متحد آشیان روزی
از ایام عید و تزیین که جمعی از فضلا با عزّ و تمکین در مجلس بهجت آیین نواب عالیحضرت
ارسطو فطرت افلاطون فکرت قمر طلعت عطارد فطنت ناهید بهجت خورشید منزلت
بهرام صولت مشتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم بن الکریم ابن صدر الدین محمد
میرزا احمد ابراهیم که بانواع صوری و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته
است حاضر بودند و نمطی از وصف کتاب حیوة الحیوان ذکر مینمودند که کتابیست
مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع و مضار

امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آن حضرت فرمود که هرگاه در وادی باشی که از شیر ترسی بگو اعوذ — دفع ضرر شیر و سایر سباع
برب دانیال و بالجبّ من شرّ الأسد از شرّ شیر و سایر سباع محفوظ مانی بدانکه — اسماء شیر
شیر را اسامی بسیار است از آنجمله ابو نصر فراهی نه اسم در رشتهٔ نظم کشیده و در یک بیت
آورده چنانکه گفته نظم عضنفر و اسد و لیث و حارث و کهمس هژبر و قسوره و — تعبیر شیر در خواب دیدن
حیدر است و ضیغم و شیر تعبیر اگر در خواب بیند که بر شیر سوار شده و نمیترسد بر دشمن غالب
شود اگر ترسد در بلیت افتد اگر بیند که شیر او را گشت هرگاه آنشخص بنده باشد
آزاد شود و الّا از سلطان خایف گردد اگر بیند که شیر با او تملق میکند امور عجیبه از او
ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد و اگر بیند که گوشت شیر میخورد پادشاه شود اگر بیند که پای او از بدن
شیر در کنار خود نهاده اگر زنش حامله دارد پسر آورد و الّا اگر پسر پادشاه در کنار گیرد و دیدن شیر در
خوابگاه دلیل سلطان شدید الباس بود که از وی ایمن نباشد و گاه دلیل موت بود و — خاصیت [illegible] خرگوش
بجهت مریض اگر دلیل شفا بود والله اعلم ارنب بفارسی خرگوش و بترکی توشقان
گویند جمهور علمای شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام است اما خرگوش بحری باتفاق حرام است
و او از جملهٔ سموم است بدن او مثل بدن ماهی است و سرش مثل سر خرگوش بری از جملهٔ خواص او
آنکه حیوان و قطر الیدین و پاهای او اطول است و لهذا بر فراز بهتر دود و قضیب او مثل قضیب

روباه یک نصف پی و یک نصف استخوان بود و یکسال نر و یکسال ماده باشد و بانکه از کثرت — پسر زاییدن زن
شهوتی که با اوست در مدت حمل نر او با ماده جمع شود اگر زنی انفحهٔ نر او را بپاشاند پسر زاید
و اگر انفحهٔ ماده او دختر و اگر خون او را بپاشاند هرگز بار نگیرد و اگر مغز سر او را خورده با شوهر — بار نگرفتن — بار گرفتن
مباشرت کند بار گیرد و اگر مغز سر او را با فلفل خورد نعاس او را برطرف سازد و اگر خون — رفع [illegible]
او را بر بهق اسود طلا کنند نافع آید و اگر یک دانگ از مغز سر او با دو حبه کافور مخلوط ساخته — رفع بهق
بخورد هر که او را بیند دوست دارد و هر زنی را که نظر بروی افتد طلب مباشرت وی نماید — بجهة جلب طلب مباشرت زن
گویند که او حیض می بیند و گوشت و علف هر دو خورد و وقت خواب چشم او گشاده میماند باشد
صیاد بدینجهت گمان برد که بیدار است نزد او نرود زعم اهل جاهلیت آن بوده که جن
از وی گریزانست و لهذا کعب پای او را نزد خود نگاه میدارند و میگفته اند که هر که کعب
او را با خود دارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان باطلست اما اگر دو حبه از مغز سر او — همیشه بحالت جوانی باقی ماندن
در دو وقیه باشکافو مخلوط ساخته بیاشامد همیشه بحالت جوانی بود و اثری بروی ظاهر نشود
و اگر سر کسی او را برزق ببندد باز بگیرد مادام که با وی باشد تعبیر اگر کسی خرگوش را در خواب بیند — تعبیر ارنب در خواب
با زنی جمیله ملاقات کند و اگر او را ذبح کند زنی را تزویج کند اما باقی نماند و اگر بیند که گوشت
مطبوخ ساخته میخورد روزی حساب نصیب وی شود و اگر بیند که او را صید کرد یا بجهت او هدیه آورند

درین اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبیست اما چون عربیست و زواید بسیار دارد که طالب را از مطلب باز میدارد و خواص را از اطناب آن ملالی روی دهد و عوام را از اغلاق عبارات و عدم فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه این کتاب اختصاری یابد و ترجمهٔ آن بفارسی بنحوی که اول اسم عربی و پس نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعبیر هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام ازان کتاب منتفع و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب همایون اعلی که هزار روح مقدس فدای نامش باد عاید گردد پس داعی حقیقی ابن خراجه محمد **محمد تقی** التبریزی را که از بار یافتگان مجلس سامی بودم مامور ساختند که کتاب مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نمایم و لهذا این بندهٔ حقیر کثیر التقصیر با قلت بضاعت و عدم استطاعت اطاعة الامر المطاع و اتباعا لحکم الواجب الاتباع از حق سبحانه و تعالی استعانت طلبیده بترجمهٔ کتاب مزبور شروع و آنرا بر بیست و هشت باب بترتیب حروف تهجی مرتب ساختم و در هر بابی سه فصل بیان نمودم فصل اول در اسامی که مفاتیح آنها مفتوح است فصل ثانی در آنچه اوایل آن مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم است و این کتاب را **الخواص الحیوان** نام نهادم و استدعا از ارباب فضل و کرم

آنکه اگر در ترجمهٔ کلمات و حل لغات و تحریر عبارات آن سهوی یا خطایی و زلتی رفته باشد بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثهٔ علمیه با آنکه کتاب دیگر درین فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر نبود با مر مسطور قیام نمود که العذر عند کرام الناس مقبول والله الموفق و المعین

باب اول از کتاب خواص الحیوان مشتمل بر سه فصل فصل اول در الف مفتوح **اسد** بفارسی شیر و بترکی اصلان نامند موضع او اکثر بیشها بود از غلبهٔ حرارتی که دارد دایم محموم است گوشت او حرام و از استماع صوت او نهنگ بمیرد هر کس بیند او را بجمیع بدن طلا نماید سباع از وی گریزان شود اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد بر کودک ببندند تا حد بلوغ او را از صرع نگه دارد و اکل زهرهٔ نر او حل معقود نماید بتخصیص که قمر زاید النور بود و در هر موضعی که از موی او بسوزانند سباع ازوی گریزان شوند حکایت گوشت وی علاج فالج بود اگر قطعه از پوست او در صندوقی گذارند البته و امتعه را از ضرر سوس و ارضه ایمن دارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نقرس نماید هر که بیضهٔ انثیان او را با روغن گل مخلوط ساخته بروی مالد مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود اکتحال زهرهٔ او تحدید بصر نماید و دندان او را اگر کسی با خود دارد حیله هیچ محیلی بدو اثر نکند و شب از آتش گریزان شود ابن عباس از حضرت

روزی وافر نصیب وی گردد اگر عزب باشد تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد **اتان** خر ماده در باب حا بیاید لیکن دیدن او در خواب دلیل زن کثیر النفع است **افال** و **افیل** اشتر جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید **ایم** بفارسی مار و بترکی ایلان نامند **این** مار نر **افعی** مار ماده دو شاخ **اسود** مار سیاه **ارقم** مار ابلق **اربد** نوعی از مار **اصله** مار بزرگ سر کوتاه جسم که بر سواره دو دوکشد گوشت جمیع انواعش حرام است افعی اخبث انواع اوست و او چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد پس بیرون آید چشمش تاریک شود خود را بر درخت رازیانه رساند و چشم خود را بدان درخت بمالد روشن شود مختری نقل کرده که هرگاه هزار سال از عمر او بگذرد کور گردد و از جانب حق سبحانه و تعالی ملهم شود بآنکه چشم خود را ببرگ رازیانهٔ تر بمالد چشم را روشنی او معاودت نماید و باشد که در صحرای باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسخ باشد خود را بدر رساند چشم خود ببرگ او بمالد بامر آنکه روشن شود اگر دم او را ببرد باز عود کند و اگر او را بکشند بعد از سه روز بیاید اگر او را بکشند تا بعد حرکت کند دشمن تر از همه چیز آدمی را مار بود و گاو وحشی او را بعبث تمام بخورد اکتحال خون او جلای بصر دهد اگر کسی دل او در انگشتری نهد

با خود دارد هیچ سحری بدو اثر نکند دندان طرف چپ او را اگر سائیده بر دندان که درد کند بمالند وجع او ساکن گردد اگر بر زنی آویزند بار نگیرد مادام که با وی باشد طلا بیهٔ او دفع گزیدهٔ هوام کند اگر از موضعی موی بکنند و بیهٔ او بدان موضع طلا کنند دیگر موی بر نیارد اگر دندان او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد و اکل شوربای گوشتش مقوی جسم بود اگر کسی شادر در دهن بگیرد تا آب شود و بر دهن او پاشد فی الحال بمیرد اگر پوست او را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند اکتحال بیهٔ او جلای بصر دهد و طلای بیهٔ او بواسیر را سود دهد اگر سر او را بریده بریان کنند چون مستسقی بخورد شفا یابد از جملهٔ فواید عجیبهٔ مجربه آنکه این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک در یک کنج خانه گذارند همه حیات ازان خانه بیرون روند و هیچ ماری داخل آن خانه نشود اینست

١٢١١١٧١١٢٨٨١٨١١١٩٩	٩	
٩٩١٩٨١٩ ٩ادم ٧٢١١١٢٥ط	ط	

و باقی خواص در باب حا گفته شود و ذکر حیه انشاء الله تعالی **تعبیر** دیدن او در خواب حیوة و دولت و سیل و فرزند و زن باشد و اگر بیند که با او نزاع میکند و میخواهد که بر او ظفر یابد با دشمن خود نزاع کند اگر دید که ماری گرفته بهر جا خواهد می برد وارد و تمیز سرّ او بدولتی و معاونتی رسد کسی که در خواب بیند که ماری از دهن او بیرون آمد اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیاتست اگر بیند که مارها در میان درختان و زراعت او می رود دلیل است زیرا که جریان حیوة با آبست که و من الماء کل شیء حی و اگر بیند که مار بر فراش خود گشته زوجهٔ اش

فوت شود اگر بیند که زنش مار زایید او را فرزند عاقی بهم رسد **نظم** زنان باردار
ای مرد هشیار، اگر وقت ولادت مار زایند، از آن بهتر بنزدیک خردمند، که فرزندان
ناهموار زایند. اگر بیند که بمکان مار فرود آمد ریاست آن محل بمرد اگر بیند که مار او را فرو
برد سلطان گردد و اگر مار با او حرف زند حسرت عظیم او را رسد والله اعلم **ارضه** جانور
کوچکیست که چوب بخاید به ترکی اغاج قوردی نامند اکثر در زمین می باشد و بهندا و را
نامند چون یکسال برو بگذرد دو بال طویل برآرد و بپرد و این همان دابه است که دلالت
کرد جن را بر موت سلیمان علیه السلام وقتی که عصای او را بخورد و عصا بشکست و سلیمان علیه السلام
بیفتاد و کما قال الله تعالی ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته و نمل از ارضه کوچکتر است
که از عقب ارضه می آید و ارضه را برمیدارد و میبرد بسوراخ خود و اگر ارضه پیش آید مقاومت نتواند
کرد و از شان ارضه است که بجهت خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهای که جمع
کرده مثل خانه عنکبوت که از سقف تا اعلی سوراخ بود و در بجهت مربعی میگذارد خانه اش قبر بود
و در اوایل ساختن قبور بجهت موتی خود از و یاد گرفته اند اکلش حرام است و عربان در امثال
خود گویند فلان آکل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل منازعه
در علم و طلب جدال است والله اعلم **اساریع** کرمکی سرخی که در سبزه زارها و تره زارها بود و به ترکی چمن قوردی

نامند

نامند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید در ریگ و زمین نمناک باصابع زنان تشبیه کنند
اکلش حرام است جهت آنکه از حشرات است هرگاه او را بسایند و بر عصابه ببندند گذارند در ساعت
نفع بخشد اگر او را خشک کرده نرم بسایند با روغن کنجد مخلوط ساخته بر قضیب طلا کنند معظم
و غلیظ گرداند و حق آنست که او غیر شحمة الارض است که در باب شین بیاید **تعبیر** دیدن
او در خواب دلالت کند بر دزد و شخصی که دزدی کند و بریا خود را بورع آراسته باشد و اهل تعبیر
گویند که او کرم سبزیست که در خیار زارها و میوه زارها بود والله اعلم **ابنس** مرغ تیز چشمی است
که آواز او با آواز شتر میماند و جایگاه او نزد نهرها و رودخانها است و جای گلاب و درخت
بسیار بود در لغت اخری آورده که برقوشدر که اق جلو براده اولور انواع نغماتیله اوقر
کاه دوه گبی کوکرر و کاه ات گبی کشنر آدم موسیقی اولور ارسطو گفته که از و شتراق و غراب
بهم رسد و زود انس گیرد و ادب قبول کند لصوت مثل قمری فصیح است خوردن او میوه و گوشت است
و در بیابانهای بابل اکلش حلالست نزد اکثر **اذق** نوعی از اشتر که رنگش از غایت سفیدی بسیاهی زند
بهترین انواع اشتر است در سیر و عمل و گوشت او بدترین انواع است از اشتران و دیگر ذکر او در الف
مکسور در ابل بیاید **ایل** بتشدید یای مکسوره گوزن و بترکی صرال نرا و را آنکه گویند اگر
احوال او شبیه باحوال گاو کوهیست و هرگاه از صیاد بترسد خود را از سر کوه بیندازد ضرر برو نرسد

بعدد هر عقدی که در شاخ اوست یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال مانده و بیست عقد
بیست سال و وقتی غذا او بکنار دریا آید تا ماهی را بیند و ماهی بکنار اید او را بیند و شکاریان این
حال را دانند و پوست گوزن پوشند و بکنار دریا روند تا ماهی صید کنند و عادت بخوردن
مار کرده بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را از سوراخ بکشد و شروع در خوردن کند و مار اضطراب
کند تا جای از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدتی در وی پیدا شود و شورشی در چشم وی
پدید آید و آب از چشم وی روانه شود در گوی که در کنج چشم اوست جمع شود و می بندد و بمرور
ایام مانند چرکی شود که در گوش می باشد بسته شود مثل موم بردارند و تریاق است بجهت زهر
جمیع حیات و باد زهر حیوانیست بهترین انواعش زرد باشد مکانش در بلاد هند و سند
و فارس بود اگر او را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد نفع عظیم بخشد و در دفع سموم خاصیتی
عظیم دارد و این حیوان را بعد از دو سال دو شاخ بیرون آید مثل دو میخ و در سال سیم شاخ او منشعب
میشود و شعاب او همیشه در تزاید بود تا شش سال پس در انوقت دو شاخ او مثل دو درخت گردد
در سر او بعد از این هر سال یکمرتبه شاخ بیندازد و بعد از آن دیگر شاخ بروید و هر دو شاخ خود را
برابر آفتاب بدارد تا سخت شود و محکم گردد ارسطو گفته که این نوع گوزن را با آواز و ساز شکار میکنند
و نمی خوابد مادام که ساز میزنند پس صیادان او را بنظر ترتیب ساز و آوازها مشغول میسازند چون

که گوشهای اوست شد از عقب او در می آید و میگریزد قضیب او پی بود نه گوشت و نه استخوان و
شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود چون فربه شد از ترس صیاد
بقلل جبال میگریزد گوشت او حلال پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر شاخ او را بخور کنند همه
جانوران گریزان شوند اگر چه صاحب سم باشند گذشتن شاخ سوخته او بعد از آنکه صلایه کرده باشند
بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ و برا زایل نماید و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد از دندان خوابش
نبرد مادام که با او باشد اگر قضیب او را خشک کرده بخورند تهییج باه کند اگر خون او را بخورد سنگ مثانه
بشکند باقی خواص و تعبیر او در بقر وحشیه بباید **فایده** از جهت درد دندان این حروف را بر دیوار بنویسند
ح ب ر ص لا و ع م و بنویسند آن شخص که دندان درد میکند تا انگشت خود را بر بالای
دندان که درد میکند بگذارد پس مسمار بر حروف اول که ح بود بکوبد و بگوید کوفتی بسبک و در آنوقت
این آیه بخواند که وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
و حال کوفتن مسمار و گفتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس حرف بحرف مسمار بر دیوار اند که بند شد
بپرسد که درد ساکن شده یا نه اگر گوید که ساکن شده پس بر سائر مسمار را تا آخر و اگر گفت نه پس نقل
کن مسمار را از و بحرف دیگر و باز چنین کن تا آخر که هر جا که رود ساکن شود که البته در یکی از این
حروف درد ساکن شود پس مادام که مسمار در دیوار است درد ساکن است و چون بیرون آرند درد عود کند

فصل دوم در الف مکسوره انسان مردم از جمله خواص مجربه یکی آنکه هر گاه تصور صورت
کودک نیکو روی نموده در وقت مباشرت مقابل روی زن نهد بحیثیتی که نظر وی بر آن صورت
بود فرزندی که از آن صورت نطفه بندد شبیه آن صورت بوده و در اکثر اعضا متشابه بود و اگر دندان
میت آدمی را کسی که دندان او درد کند با خود دارد درد او ساکن گردد و نیز اگر دندان آدمی
و استخوان اطراف است هر را در زیر سر نایم گذارند بیدار نشود تا بر ندارند و آب دهن آدمی
نافع است از گزیدن هوام و کژدم و زنبور و کیل هر گاه بناشتا بر آنها طلا کنند این نیز تجربه رسیده
تناول شیر زنان با عسل سنگ مثانه را بشکند و بیرون آورد و بعضی گفته اند هر گاه بیماری از خون
آدمی شریف متورع در وقت که فصد نموده باشند بیاشامد در ساعت شفا یابد و بول آدمی را که
گزیده سگ دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هر گاه سوزانده انسانی را از و بخورد
بغایت دوست دار وی گردد و آشامیدن بول او نافع گزیدن جمیع ذوات السموم است اگر
بول او را جوشانیده بر پای صاحب نقرس بمالند درد ضربان ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحتها
که حادث شود در انگشتان قدم و جراحتی که در وکرم باشد خاصه بول کند و نیز نافع است
جهت گزیدن آدمی و عرق او را هر گاه با غبار آسیا خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع دهد
و اگر بر پستان زن طلا کنند که خشک شده معاودت کند شیر او را خشک نموده با سداب

جهت درد دندان
جهت گزیدن هوام
جهت تجربه
جهت سنگ مثانه
گزیدن سگ دیوانه
جهت دوستی
گزیدن جمیع جانوران زهردار
جهت نقرس
جهت درد جراحات انگشتان
جهت گزیدن آدمی و ورم پستان

بکوبند

نفع آکله
جهت خناق
جهت قولنج و حبس البول

بکوبند بر آکله بندند صحت بخشد و اگر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود و اگر
مقدار نخودی از سرگین آدمی با سرکه تند مخلوط ساخته صاحب قولنج و حبس البول آشامد صحت بخشد
اگر نخود صبی در وقت تولد خشک نموده بعد از آن اکتحال نمایند ماء العین را زایل کند و اگر بر گزیده
آدمی بمالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار در گوش چکانند کرم را بیرون آورد و اگر با زراوند مخلوط
ساخته بر بواسیر گذارند صحت دهد ابن زهر گفته که اگر آنچه از ناف کودکی اول از پس بریده باشد
بریده باشند در زیر نگین گذارند هر مردی آن انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد
بشرط اگر انگشتر و نگین او طلا و یا نقره باشد و اگر زن بموی آدمی بخور کند از جمیع دردهای رحم وی را
نافع آید اگر زن اول زاییده از شیر خود بر دو پستان طلا کند دیگر بار بکر دو و اگر آن اول از نان
کودک که بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر نگین نهند هر زن که آن انگشتر با خود دارد دفع کند
او را از آبستنی مادام که با وی باشد عرق زنان اگر بر جرب بمالند شفا دهد و اگر بول کسی را که به بیست سال
نرسیده باشد صاحب برص بیاشامد شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر هیمه مخلوط سازند و بر موضعی که خون او
روان باشد بپاشند باز دارد خاکستر لیف و خاکستر شوره نیز باز بل کهنه آدمی منیت است اگر خون حیض
بر موضع گزیده سگ دیوانه یا بر بهق و برص طلا کنند نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی را
رعاف بهم رسد نام او را با خون او بر جبهه نویسند و بر ابطا او گذارند باز ایستد باذن الله تعالی لطفه او را

نفع مرض عین
سنگ بدن آدم
نفع گزیدن
نفع بواسیر
نفع قولنج
رفع ورم رحم
نفع جرب
نفع برص
قطع خون روان در هر جا
گزیدن سگ دیوانه
بهق برص
سد رعاف

اگر بر بهق و برص بمالند و گویند طلا کنند به شود و اگر با شکوفه سنجد مخلوط ساخته خشک نموده بزوجه خود
دهد آن زن از عشق وی بیمار آمد و شوهر را بغایت دوست دارد فایده اطبا گویند هر گاه که خواهد
که بدانند که زنی بار گیرد یا نه نظر باید زیرا که اگر سیر در میان بستر بر دارد تا یک ساعت که از
دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بار گیرد و اگر نیاید بار نگیرد تتمه آدم آبی
بعینه مثل آدم خاکیست الا آنکه او را دم است و در دریای شام بعضی اوقات می بینند که او را ریش
سفید است و او را شیخ البحر نامند سالی که او را ببینند مردم خوشحال شوند که آن علامت ارزانی
و فراخی آن سال بود گویند جهت بعضی از ملوک آدم آبی آوردند خواستند که او را احوال بدانند
زنی بعقد او در آوردند فرزندی از ایشان متولد شد که زبان پدر خود می فهمید پرسیدند که
پدرت چه میگوید گفت میگوید از چه جهت است که دنبالهای حیوانات همه در زیر است و در زنان آدمیان
در روی ایشان است حاصل که ایشان را چندان عقلی نیست و خواص تعبیر و سایر الهام در باب هم در
بنات الهاد بیاید تعبیر اگر شخصی معروف را بیند در خواب بعینه او را بیند مذکر باشد یا مؤنث یا هم نام
یا نظیر او را بیند و اگر شخص مجهول را دیده دشمن خود را بیند اگر مرد پیر حبشی را بیند سعادت یابد و ...
که تعبیر بصدیق نماید و اگر پیری ضعیفی را یا شخصی کوچک صورت ببیند این دلیل نقص در حال او و اگر
کودکی بیند خویشان او آیند اگر بالغ ببیند بشارت وقت باشد لقوله تعالی یا بشری هذا غلام اگر بیند

جهت عشق زن و شوهر
دانستن حامله بودن زن ...

که کودک نیکو صورت داخل شهر شد هر گاه در آن شهر بلیتی یا طاعونی یا قحطی بود بر طرف گردد و اگر بیند
از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آمد بشارت است صاحب غم و ما یتصرف آمدن ملکی بود
و همچنین اگر بجهت غزی بیند اگر ببیند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن
سوراخ مسدود شد آن شخص بمیرد اگر شخصی که بیمار باشد در خواب بیند که کودک برهنه او را
گرفت یا گردن او را زد آن ملک الموت است اگر جوانی ترک یا مرد بخیل بیند دشمن بی دیانت
باشد اگر جوان ضعیف دشمن ضعیف را دیده اگر جوان گندم گون بیند دشمن غنی بیند و جوان
سفید رو و سفید دست دشمن دیندار بود زن در خواب دنیا است زن مجهوله بهتر از معروفه بود
اگر مجهوله بود چیزی معتبر بدست او آید و اگر قبیحه بود چیزی قبیحی و اگر زن را فربه بیند باعث
زیادتی خیر و صلاح و عفت بود از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود اگر زن نو زن جوان
در خواب بیند دشمن خود دیده اگر مجهوله باشد و اگر شخصی زن فربه بیند سال پر نعمت بود و ارزانی
و اگر لاغر قحط و تنگی زن مکشوفه الوجه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان باستقبال او آیند
دنیا او را استقبال نماید و اگر استدبار نماید استدبار نماید دیدن ایشان بد صورت امر مکروه است
سیاه بدتر بود و اگر خصی مجهول را بیند تعبیر کنند بملک از ملایکه از جهت انتزاع شهوه
اگر بیند که او را خصی کردند و بیرا اندک است رسد نصاری گوید که او را از لذت عبادت و عفت فرح رسد

اگر بیند که آدمی در دست او ست هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد و دیدن گرهای بریده دلیل
دیدن مردم رؤسا بود و پس اگر بردارد چیزی از موی یا گوشت او مال از قوم رؤسا بدو عاید گردد
و اگر خود را جسیم و بزرگ و نیکو بیند یا بر ریاست رسد و اگر بیند که سر خود را ببرید اگر بنده باشد
آزاد شود یا غمگین بود غم وی زایل شود و اگر بیمار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود
اگر بیند که سر خود را بسنگ میکوبد از نماز عشا خوابیده است اگر بیند که سر او مثل سر سگ یا خوک
یا اسب یا استر یا خر یا حمار شده او را مشقت رسد و اگر بیند که سر او مثل سر مرغ شده سفر
بسیار کند خوردن سر حیوان چیزیست که امید باو نداشته باشد و درازی عمر است اگر بیند که سر او مثل سر شیر
گردیده اگر از اهل ریاست است بریاست رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند و اگر بیند
که او گوشت دیگری میخورد غیبت دیگری میکند اگر بیند که زنی گوشت زنی میخورد و آن دو زن مساحقه
نمایند اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا کند والله اعلم **اوزه** مرغ آبی خانگی و بترکی اوردک
گویند اکلش حلال و بسیار شناوری دوست دارد چنانچه بچهٔ وی از بیضه برون آید فی الحال شنا
کند هرگاه مادهٔ او شروع در پرورش بچه خود نماید نر او طرفة العین از ماده جدا نشود و در آخر ماه
بچه برون آید و گوشت او گرمتر است بافراط بقراط گفته که گوشت او جید و ارطب است از لحوم
سایر طیور و لهذا تولد بلغم بود و موافق مزاج کسانی است که مزاج حار باشند بهتر آنست که قبل از طبخ زیت

بگوشت

بگوشت او بمالند و داروهای گرم بسیار کنند تا غلظت او تخفیف یابد چه دیر هضم کثیر الفضول
و موافق معده نیست بسرعت مولد حمیات گردد و بعضی گویند اگر خصیه او را بریان کرده اکل نمایند باز وجه خود
مقاربت کند در حال بار گیرد هرگاه صاحب داء الثعلب و ذات الجنب روغن او را طلا کنند انتفاع
گیرند مداومت بر اکل زبان او تقطیر بول را دفع کند و در جوف او سنگریزه هاست که مانع اسهال است
و بیضه او معتدل الحرارت لیکن غلیظ است بهتر آنست که نیم برشت باشد و اگر قولنج یا باد کرم داشته باشد
خورد ضرر رساند و مولد خون عفن موافق امزجه محرورین بود و بیضه او و بیضه شترمرغ هر دو غلیظ
و دیر هضم است کسی که اکل او را دوست دارد زردی وی بخورد بدانکه زردی هر بیضه بهتر از سفید است لیکن
سفیدی او را رطوبت بیشتر بود و تعاهد او در ربط بباید **ابن اوی** شکال و بترکی چقال گویند آنکه فریاد
کنند کان از جنس خود فریاد نکند مگر شب وقتی که تنها ماند و وحشت گیرد و آواز او مثل آواز
کودکان بود چنگها و ناخنها دراز دارد و صید و دواز آنچه طیور صید کنند میخورد و مرغ خانگی از روباه
چندان خوف ندارد که از شغال چه هرگاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای ایشان جهید و بکشد اگر چه در عدد
بسیار باشند گوشت او حرام و از جمله خواص او آنکه اگر زبان او را در هر خانه که گذارند خصومت برپا آید اکل گوشت
او نافع جنون و صرع بود که در اوایل ماه عارض شود اگر چشم راست او را خایف با خود دارد ایمن گردد از چشم
بد محفوظ باشد **ابابیله** بتشدید با پرستوک و بترکی قرلانقوج مانند جمعی ابابیل است این جمع کفته که

پرستوک قرلانقوج

ابابیل که در آیه وافی هدایه و ارسلنا علیهم طیرا ابابیل مراد طیریست که مابین زمین و آسمان در هوا
تعیش میکند و بیضه و جوجه بر آورد او را بینی مثل سایر طیور و کفها مثل کف کلاب است
عکرمه گفته که آنها مرغان سبز بودند که از دریا برون آمدند کر دوش آنها بطریق رؤس سباع بود ابن عباس
گفته که شبیه مرغان کردن و پایهای دراز دارد و بعضی گفته اند که شب پره خفاش بود عباده بن موسی گفته که کمان
هر دوم که زرا زیر بال که نوعی از عصفور است عالیه گفته که شبیه طیور است خطاف که پرستوک بود و او
سفیر است که الآن در مسجد الحرام ماوی گیرند که درین بیاید و ابیل راهب نصاری را گویند و لهذا ای عیسی علیه
ابیل الابیلین گویند در خطاف و تعبیر و سایر خواص او بباید **ابل** شتر و بترکی دوه مانند از جمله
بدایع قادر بیچون که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ابل است که او در اکثر روی زمین گویند باده
بر تشنگی صبر کند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد چرا کند اگرچه گیاه تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جماع و نص
قرآن که و احلت لکم بهیمة الانعام حلال است ابن زهر و غیره گفته اند که با نظر وی بر ستاره
سهیل افتد در حال بمیرد اگر موی تغنیک او را سوخته بر جراحتی که خون وی روان باشد بپاشند باز دارد
اگر از آتشم او در آستین عاشق گذارند عشق وی زایل شود اگر مست از بول شتر آشامد در حال بیهوشی او برطرف شود
اکل گوشت او باه را زیاده کند و نعوظ را قوت دهد بعد از حجامت بول او نافع ورم جگر است ضمن ساق
نر او را هرگاه زن در میان سینه بنشیند بهم روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر او مباشرت کند بار گیرد اگرچه نازاینده باشد

بار گرفتن زنان
اگرچه نازاینده باشد

و در ذکر انسان کیفیت تحقق او گذشت فارجع الیه **تعبیر** اگر در خواب بیند که مالک گله شتر یا
گوسفند گشته حاکم جماعت ذوی الاقتدار گردد و مالک اموال شود و اگر بیند که مالک یک شتر گشته
عاقبت نیکو و سلامتی دین و اعتقاد بود و اگر شتر بسیار در شهر بیند دلالت کند بر امراض و حروب بسیار
ارطامیدورس گفته که کسی بیند که گوشت شتر میخورد بیمار شود دیگری گفته اگر بیند که مالک ابل شده
او را قدرت و سطوت حاصل شود محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب ضرر نرساند لقوله تعالی و الانعام
خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون باقی خواص و تعبیر بعیر و جمل بباید
فصل سیم در الف مضموم اُدْوِیَّه بزکوهی و بترکی داغ کچیسی گویند اکلش حلال شاخ و ناخن او را
صلایه نموده در روغن مخلوط سازند و بر بدن و ساق کسی که از پیاده رفتن او را تعبی حاصل شده
باشد طلا نمایند رنج او بمرتبه زایل شود گویا که هیچ راه نرفته است باقی خواص در باب واو در ذکر
وعل بباید **اُتُن** مرغیست که بسیاهی زند طوق در گردن دارد مثل طوق دبسی که نوعی از کبوتر است
منقار و هر دو پای او سرخ است مثل کبوتر الا آنکه بر زمین ساکن است از آواز او نالهٔ اوه اوه مسموع و در لغت
اخری آورده ایاغی و بورنی قزل قوشدر که صوت تند اوه اوه آوازی گلور والله اعلم **باب دوم**
در بای موحده مشتمل بر **فصل اول در بای موحده الف** ابازی و بترکی قارچقای نامند لغت فصیح او بتخفیف با و بعضی بی
یا و بعضی بیای مشدد نیز گفته اند و اشتقاق او از نزوان است که بمعنی وثب است و او در تکبر باشد و ضیق

آنهاست در خلقت نمی باشد مگر مؤنث باز او از جنس دیگر باشد از قیلواج و شاهین و غیره و لهذا
مختلف الاشکال بود جمیع انواع شکاری حرام است چه حضرت مقدس نبوی از اکل ذی مخلب از سباع صاحب ناب دندان
منع و نهی نموده عدی بن حاتم گوید از آنحضرت صلعم از صید باز پرسیدم که ما امسک علیک فکل
یعنی آنچه باز صید بکند و نگاه دارد بجهت تو بخور آنرا که حلال است بدانکه او پنج قسم است بازی و زرق و باشق
و بیدق و صقر که چرخ است مزاج باز احر اقرم طیور جوارح است و لهذا در تشنگی بی تابست و مکان او
شاخهای بلند درخت بجهت دور هم و جایهای سایه دار خفیف الجناح و سریع الطیران است و از اقسام خمسه
ماده و بچه آن بهتر از نر بود و باز را امراض بسیار بهم رسد و لاغر شود و گوشت بریزد و احسن انواع او
آنست که پرش کم و چشمهایش سرخ بود و تیز و کمتر ازین آنکه کبود باشد و چشمهایش سرخ و آنچه
ازین دو قسم کمتر است زرد آنست که زرد باشد و از صفات محموده باز آنست که دراز کردن و فراخ سینه
و بعید المنکبین یعنی میان دو دوش وی فراخ باشد و تا دو چشم مخروطی الشکل باشد و رانهایش دراز
و پرهایش فرو گذاشته ذنب یعنی دم وی درشت و کوتاه باشد بچه او را در اطراف نامند اکتحال زهره او — خاصیت قارچقای
چشم را از نزول آب باز دارد و اگر زنان از سرگین او در حالت افکندن بیاشامد باز گیرد و اگر چه عاقر بود — رفع نزول در چشم / زقین با زن عاقر
اما باشق بفتح یا و کسر شین معاً معرب باشه است و بترکی قرقی نامند و او نیز مثل باز اندکی — باشق / قرقی ترکی
جبر تشنگی دارد کثیر الاضطراب گاه انس گیرد و گاه وحشت و اگر از کوچکی انس گیرد مراد صیاد بر آید

سبک پر و نیکو شمایل لایق آنست که ملوک خدمت او کنند زیرا که او صید کند بهترین آنچه باز صید کند
از دراج و کبوتر و غیره بهترین او صاف آنست که در منظر کوچک و در قران بزرگ و ساقهای — خاصیت قرقی
او دراز و رانهای کوتاه بود یکدیگر هم از مغز سر او مخلوط باندک آب سرد نافع خفقان است — رفع خفقان سوداوی
که از سودا بهم رسیده باشد اکتحال زهره او دفع تیرگی چشم کند **بیدق** اندکی از گنجشک بزرگتر او را — رفع تیرگی چشم
ترکان ترمتای گویند **تعبیر** کسی که در خواب باز بیند اگر از اهل امارت باشد سلطان گهها کسب کند — ترمتای
باز از دست او گریخت ملک از دست برود و اگر چیزی از بروی در دست وی بماند اگر او را ذبح
کند بر دزد ظفر یابد ذبح باز دلیل موت ملوک جابر و لحوم ایشان اموال ملوک و دیدن او
برای اهل بازار ریاست و دیدن باشق دلیل فرزند نر بود و او را چندان قوتی نباشد
و در طبع شبیه زاغ است بعضی که اصغر و اضعف جوارح است در حیله و قوت در مزاج آسیبی
از جمله طیور دارد و بعضی اوقات صید عصفور کند و لیساسیا که از و نیز بزرگتر و او شبیه باشق است
در شکل الا آنکه در جثه از و کوچکتر است و جمیع انواع او حرام است و آنچه صید کنند حلال است
بالام در حدیث آمده که یهودی نزد حضرت مقدس نبوی آمده پرسید که چون قیامت شود
زمین همه یک خبزه واحده خواهد شد از برای ما حضری اهل جنت پس نان خورش
ایشان چه چیز بود آنحضرت فرمود نیز که بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیز اند فرمود که بالام

کاولیست و نون ماهی که از زیادتی جگر او هفتاد هزار کس خواهند خورد والله اعلم **باله** ماهی بترکی بالق
گویند ماهیست که در بحر اعظم می باشد که طول او پنجاه ذرع باشد او را عنبر گویند و این لغط معرب
در صحاح آورده که باله ماهی بزرگیست از ماهیان دریا و این لغط عربی نیست صاحب عجایب المخلوقات
آورده که ماهیست که طولش بالغ صد ذرع یا بیشتر بود و بعضی اوقات گوشه بال او مثل بادبان نمایان شود
و اهل کشتی از و بترسند و چون او را ببینند طبلها می زنند تا بگریزد و از آنها چون بر حیوانات بحر ستم
کند حق تعالی ماهی بقدر ذراع بر انگیزاند تا بر گوشش چسپد که بهیچ نحوی از وی تخلص نتواند پس باله
مترصد قعر دریا شود و سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ
جمعی از زنگیان باشند که مترصد اند پس هرگاه مشاهده اینحال نمایند چنگالهای آهنین
در اندازند و جثه او بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از و بیرون آرند در باب عنبر ذکر
و امور متعلقه بوی بیاید **ببغا** بباء اول و ثالث مفتوح و ثانی ساکن و غین معجم طوطی است سبز — ببغا / طوطی است
رنگ مسمی بنده ابو فرج شاعر را از جهت فصاحت با آنکه در زبان لکنتی داشته که سین را تا
میگفته آنرا عرب لثغه نامند ملقب به ببغا بجثه کبوتر بود او را جهت انتفاع بصوت
فرا گیرند و نگه دارند چنانچه طاوس را جهت مشاهده و لون او و یک نوع از ببغا هست که
سفید است یکی بجهت معز الدوله خلیفه هدیه آورده بودند مثل در سفید که منقار و پایهای او سیاه

بر سرش مویها برنگ فستقی بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است
و او حیوانیست نرم خلق و تند فهم و او را قوه تام بر نقل اصوات قابل تعلیم ملوک و اکابر او را
نگه میدارند تا هر چیزی که بشنوند باز گویند و تمامی نماید آنچه تناول کند بپای خود بر دارد بطریقی
که آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او بطریق متعدده حیله مینمایند فصیحی در وصف او گفته
اَلغتها صبیحةً ملیحةً ناطقةً باللغة الفصیحة عدّت من الاطیار واللسان
یوحی بانها انسان ینهی الی صاحبها الاخبار و تکشف الاستار والاسرار
یعنی وصف میکنم خوش صورتی ملیحی را که ناطق بود بزبان فصیح گویا شمرده بود از مرغان
و زبان آدمی میرساند که مگر آدمیست که اعلام میکند بصاحب خود اخبار را و ظاهر
میسازد پرده ها و میگشاید اسرار را اکلش بر اصح حرامست بجهت خباثت لحمش
و بعضی حلال داشته اند زیرا که اشیاء طیبه خورد از ذوات المخالب و فوات السموم نیست
اگر کسی زبان او را بجوزد گویای کلام فصیح گردد و اکل زهره او ثقل زبان آرد اگر خون او را
خشک نموده با بیند میان دو دوست بپاشند عداوت بهم رسد اکتحال بسرگین او — رفع ظلمت چشم
مخلوط بسرکه دفع رمد و ظلمت چشم کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد برده فروش
کذاب یا مرد فیلسوف یا کار یا دلیل کنیز و غلام یا پسر یتیم بود **بغل** استر و بترکی قاتر گویند — بغل / استر بترکی قاطر

شنیده اگر آنها است آنچه پیرتر و شوخ باشد بهتر بود او در این حیوانات اهلی است از قلت جماع خاطر هم
کنجشک کوتاه عمرترین طیور است از کثرت جماع و اگر اورا بخورند باشد زیرا که هیچ کس اگر فرج
پرورش بچه نزاده و تمرین بیشتر نکشت و خروج بچه متعذر است اگر احیانا استر آبستن شود
در وقت زادن هلاک شود و نتواند زاید اگر دل او را خشک نموده از زاد او زنی بخورد
هرگز بار نگیرد و جگر کوسی او نیز همین خاصیت دارد هر گاه زن بردارد بار نگیرد و اگر جگر کوسی
او را در پوست او پیچیده زن با خود دارد نیز بار نگیرد مادام که با اوست و خاکستر سم او را هرگاه طلا به
بخم روغن گل و حنظل بر سر اقرع و موضعی که موی نداشته باشد طلا نمایند موی برآرد و نیز
اگر سم با خون او را زیر آستانه گذارند موش داخل آن خانه نشود و هرگاه سم استر در خانه بخور
کنند موش از آن خانه گریزان شوند از سقراطیس منقول است که کسی عاشق باشد در موضعی که
استر غلطیده باشد بغلطد عشق از وی زایل شود اگر مذکر باشد در موضعی استر نر غلطیده
بغلطد اگر مؤنث باشد مؤنث هر گاه زکام باشد سرگین او را بو کنند و بر وی تف نماید
و بر سر راه بنهند هر که پا برو بگذارد زکام با او انتقال یابد و از زکام خلاص شود اگر
جگر کوسی او در نبید خورد در حال مست شود اگر زن مقدار سی درم بول استر آشامد
هرگز بار نگیرد و اگر آبستن مغز سر او با عرق خورد طفل او دیوانه شود اگر زن عرق استر را به پنبه بردارد

خاصیت قاطر
بار نگرفتن زنان
برآمدن مو از سر کل ها و سایر اندام
زایل شدن موش در خانه
گریزانیدن موش
زایل شدن عشق عاشق
زکام منتقل شدن
بار نگرفتن زنان

بار نگیرد و تعبیر دیدن استر در خواب دلیل سفر اگر او است و طول عمر وی و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند بر زنی
که زنا کنند و اهل او نباشد پس هر که ببیند که استری سوار شده اگر از مسافرین باشد دلیل قهر و غلبه کند
بر مرد و سنجی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازاینده است و اگر استر که سوار شد گمانه با زن
صاحب مال بود و اگر تعبیر صاحب حسب و نسب و بعضی دیگر گویند استر ماده دلیل سفر است اگر از استر فرود آید از سفر
باز ماند یا از زوجه اش مفارقت نماید بقر گاو و ترکی سیغر نامند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید
ماده او را بقره گویند از ابن عباس منقول است که روزی عیسی علی نبینا و علیه السلام با ماده گاوی گذشت
که بچه در شکم داشت و زادن او نزدیک رسیده از شکم وی بیرون نمی آمد ماده گاو گفت یا روح الله از حق تعالی
درخواه تا مرا نجات دهد عیسی گفت یا خالِقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ خَلِّصْهَا در ساعت آن ماده گاو و ادان
بار نهاد پس هر گاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا بر و بخوان و بنویس با خود دارد و از ادعیه
مجربه بجهت تسهیل ولادت نیز این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم
سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم
الفاسقون و از علی ابن ابی طالب علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمودند که بجهت شفای درد
هیچ چیز بهتر از روغن گاو نیست گویند که عرب را قاعده آن بود که در سالی که باران نمی بارید آتش
در گوش گاو میگذاشتند و سر میدادند باران می بارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکیزه است

بقر گاو نر
خاصیت گاو
دعا بجهت تسهیل ولادت و بیرون آمدن فرزند زن

و در حدیث آمده که روغنش شفا و گوشتش مرض بعد از جمله خواص او آنکه اگر پوست او را با زرنیخ سرخ در خانه
بخور کنند جمله عقارب و حیات و هوام گریزان شود اگر بر طرفی بمالند کبک بسیار جمع شوند شاخ او را
هرگاه صلایه در طعام صاحب تب ربع کنند تب وی مفارقت کند و هرگاه بیاشامد نعوظ زیاده کند و طلا
نمودن خون حیض جاری باز دارد اگر زهره او را با کنه تا طلا کنند بواسیر را نفع کند و جوش ساکن کند
و اگر بر موضعی که اثر سیاهی در بدن باشد بمالند قلع کند و رنگ کجال خوب آید و اگر با عسل مخلوط ساخته
اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با عسل و شحم حنظل بموضع طلا کنند بواسیر را نفع دهد و اکتحال
زهره گاو سیاه تجدید بصر نماید اگر چشم گاو در آینه و آب او جزی نویسند در روز خوانده شود و در
نیکو خوانده شود اگر موی او را بسوزانند و بیاشامند نفع دهد از درد دندان و اگر با سکنجبین
آشامند سپرز را برطرف کند و اگر با عسل آشامند حب القرع را از شکم بیرون آرد و اگر
در روغن بوی بلوط گاو طلا کنند تا کردن نجاک دفع کنند هم کیکها بر و جمع آیند اگر خصیه
او را خشک کرده نرم سایند و بیاشامند تهییج باه کند و قوت نعوظ دهد و اعانت تام بر مباشرت
نماید قضیب او را اگر خشک نموده سایند و بر قضیب تمیز نشت باشند تناول کنند قوت باه را زیاد کند
و اگر سرگین او را با سرکه طلا کنند بر دمل بریزد و اگر بر ورم های صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور کنند
بر سوراخ موران قبل از آنکه آنها از زمین بیرون آیند دیگر بیرون نیایند و اگر بر نقرس گذارند نفع دهد و اگر بجهت

گریزانیدن حیه و عقرب و سایر هوام
جمعیت کبک
رفع تب ربع
زیادتی نعوظ
باز داشتن خون
نفع بواسیر و وجع
قلع اثر سیاهی
زایل تاریکی چشم
نفع نور بصر
تجدید بصر
رفع سپرز
خ القرع
جمعیت کیک
تهییج باه و نعوظ
قوت باه
رفع دمل
نرم ورم
نفع نقرس
نیامدن موران از سوراخ

بیرون آمدن بچه مرده و مشیمه
بیرون ... جنین

حامله بخور کنند در وقت وضع حمل بسهولت بار نهد و بیرون آورد بچه مرده که در شکم باشد و همچنین مشیمه
یعنی بچه دان را بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران گریزان شود اگر سوخته او را سابیده
در بینی چکانند سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
نیز و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و ربط کنند بر شکم آب زرد را
بخشکاند و بکشد بقر وحشیه گاو دشتی و ترکی داغ سغری گویند چهار صنف است اول مها دوم
ایل سیم یحمور چهارم تیتل و هم ارقام اربعه در فصل تابستان اگر آب نیابند بیاشامند و اگر نیابند
باستنشاق هوا اکتفا نمایند و در صفت گرگ و روباه و خرگوش و شغال و حمار وحشی و آهو بادی
ذکر کنند اما ایل ذکر او در الف منقوم گذشت و یحمور در یا بیاید اما مها اکر در باب میم بیاید
لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او تند شهوت بود بمرتبه که چون ماده او بار گیرد از نر میگریزد از خوف
آنکه در حال آبستنی با او مقاربت جوید از فرط شهوت که دارد نر او بر سوار شود و جمع آید پس چون
یکی سوار شود باقی دیگر بوی آب منی استشمام نمایند و بجهند و در نشاط آیند شاخ مصمت بود بخلاف شاخ
باقی حیوانات که مجوف بود بقره وحشیه شبیه حیوانات است بر اهل پروش سخت و محکم است
بطریقه میان خالی که خود بچگان خود از خرسک شکار و غیره نگه دارد گوشتش و اصحاب حلال زیرا که
از طیبات است اکل متوشی خس علاج فالج است و نفع عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد سباع از وی

علاج فالج

گریختن جانوران
سد رعاف
خار از بدن بیرون کند
خشک شدن آب زرد
بقره وحشیه
خاصیت بقر وحشی
گریختن سباع

گریزان شود اگر شاخ و پوست و سم او را بخور کنند همه حیات و عقارب گریزان شوند اگر خاکستر
او را بر دندان سنون کنند وجع وی ساکن گرداند بخور موی او در خانه موش و جعل و سایر
هوام بگریزاند اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کننده تب ربع است و آشامیدن او در میان خری
ز اشیر به زیاد کننده قوة باه است و مقوی عصب و سعوط او در بینی که خون آید دفع رعاف
کند طلاء خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد بشرط مقابله ماه و آفتاب دافع برص است
تناول مثقال از و موجب غلبه رخ طمث باقی در رحم بباید **بقرة الماء** گاو عنبر است و سر از
بحر برداره و چرا کند والله اعلم بصحة هذا النقل چه اکثر بر آنند که عنبر از دریا بیرون آید و اگر این
نقل صحیح باشد سرگین او مقوی دماغ و حواس و دل بود **بقره بنی اسرائیل** او را ام قیس و ام
عولیف نامند و او گاو ماده کوچک است و دو شاخش کوچک در رنگ زرد است و چون اراده خوابیدن
کند در مکان خود قطعه اندازد یعنی پیشش اگر برت تو آید پشت او را بشکاف و میلی در روغن
و اکتحال نمای بچشم کسی که در چشم او سفیدی که بآن بیاض عین گویند ببرد و اگر این حیوان خود را بر موضعی که موی
ندارد بستانها باید موی بر آرد و ممکن است که شبیه آن گاو باشد که همین پیش از و در وقت جواستن
بیفتد **تعبیر** دیدن گاو سفید و سیاه دلیل آست اگر فربه باشد سالی از ارزانی و فراخی و اگر لاغر
بود سالی گرانی و قحط گاو زرد دلیل مسرت و خوشحالی و بقره تیره رنگ دلیل قحطی است در اول سال

رفع گزیدن مار و عقرب
رفع درد دندان
گریختن موش و حشرات و هوام
ازاله تب ربع
تقویت باه
سعوط رعاف
رفع برص
غلبه رخ طمث
بقرة الماء
گاو عنبر است
بقره بنی اسرائیل
رفع سفیدی چشم
رویانیدن موی
تعبیر

و نیز ابلغی در دیدن دلیل نحیفت و آخر سال و دیدن نصف بقره مصیبت خواهر یا دختر و اگر بقره دیگر
بر وی شد باز زن غیری خیانت کند و هر حالتی که بیند با بقره خود پس آنچه بزوجه یا دختر او راجع شود
و دو شیدن او مال حلال بسیار است و آواز او دلیل مردمان شهور که بی ادب باشند و خراش کشیدن دلیل بهار است و اگر
گاوی بر دو داو را رها نکند آن شخص در آن سال بمرد و دیدن او در خواب از برای اهل زراعت
دلیل خیر و برکت نسبت ده او را برکشی چنانکه خلیل را که در باب خواب باید نسبت داده اند اگر بیند که
بقره داخل خانه او شد و شاخ زد او را زیان در مال بهم رسد نصاری گویند که اکل لحم گاو دلیل فتنی است او
نزد حاکم و بیم او مالست از برای کسی که او را برداره و بریان او امن از خوفست اگر زن حامله دارد
بشارت فرزند نر است و بریان او بشارت معیشت است اکل مطبوخ و بریان او روزی
وار زانی گویند که عایشه گفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم که گویا بر تلی هستم و گاوی فریاد کند و گفتم
بر سر وی گفت خواب خود را بار است میدانی در حوالی تو جنگ شود و کشته ها افتد گفت چنین شد روز
جمل اگر بیند که بقره شیر گوساله خود خورد زنی بر دختر خود قیادت کند اگر بنده بیند که زن آقا را میدوشد
زن آقا را بخواهد **بقه و بعوضه** پشه و ترکی کور موچک نامند بعوضه آنکه پر دارد و بقه آنکه سرخ و بد
بوست و پر ندارد آنرا ملخ گویند اکل هر دو از جهت قذارت حرام است در عجایب المخلوقات آورده که
اگر خانه را بقلنقند و شونیز بخور کنند هیچ پشه و ملخ داخل آن خانه شود و اگر نبات صنوبر نیز بخور کنند

سیاه دانه
سپند

بقه و بعوضه
پشه ترکی کور موچک
رفع پشه و ملخ از خانه

پشه گریزان شود و بعضی گفته اند هر گاه در خانه مجلب بخور کنند پشه و ملخ گریزان شود و نیز اگر بعلق که
زلو نامند یا بعاج یا پوست جامیش یا شاخ سبز بخور کنند پشه گریزان شود و نیز اگر اسب در سرکه
نقوع کم خرزه باشند پشه‌ها گریزان شوند و اگر برگ حمل را در سرکه نقوع کرده در خانه بپاشند پشه
و ملخ گریزان شود اگر کندر و کبریت و ذوفا و میعه یابس بر شاخ قبب طلا کنند و این شاخ را
وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نزد او نرود بدانکه پشه دو صنف است یک نوع
او پشه کنه است لیکن پایهای او خفیف است و طوبتش ظاهر در عراق عرب و شام او را جرجیس
گویند جوهری گفته که او لغتیست در قرقیس در خلقت شبیه بفیل است چه خرطوم دارد و تفاوتی که هست
آنست که فیل را چهار دست و پاست و پشه را شش پا و چهار پر خرطوم فیل مصمت است و از پشه
مجوف و نفوذ کننده هر گاه بر جسد آدمی نشیند خون او را بمکد و فرو برد بجوف او هر گاه بر عضوی
از اعضای آدمی رود همین بخرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جز و مسامات او را تا بیرون آید از جهت او
بهتر است که خون را بمکد تا آنکه سیر گردد و بمیرد یا عاجز میشود از طیران و این سبب موت کوت و از
عجایب کار او آنست که یک اسد و شتر و غیر او را از ذوات اربع پس در صحرا بمیرد هر دو او را
هر جانوری که بخورد بمیرد بدانکه اگر کسی پشه بر گوش رود یا کار مشکلی پیش آید دو رکعت نماز
بقصد آنمطلب گذارد و بعد از نماز سه مرتبه بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار

گریزانیدن پشه و ملخ

وی ساخته شود ابوهریره گوید که من ایستاده بودم که خود دیدم که حضرت سید کاینات علیه الصلوة
والسلام دو قدم حضرت امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام را بر روی دو قدم مبارک خود داشت پس
آن حضرت در آنوقت این دعا بر و خواند که خزقه خزقه ترقی عین بقه پس آنحضرت
دهن مبارکت او را ببوسید و گفت بارخدایا دوست دار او را که من او را دوست دارم بدانکه
خزقه یعنی ضعیف نزدیک خطوه و ترقی یعنی بالا رو و چشم کنایه از کوچکی چشم
اوست خبر مبتدا او محذوفست تقدیرش هذا عین بقه بعضی از اهل مغرب جهه
افسون پشه و غیره گفته که بنویسد در ارکان خانه کذالک سوی در خانه فی کزه موسی نقضی
علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش
عطشیش مت ایها البق عطشیش عطشیش ادخل ایها البق والا
یغضب الله علیک کما غضب علی راحل القاضی و وکیله ملح و پشه
گریزان شود دیگر از خواص ملح آنکه هر گاه او را سائیده در سوراخ ذکر ریزند عسر البول را
برطرف کند **تعبیر** دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان ضعیف است و نزول ات کند برهمی و
غمی که مانع خواب بود **ببر** بفتح باء اول و کسر باء دوم پلنگ و ترکی یولتارش
خوانند گوشتش حرام و او با شیر مید و دشمن وی بود و او را بربر و فوانق نامند ماده او

افسون پشه و غیره
رفع عسر البول
ببر
پلنگ

ازباد بار گیرد و لهذا چون باد وزد کسی قدرت بر صید او ندارد باشد که بدزد و نر
و یا با اسب بگیرند و در قفص آینه کنند و با کودکان مونس سازند تا رام شود و بیرون آرند
و اگر بدرخت کافور انس گیرد و نزد آن درخت باشد و مفارقت نکنند و کسی که در بناشد که
از آن درخت چیزی از کافور فرا گیرد لیکن در بعض اوقات معلوم نمی‌شود و آن وقت را می‌شناسند
پس در وقت مذکور نزد آن درخت آیند و کافور فرا گیرند از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را
در برسام و برسام طلا کنند شرطی که ممزوج با آب نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد
هرگز بار نگیرد و اگر آبستن باشد اسقاط حمل وی شود اگر قاب پای او را بر بندد دست حامل وی
هیچ تعب نکشد اگر چه پنج فرسنگ راه رود و هر که بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد
فصل دوم در باب مکسوره برذون اسب ترکی که پدرش و مادرش عجمی باشد کرم خلم گویند کنیتش
ابو الاخطل بود جهت آنکه گوش او سست بود بخلاف اسب عربی که تیز گوش بود صاحب
منطق الطیر گوید که برذون میگوید بار خدایا قوت روز بروز میخواهم گوشت وی مکروه از جمله
خواص او آنکه اگر زنی که خون نفاس وی بیاشامد هرگز بار نگیرد بخور سرگین او بچه دان بچه بیرون آید و اگر
او را خشک نموده سوده نمایند قطع رعاف کند و اگر بر جراحت پاشند خون را باز دارد تعبیر دیدن
او در خواب دلیل خصومت و بعضی گویند دلیل بسیار مرد عجمی و یا از رجال اعاجم باشد و بعضی

خواص [illegible]
رفع برسام و برسام
بار نگرفتن زن
رفع حب القرع
برذون
اسب ترکی [illegible] عجمی
خواص [illegible] اخراج بچه [illegible]
قطع رعاف
باز داشتن خون

زن

بزن تعبیر نموده‌اند اگر بیند که برذون او را زد برو زنش مطلقه شود و اگر بیند که ضایع شد زنش
فجور کند فصل سیم در باب مضمومه برغوث کیک و بترکی بره نامند کشتن حرام و کشتن بر محل
و محرم مباح در حدیث آمده که مردی کیک را دشنام میداد حضرت محمد مصطفی صلعم فرموده که دشنام
مده که او بیدار کننده است بجهت نماز صبح از ابی ذر غفاری منقولست که به مجرد خدای او فرموده
که هرگاه کیک ترا برنجاند قدحی آب فرا گیر و هفت نوبت آیه و ما لنا ان لا نتوکل علی الله بخوان
پس بگو ان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم و اذاکم عنا پس آب او را دور فراش خود
بپاش که بفراغت خواهی خوابید حنین بن اسحق گفته که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت
زرد او کنند در خانه بخور کنند همه کیکها گریزان شود و بمیرند و نیز اگر در خانه گوی بکشند و برگ و فلفل در آن اندازند
مجموع آنها در آن گوی جمع شوند پس خاک را بر زیر ریزند که همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته که مطبوخ شونیز را
در خانه بپاشی که قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسب عتیقی یا پوست آن را بخور کنند
هرگز براغیث بدان خانه عود نکنند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش عربی باشند بخلاف برذون
برانکه اگر کیک بگوش کسی رود خرقه حب او را بچند کیک بیرون آید تعبیر دیدن براغیث
در خواب دشمنان ضعیف‌اند که طعنه زنندگان باشند و بعضی بمردم اوباش تعبیر نموده‌اند اما جاماسب گوید
که کسی در خواب بیند که کیک او را گزید مال یابد و الله اعلم براق دابه‌ای که حضرت محمد شب معراج

منع غوث کیک
افسون کیک
گریزانیدن کیک و بمیرانند
جمع شدن کیک
قاتل کیک
نیامدن کیک بخانه
بیرون آوردن کیک از گوش

سوار شده و اتفاق او از برق جهت سرعت وی است بعضی گفته‌اند که از استر کوچکتر و از حمار بزرگتر
گام بر جای نهد که نظرش واقع شود و لهذا اگر قدم بر آسمان اول نهد و هفت آسمان را در هفت قدم
طی کند بلبل معروفست گویند که سلیمان علیه السلام روزی بر بلبلی گذشت که بالای درختی صدا میکرد
و سر دم میجنبانید آنحضرت از اصحاب خود پرسید که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم
آنحضرت فرمود که میگوید که امروز نیم خرما خورده‌ام و خاک بر سر دنیا کرده‌ام از نخبری در تفسیر
آیه آورده که و کاین من دابة لا تحمل رزقها بعضی گویند مراد بلبل است که قوت احتکار
نمیکند ذکر او در باب عین در عندلیب بیاید بوم جغد و کنکر و بترکی بایقوش نامند کنیت او
ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل گویند جهت آنکه شب تا صبح نخوابد و بآشیانه
مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها را بیرون آرد و بخورد و در روز هیچ مرغی تاب لقای او ندارد اما
اگر در روز طیور او را ببینند مبادرت بر قتل او نمایند و او را بکشند و پر وی را بکنند و این جهت
عداوتی که میان او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نشانند تا طیور بسر او جمعیت نمایند
و در این زمان ترکان بزرگ او را اسار و غوش و کهک و بترکی بایقوش نامند و از اکاذیب
علیست که چون انسان بمیرد یا کشته شود روح از بدن او مفارقت نماید بصورت بوم بر قرار و نوحه
کند از جهت مفارقت جسم جاحظ گوید که بوم در روز نمی‌پرد بگمان آنکه از حسن و جمالی که دارد چشم زخمی

بلبل
بوم جغد
بایقوش

برو

برو خورد و بدانکه اکل جمیع انواع بوم حرام است از جمله خواص او آنکه هرگاه او را ذبح کنند یکی چشم وی
مفتوح و دیگری مضموم ماند اگر چشم گشاده مانده را در زیر نگین خاتم نهند هر که در دست کند خوابش
نبرد مادام که در دست وی باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر گذارد و در دست کند همیشه در خواب
باشد طبری گفته که اگر عین مفتوح با مضموم مشتبه شود هر دو را در آب اندازند آنکه بر روی آب آید
مفتوح بود و آنکه در زیر آب باند منومه هر کسی گفته که اگر دل بوم را بگیرد و در دست زن خوابیده
گذارد هر چه در آن روز کرده باشد بگوید اکتحال زهره او دفع ظلمت بصر نماید و دل بوم بزرگ را هر گاه در پوست
گرگ بسته با خود دارد از سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ جانور نترسد اکتحال از پیه گداخته او ظلمت
شب را از نظر او روشن گرداند و در شب چیزها را ببیند چنانچه در روز و بیضه نهد یکی نام الخلقه نخواهد
آن بجانب خود کشید باقی خواص او در هام بیاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل دزد مکار یا ملک
ستمکار مهیب بود که از وی رعایا هیبتی واقع شود که در عقب او دفع خوف شود و گاه او را بمرد احمق
تشبیه کنند والله اعلم بوقیر بعضی گفته‌اند که او مرغ سفید است که هر سال جمع از آن در وقت معین
بکوهی که او را جبل الطیر نامند بیایند و آن کوهیست قریب نیل مصر بقرب انصنا که بلده ماریه
والده ماجده ابراهیم علی نبینا و علیه السلام پس طیور بجبل مذکور آیند و خود را از آن کوه
آویزند و در آن کوه روزنه‌ایست که هر یک از آن مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه کنند

خواص بوم بنوعی بایقوش
نبردن خواب
همیشه در خواب بودن
رفع ظلمت بصر
محفوظ از هوام
رفع شب کوری و [illegible] نظر روشن [illegible]

وجز ازان روزنه بر وی چسبد پس آن مرغ آویخته بماند و چندان اضطراب و فریاد نماید تا هلاک شود
و معلق بماند و بعد از مدتی بیفتد و چون ازان روزنه چیزی بینی مرغ بچسبد طیور دیگر آنحال
برکردند و هیچ یک ازان ها دران مکان دیده نشود تا سال آینده ابو بکر موصلی گفته که از اعیان
اهل این بلاد شنیدم که چون سال ارزانی شود دو مرغ بران روزنه بچسبد و اگر متوسط یک مرغ و اگر
قحط کرد هیچ مرغ بر روزنه نچسبد والله اعلم باب ششم مشتمل بر پنج فصل فصل اول در تماسیح و
تنین مار بزرگ و ترکی بیوک ایلان و بعضی گویند که او نوعی از ماهیست و اشد از کوسج است
که در باب کاف خواهد آمد هر دندان او در تیزی مثل نیزه باشد و در طول مثل درخت خرما و چشمهای
سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی گشاده و جوف وی فراخ هرگاه بحرکت در آید
دریا بتموج آید و دواب بحر از هیبت بگریزد و چون فساد بسیار کند ملکی او را بر دریا اندازد
بسبب دواب بحر نیز چنان کند که باد و دواب بر چون برش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکی
فرستد تا او را بردارد و بمیان یاجوج ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اژدهای بریم که
طول او دو فرسخ بعضی لون او مثل لون پلنگ بطریق ماهی فلس و دو بال داشته سرش مثل
سر آدمی مثل تلی بزرگ و دو گوش در نهایت درازی و چشم در غایت تدویر
باتفاق غیر ماکول اللحم است بعضی گمان برده اند که اکل او مورث شجاعت است هر که خون او بر قضیب

طلا

طلا نمایند و با زن مباشرت کند لذت عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دیدن پادشاه است
اگر اژدهای او در کوه بر سر منبر بشارت بزرگی یابد اما اگر بسیار اژدها بیند دلیل موت است از رؤیای
معتبر که زنی در خواب دید که اژدهای ازو متولد شد فرزند زیبنی گیری ازو متولد شد چرا که
اژدها خود را میکشد در حال راه رفتن تَخَم مرغیست مانند بط دراز منقار گردنش درازتر
از بط بود اکلش حلال تُنُوط دار کوه به فتح و ضم هر دو جایز است نوعی از گنجشک اصمعی گفته
او را این اسم بجهت آن مسمی شده و درختی که آشیان کند و جوجه برآورد که خود را سر از زیر آویزد
همیشه و چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سر وی فرود آید اکلش حلال است
اگر بکار رد او را ذبح کنند و از خون او بکسی دهند که در مستی عربده نماید ابدا ترک کند اگر زهره
او را با شکر جوشانیده بکودکی دهند که بدخلق باشد خلق نکو بهم رساند و اگر استخوان او را با شکر
جوشانیده بر کودک آویزند وقتی که قمر زاید النور باشد آن کودک در تمام عمر در نظر مردم محبوب
نماید اگر چه کریه المنظر باشد تَیس بز نر اهلی و وحشی و از ریش ترکان او را تیس خوانند جمیع
بدنش مثل زیر بغلش منتن است اگر ریش او را بر صاحب تب ربع بندند یا بر سر صاحب صداع
آویزند هر دو صحت یابند اگر سرزا او را صاحب طحال بدست گیرد یا در خانه که او باشد یا او نیز نزد جان
سپرز خشک شود شفا یابد اگر جگر او را وقتی که لته باشد از آب او در گوش چکانند که درد گوش ساکن شود

تُنُوط
نفع بدخوی طفل
تیس
بز نر اهلی و وحشی
نفع تیس
نفع تب ربع و صداع
نفع سپرز
نفع درد گوش

اگر قضیب او را سائیده بیاشامند تهییج باه کند اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود در ذکر
داخل کنند و در حلم بر جرب طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک که بسیار گریه کند بگذارند ساکت
شود فصل دوم در تاء مکسوره تَدرج بر وزن جنجح مرغیست مثل دراج در باغها
و بستانها تهامی باشد وقتی که هوا صاف باشد یا باد شمال وزد با صوت طیب نغمات
متنوعه میسراید و فربه میشود اما وقتی که هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز وی گرفته شود
و در خاک نرم خانه سازد و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش افضل لحوم طیور است اکل او
قوة باه زیاده کند و فهم بیفزاید گویند ملیح است در زمین خراسان و فارس باشد اکلش حلال است
اگر زهره او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند شفا یابند و اگر گوشت او را
بریان کرده سه روز متوالی تناول نمایند بشرطی که گرم باشد همین خاصیت دهد تِمساح نهنگ
و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از عجیب حیوانات است چه دهن فراخ دارد و شصت دندان
در فک اعلا و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان او دندان کوچکیست مربع در وقتی که دهن
برهم نهد دندانهای بعضی در میان بعضی در آید او را چهار پا و دم طویل و زبان درازی دارد و پشت
او شبیه ظهر لاک پشت بود که آهن در او کار نکند و این حیوان نمی باشد مگر در نیل مصر تنها
و زعم جمعی آنکه در دریای سند نیز می باشد و او بسیار صاحب قوت است و در میان آب او را نمیتوان کشت

تهییج باه
نفع جرب
نفع گریه کودک
تَدرج
تِمساح
نهنگ

مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود طول او دوازده زرع در عرض دو زرع یا بیشتر
چیزیست که اسب را بدرد چون خواهد که با ماده خود جمع شود بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت
اندازد و با او جمع شود چون فارغ شود بگرداند و بجهت کوتاهی دست و پا قدرت بر گشتن ندارد
و پشتش خشک شود اگر برین حال ماند همیشه چنین خواهد تا بر گردد در بر بیضه کند
و آنچه در بحر افتد نهنگ آنچه در بر ماند سقنقور و از عجایب امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه
هرگاه جوف وی پر شود بجانب بر آید و دهن گشاید مرغی که او را قطقاط گویند بیاید و آنچه
در دهن اوست بخورد او بغذا رسیده باشد و نهنگ براحت و شبیه چیزی در دهن گذاشته باشد
او را شصت دندان و شصت رگ است و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد
و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او هشتاد دندانست چهل در فک اعلی و چهل
در فک اسفل و همیشه فک اعلا متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار ماه در زیر آب پنهان
بود در مدت زمستان از آنجمله سگ دریائی دشمن اوست پس چون نهنگ بخواهد دهن خود
بگشاید سگ بحری خود را گل آلود و خشک میسازد و بیخبر در دهن او در آید و روده های او را میخورد
بعد از آنکه او را کشت جوف او را شکافته بیرون می آید و راسو نیز با او همین کار کند
غیر ماکول اللحم است اگر چشم راست او را بر چشم صاحب رمد بندند و چشم چپ بر چشم چپ صحت یابد و اگر

رفع درد گوش | پس او را در گوشی گذارند درد را ساکن کند و اگر بر تقطیر او بر گوش مداومت کنند
کری را نفع بخشد و اگر با موم خمر مخلوط در چراغ فتیله کنند در هر شهری که برافروزد برقهای وی همه
مزیل بیاض چشم | بمیرند اکتحال زهره او مزیل بیاض عینی است اگر چیزی از دندان او در جانب راست
زیادتی جماع | خود دارد قوة جماعش زیاده شود دندان اول جانب چپ او را اگر بر جبین قشعریره بندند
رفع لرز | لرز وی ساکن گردد جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او
رفع صرع | بر پشت نخ قوچ بندند بر همه قوچها غالب آید و همه را بگریزاند اگر سرگین را که در شکم او بیابند اکتحال
رفع بیاض چشم | نمایند بیاض عینی را ببرد بوی چون بوی مشک بود تعبیر دیدن خنگ در خواب دلیل دشمن
مسلط شده است و او نظر اسدست و بعضی گفته اند که دلیل دزد صاحب مکر و فریب است
فصل سیم در تاء مضمومه تُبَشِّر مرغیست که او را صفاریه گویند در صاد بیاید
باب چهارم مشتمل بر دو فصل فصل اول در ثاء مفتوحه ثَوْر گاو نر و بترکی او کز کنیتش ابو المعلی
ثور گاو نر بترکی گوکز | از خواص او آنکه هر گاه بر ماده جهد و بعد از نزول بول کند هر که از آن گل برداشته بر حوض
طلا کند قوت باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشک نموده بسایند و با سرکه
رفع بول در فراش | و گلاب مخلوط سازند بر فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را
داشته خصیه وی ببندند طلاه دو ... زمین ...

کل

[illegible]

کل چرب کنند صرع زایل شود اگر بول او بر آهن نعل بیندازند اثر کند تا آنکه خوانده شود بسیار خواص او در باد زدگی بعد
گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ سیرا کیاس کثیر النفع و معین امور و بسا باشد که دلالت
کند بر جوانان نیکو و نیز دیدن او دلیل زیاده شدن فتنه با معاونت بر کارها صعب بود خصوصاً بجهت
ارباب زراعت و گاه رویت او دلیل بلاهت و غفلت بود و گاو ابلق دلیل مسرت و فرحت و گاو
ثعبان اژدهای مار بزرگ | سیاه دلیل شفای بیمارست و باکره دلیل حزن بود فصل دوم در ثاء مضمومه ثعبان اژدهای
یعنی مار بزرگ و این غیر مصر باشد چه در آنجا خدای تعالی عصای موسی را اژدها گردانید و اگر خواص
مار در باب جا بیاید نقلست که عبدالله بن جدعان در اوایل مردی درویش و بی خرج خاک نشین بود بالای
حال مرد شریر که با همه کس جنگ و جنایت میکرد تا آنکه جمله خویشان نیز و پدر روی از شکایت آمدند
و بیزار از وی رنجیده از نزد خود براندند و قسم یاد نمود که هیچ وقتی نزد خود راه ندهد پس عبدالله از خلق
مأیوس گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش بر شکافی از کوه
افتاد گمان برد که در آن ماری است نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بگزد و از مشقت دنیا راحت یابد
پس در آن شکاف در آمد اژدهای بزرگی بنظر وی در آمد که دو چشم او چون دو چراغ برافروخته بعید
پس اژدها بر وی حمله کرد و عبدالله پس رفت به گرد خویش در آمده حلقه زد و عبدالله قدم پیشتر نهاد اژدها
پس رفت و کوچک شد پس چون در وی تأمل نمود دریافت که مصنوعست او را از صنعتی نموده اند و آن را از طلا

ساخته هر دو چشم او برداشت و اژدها را در هم شکست و در نزد آن خانه دید در وی در آمد در آن خانه
جثههای طویل دید که در طول مثل آن ندیده بود بر بالای تختها افتاده و نزد هر یک لوحی از نقره
که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند که آخر ایشان حارث
بن مضاض صاحب عزت طویله بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دید
که در ترکیب کسی بدانها رسیده بود هشام گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر وی سطری چند
بعربی مرقوم بود که معنی آنها بفارسی اینست که من بغیلة بن عبد المدان بن خشرم بن
عبد یا لیل بن جرهم بن قحطان بن نبی الله هود علیه السلام که نبی است از آنحضرت
میرسم و پانصد سال زنده بودم و قطع مسافت تمام روی زمین نمودم در طلب ثروت و بزرگی و پادشاهی
هر چند علاج نمودم هیچ چیز مرا از مرگ خلاص ننمود تا آنکه الحال در زیر زمین مسکن دارم پس
عبدالله بعد از ملاحظه این احوال در وسط خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت لعل و مروارید و نقره و زبرجد
مشاهده نمود بعضی از وی برداشته در غار را بسنگ استوار نموده نشانی کرد تا وقت حاجت گم
نکند و آنچه از اموال برداشته نزد پدر و سایر اقوام آورد و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان
مهربانی نمود و باحوال عشایر رسیده و همیشه از احوال مذکوره در راه خدای تعالی صرف نموده طعام و قناطر
و مساجد نمود و در ایام حج مستحقان را میرسانید و دوستان را میهمان و با سایر خلق انواع احسان بجای می آورد تا روی بعقبی آورد

ثعلب

ثعلب روباه | ثعلب روباه بترکی تولکی گویند و او خایف ترین حیوانات و گریزنده و ترسنده و پر مکر و حیله است
از خباثت و مکاری که دارد با سباع کنار میکند و از جمله حیل او در طلب روزی آنست که
خود را بمردن می اندازد و شکم خود را پر باد میکند و پایها بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر کرا
نظر بر وی افتد گمان برد که مرده است در این حال اگر حیوانی نزد او آید بر جهد و او را صید
کند و با سگ شکاری نیز اگر این حیله را بکار برد در مثل گویند روباه را گفتند بچه جهت است که
دویدن تو زیاده بر سگ است گفت بجهت آنکه من بجهت نفس خود میدوم و او بجهت دیگری و از
اوست که او حیوانیست که سرگین او سلاح اوست چه بعضی از حیوانات که از آن گریزند چه بدبوتر از سرگین
جباری است که در باب جیم بیاید هر گاه در برج کبوتر آید اگر سیر باشد همه را بکشد و بگذارد و هر وقت
که گرسنه شود بیاید بخورد و چون بخارپشت رسد او را گره بیند مدور و بدن خود بخارها محفوظ
ساخته بر وی سرگین اندازد و بول کند تا خارپشت از تعفن او منبسط گشته شکمش مکشوف
و ظاهر گردد پس روباه بدود و پوست شکم وی بدندان پاک کند و بخورد و اعجب از این آنکه هر گاه کیک
بسیار در پوست او در آیند بعضی از پوست خود را بدهن گیرد و بمیان آب در آید و آهسته آهسته
به آب بنشیند تا آنکه کیکها قاطبة از وی دور شوند و بر روی آب نشینند پس خود را از جنگ ایشان
نجات داده از آب در آید و بگریزد چون گرگ بطلب بچهای وی آید او برگهای بسیار گوهی که مشهور بپیاز عنصل است

در درِ خانهٔ خود نهد تا گرگ بوی وی شنود و بگریزد صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای کسی ماهی او را
هدیه آورده بودند که او را دو بال از پر بود چون کسی نزد او رفتی بالهای خود بگستردی و هر گاه دور شدی به
پهلوی خود منضم ساختی و دیگری میگوید که روباهها در زمان جاهلیت می پریدند محمد بن ذکریا نقل کرده
چنین گمان برده اند که شیری و روباهی و گرگی به مصاحبت به صحرا بجهت صید بیرون رفتند و آهوی و خری و خرگوشی
صید نمودند شیر گرگ را گفت صید ها را میانهٔ ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت روشن است که خر
حصهٔ تست و خرگوش هم، و یعنی روباه و آهو از آن من شیر را این قسمت موافق مزاج نیامد
غضب بروی مستولی شده سر گرگ بکند و دور انداخت پس روباه را گفت قاتلک الله تو قسمت نمای گفت
گرگ چه جاهل بود و علم فرایض قسمت نیکو ندانست روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهرتر
از آنست که بیان کنم خر چاشت تو و آهو را عشا نما و لکن خرگوش را میان هر دو بخور پس شیر گفت
بارک الله چه نیکو عالم بوده ای بعلم قضا این قسمت را که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده این
جزوی در حلیه آورده که شیری بیمار شد همه سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نمود که روباه
نیامده شیر گفت چون روباه حاضر شود بخاطر من آر پس روباه نزد شیر آمد او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم
که ملک بیمار است من طلب دوا رفته بودم شیر گفت که اطبا چه دوا تجویز نمودند گفت مهرهٔ ساق گرگ ساق ها
شیر بچنگ خود ساق گرگ ببرید و روباه راه خود پیش گرفته برفت و بعد از آن گرگ از پیش روباه میگذشت

خون از پای او روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ هر گاه نزد ملوک نشینی
ملاحظه نمای که چه حرف از سر تو بیرون رود و پای از حد خود بیرون ننهی تعجبیت از قسمت
ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید و روباه صید خارپشت میکند و میخورد و خارپشت
صید مار میکند و مار صید گنجشک و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحل و او صید مگس و او
صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه اکل روباه را حرام میدانند از جمله خواص آنکه اگر او را در برج کبوتر
گذارند همه کبوتران گریزان شوند و دندان او را اگر بر کودک ببندند او را از زیادی گریه عارض کودکان
شود نجات دهد و در خواب نشدن و حلقوم خشک نیکو شود زهرهٔ او را اگر در بینی مصروع بچکانند شفا یابد اکل
گوشتش دافع جذام و لقوه بود طلا نمودن پیه گداخته او به پای صاحب نقرس نافع بود و درد سال کهنه تسکین شود
اگر خصیهٔ او را بر کودک ببندند دندان وی به آسانی برآید و در خواب نترسد و نشستن بر پوست او انفع اشیاست
مر کسانی را که رطوبت بر طبع ایشان غالب است خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آرد از چرک کچل
باشد و اگر آدمی تره خود را از چشم حیله هیچ محتاج بر کار نکند ششن او را اگر بریان کنند و صلایه نموده اکل نمایند دفع نفخ و باد
اگر دندانهای او را بر مصروع آویزند صحت یابد اگر صاحب سپرز بندد وجع را ساکن کند و شفا دهد مرض
کهنه هر که کلیتین یعنی هر دو گردهٔ او را بدست گیرد از سنگ نترسد و بر دفع باد نافع کند اگر گوشش او را
بر خوکی که در گردن برآید بهم بندد وجع او را ساکن کند قضیب او را اگر بر سر آویزند صداع را نافع بود زهرهٔ او را

خواص روباه
رفع بار گودکان
دختر ستند در خواب
رفع صرع
دفع جذام و لقوه
رفع نقرس و درد وی
رفع رطوبت
بر آوردن موی
رفع حیله محیلا
رفع باد و نفخ
رفع صرع
رفع وجع سپرز
فرباد بمول ...
رفع خوک
رفع صداع

اگر بر طلا مالند رنگ او مثل رنگ کسی شود خصیهٔ او را اگر بر ورم کردن زیر گوش بهم سوده باطلا کنند
نفع کند هر گاه یک مثقال از جگر او با شراب مخلوط ساخته بنوشند فی الحال سپرز را بر طرف کند پیه او را
اگر روغن و با طلا کنند از شر سرما ایمنی که بهم و اگر متوسل او را با درس و آن کیاست که در یمن باشد
مخلوط ساخته بر سر طلا نمایند کچلی و ریختی موی نفع بخشد و موی را که دارد هر جا بروید او را با یکدیگر
جمع شوند اگر وزن درهمی از خصیهٔ خشک و صلایه نموده بیاشامند قوت باه و نعوظ را زیاده کنند اگر کیر او را با کلاه مخلوط
ساخته در حین مباشرت بر احلیل طلا کنند آن مرد از جماع کردن باز نماند بل به او به کردن بود تعبیر اگر در خواب ببیند
که با روباه بازی میکند او را زنی دوست دارد و بعضی گویند که روباه مرد محتال مکار فریبنده بود اگر
با او منازعه کند با قرضی دار خود نزاع نماید اگر ببیند که گوشت او را میخورد او را بیماری است که چون گوشت روباه
خورد شفا یابد بعضی گویند روباه در عقیبت از جانب پادشاه بود گویند دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است
نصارا گویند اگر ببیند که روباه را در خواب کشت زن از جنبیدی رسید یا آنکه قول شخص قبول کنند اگر ببیند که
شیر روباه بخورد از مرض شفا یابد اگر ببیند با او جنگ کند با اهل خود جنگ کند باب سیم در حیم مشتمل بر سه فصل فصل اول
در جیم مفتوح جاموس جاموش فارسی معربست حیوانیست در کمال قوت و شدت و با این حال خایف ترین مخلوقات
که اگر پشه او را بگزد و بگریزد خود را در آب رساند و با غلط چشم زبرک او مرتبه ایست که اگر راعی وی او را نام گذارد
و هر مرتبه که بحث آن نام طلبد اجابت کند و بیاید شیر از او ترسد و طبع گوشت میل است بطن خود

رفع ورم زیر گوش
رفع سپرز
رفع شر سرما در زمستان
جمع ... گیک
زیادتی قوة باه و نعوظ
بیماری جماع
جاموش

و شب نخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون آن دایره آیند
و بر محیط دایره جاموش بخوابانند بنحوی که سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس این دایره بجهت
آن جمع مثل حصار قلعه باشد و از پاسبانان چون نر او شاخ بر شاخ دیگر زند آنکه مغلوب شود در بستان
در آید تا وقتی که قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید و بطلب خصم آید و شاخ زند تا غالب شود
و اگر میان آب تا بینی فرو رود از جمله خواص او آنکه اگر خانه را به پوست وی بخور کنند کژدم گریزان شود
اکل گوشت وی مورث پشتی اگر پیه او را با نمک اندرانی مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب
طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس گفته که در مغز سر او کرمیست هر که با خود دارد هرگز نخوابد مادام
که با وی باشد در خواص بقر گفته شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شجاع جلد است که نترسد احدی را که
تحمل آزار مردم شود اگر زنی در خواب بیند که او شاخ جاموش دارد پادشاهی را شوهر کند و اگر شوهر دارد
این خواب قوت کار شوهر شود جان مار سفید است و بعضی گویند مار کوچک است حق سبحانه و تعالی در صفت
عصای موسی گفت کانها جان الی قوله و هی حیة تسعی ابن عباس گفته چون موسی
عصا بینداخت اژدهایی شد و دهن گشاد فک اسفل زیر قصر فرعون و فک اعلا بر روی نهاده
ریش او هشتاد گز بود بقدر یک میل از زمین بلند شده بر دم خود بایستاد و در روایت دیگر
آنکه قبهٔ قصر را میان دو دندان خود گرفت فرعون از قصر بگریخت چهار صد مرتبه او را اطلاق واقع شد با آنکه

جاموش
خواص جاموش
گریزانیدن پشه
رفع کلف و برص و جرب
جهت خواب نبردن
جان
مار سفید است

همیشه پنهان از مردم بقضاء حاجت میرفت و از روز بیست و پنجم از کس مردند و بعضی بعضی دیگر را
بکشتند جَدْی بزغاله نر و بترکی اوغلاق گویند اکلش حلال گوشتش اندک حرارت با رطوبتی
دارد سریع الهضم است گوشت بزغاله سرخ و کبود بهتر است اما مورث قولنج است مصلح او
عسل است بسیار غریبه او خوب نیست زیرا که دیر هضم است گوشت هر نوع بزی که باشد اکل
او صاحب سل را نافع است اکل لحوم وی در زمستان بد بود و در تابستان نیکو و در بهار فصل متوسط
بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است و ذبح او موت اولاد است خوردن بریان او دلیل فرزند
نرینه است اکل فراغ او نجات از هلاک است خوردن از پهلو جنب او هم و غم است اکل از نصف
اعلا تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسر ان باقی در حروف خا بباید جراده ملخ و بترکی چکرگه
جمعش جراد اکلش حلال و با انواع است بعضی بزرگ جثه و بعضی کوچک و بعضی سفید
و بعضی سیاه و سرخ و بعضی زرد بترکی او چون از بیضه بیرون آید او را دبا گویند و چون بال بر آرد
غوغا نامند بعده آنچه نر است زرد رنگ شود و آنچه ماده سیاه در سنگلاخها و جایهای
سخت که آهن در و کار نکند بیضه نهد و او را شش پای بود دو در سینه و دو در رو وسط
و دو در عقب و اطراف پایهایش بطریق منشار است و او حیوانیست که تابع رئیسی بود دار

دراز

جدی بزغاله نر گوشت او مورث قولنج مصلحش عسل است

تعبیر بزغاله

جراده ملخ است

خود است چون نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیات مجموع فرود آیند و جمعیت کوچ کنند
لعاب او سم نباتات است بر هر چه نشیند او را هلاک کند ابن عمران گوید ملخی نزد موسی بن نوح بزبانی
افتاد که بر بال نوشته بود که نحن جند الله الاکبر ولنا تسعة وتسعون بیضة ولو تمت
لنا المائة لاکلنا الدنیا بما فیها یعنی لشکر خدا و بزرگتریم ما را نود و نه بیضه باشد
که اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت فرمود که اللهم اهلک الجراد واقتل
کبارها وامت صغارها وافسد بیضها وسد افواهها عن مزارع المسلمین
ومعایشهم انک سمیع الدعاء پس جبرئیل علیه السلام نزول نمود فرمود که بتحقیق که دعای تو
بخیر اجابت مقرون گشت پس خواندن این دعا بجهت دفع ملخ بسیار مجرب است طرفه
از امام حسن علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود که من و برادرم محمد بن حنیفه و بنی اعمام خود عبد الله
و قثم و فضل اولاد عباس که بر بال وی چه نوشته است گفتم از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم فرمود که
از جناب محمد بن ... سوال کردم آن حضرت فرمودند که بر بال وی مکتوب است که انا الله لا اله
الا انا رب الجراد ورازقها اذا شئت بعثتها رزقا لقوم واذا شئت
بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من و منم پروردگار ملخ و روزی دهنده
ویم و هر وقت خواهم بجهت قومی روزی سازم و اگر خواهم ایشان را بجهت قومی بلا فرستم پس عبد الله بن عباس گفت

خواندن دعا بجهت دفع ملخ بسیار مجرب است

این علم مخزون و سر مکنون است از فواید عجیبه آنکه چون عمر را وفات نزدیک رسید صداعی عارض شد
که در هر قدر تدبیرات سودی نداشت اهل عمود گفتند که امیر شما را چه شود که سوار شد گفت او را درد سر عارض
شده ایشان کلاه بجهت وی فرستادند که بر سر گذارد و درد سر وی زایل شد پس کلاه را شکافتند چیزی
نیافتند پس آستر او را بشکافتند کاغذی یافتند که این آیات بر او مکتوب بود که بسم الله الرحمن
الرحیم ذلک تخفیف من ربکم ورحمة یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان
ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا
بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو
شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم
مسلمان گویند این تعویذ را از کجا بود و حال آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند آبای ما این آیات را
همه سال قبل از بعثت پیغمبر شما بر سنگ منقوش دیده بودند و نوشته حافظ گفته نیز از او عبید مجرب
بجهت دفع صداع این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک
عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء
لجعله ساکنا کهیعص حمعسق کم لله من نعمة علی عبد شاکر وغیر شاکر
وکم من نعمة الله من کل قلب خاشع وکم من نعمة الله فی کل عرق ساکن وغیر ساکن

اذهب ایها الصداع بعزة عز الله وبنور وجه الله وله ما سکن فی اللیل
والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله
علی سیدنا محمد خاتم النبیین وآله وعترته الطاهرین بنویسد و بر سر کند رفع گردد
خواص او آنکه ملخ بری را بجهت عسر البول بخور کنند نافع آید شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را
سر و پا جدا کنند و بدن آنها را با قلیل از مورد خشک مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد
نفع عظیم یابد و اگر ملخ دراز گردن بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل شود و اگر بیضه او را بر کلف
طلا کنند نافع آید و کلف را زایل کند اما ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن از صدف
خزفی یعنی شبیه سفال است و نصف مؤخر خزف نیست و در هر جانب ده دست دراز دارد شبیه
بعنکبوت الا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر است و بعضی از وی بقدر زانو کرده بود و بعضی کوچکتر
و هر یک را دو شاخ باریک سرخ و چشمهای برجسته گویا از سر ایشان آویخته و این در بلاد مغرب بود و
و بسیار است که بریان کرده میخورند و این نوع طبعش گرم و خشک بهترین آنچه از وی خورند آنست
که در تنور بریان کنند بالخاصیت دافع جذام بود تعبیر دیدن ملخ در خواب عذاب بود دیدن بچه او دلیل
مردمان بدخلق و اکل او خیر و نعمت است اگر بیند که آنها را در سبوی کند بر نیارد و در راهم رسد اگر بیند که ملخ طلا
بر وی بارید از دست وی پرید رفت باز بدست وی آید زیرا که طلا ذهب است که رفته است چون ببارد بیاید

مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی برداشتم و در سبوی گذاشتم گفت زر بزنان خود بسیار دهی چنین بود **جَمَلْ**
شتر نر و تبرکی ازرگک و ده گویند صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علما دیدم که در خراسان مردی
بود عاینی یعنی چشم زن در میان جمعی نشسته بود قطار شتری بگذشت مرد عاینی گفت از کدام شتر که
میخواهید از گوشت وی شما را طعمه دهم ایشان اشاره بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها بود عاین بجانب
آن شتر نظر انداخت ساعتی نظر وی اثر کرد شتر بیمار بر زمین افتاد صاحب شتر مرد دانشمند بود و گفت
حمد خدای تعالی بجای آرید و بگوید بسم الله عظیم الشان شدید البرهان انجاعت همه این کلمه بگفتند
مگر عاینی که نگفت صاحب شتر گفت بسم الله عظیم الشان شدید البرهان ماشاء الله کان حبس
حابس من شجر یابس و شهاب قابس اللهم انی رددت عین عاین علیه و فی احب الناس
الیه و فی کبده و کلیته لحم رقیق و عظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری
من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر پس شتر برخاست و بایستاد
گویا هیچ آسیبی بوی نرسیده و چشم عاینی در آمد و حدقه اش بترکید محمد بن سعید البصری گوید که در بعضی راههای
بصره میرفتم اعرابیه دیدم که شتری پیش کرده می آید که ناگاه شتر بنعیا دو بجر و بار و حطب بر زمین ماند
اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا مسبب کل سبب و یا مامول من طلب رد علی ما
ذهب بحمل الحصل و لعقب لعمل قدرة الله تعالی شتر برخاست اعرابی حطب و بار بر او مرتب

ساخت و خواص او در باب الف در ابل گذشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کنار دن حج است اگر
بیند که شتر بر او حمله کند با شخصی خصومت نماید و اگر مهار شتر بر اکشد مگر اهی را براه راست دلالت کند
و اگر بیند که شتر میخورد و غیبت بر شئ بزرگی کند و اگر بیند که شتران اعرابی بچرا اند بر اهل بادیه حاکم
گردد و اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند دو ملک دیده اگر بیند که شتر را به نیزه زد بیمار شود و اگر قطار شتر
بیند که بعضی در پی دلیل باریدن باران است اگر بیند که اشتر را سر برید بر دشمنی غالب گردد اگر بیند
که از پشت شتر افتاد از فقر برسد اگر بیند که شتری گردیده متحمل بار گناه گردد اگر بیند که بختی سوار
شده سفر دور با راحت او را واقع شود و بخت و دولت روزی وی گردد و او گاهی بر مسکین گشتی
دلالت کند و گاهی بر زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زمان دور و گاهی که دلیل مرد صبور و یا در رنگ
در احوال بود برای کسی که استعجال در کاری نماید و گاهی که دلیل جن در رد دارند و فواید بود و بختی دلیل
بخت یا دلیل خلوت جستن از مردم و اصحاب سفرها و مثل تجارت در بر و بحر و غربت افتادن و اندوه
و اسیر و صلب اموال **جلالة** نوعیست از حیوان که از ما هر و مار متولد شود و اگر ذبح نمایند خون بیرون نیاید
بهترین علاج جهات بجهت فربه شدن زن هر گاه استخوان او را با گوشتش بخورند چه استخوان او در کمال
نرمیست **جلاله** هر حیوانی بود که نجاست خوار شود گوشتش حرام میشود باید که او را استنقیه نمایند شتر را
چهل روز گاو را بیست روز و گوسفند را ده روز جای بسته علف دهند مرغ خانگی را سه روز مرغابی را پنج روز

و ماهی را یکروز **جَهْبَرْ** بر وزن جعفر خرس ماده چون وضع حملش نزدیک رسد رو بطرف بنات النعش کند
و ولادتش آسان شود در اول ولادت پاره گوشتی ازو جدا شود باید از خوف موران او را از موضعی بموضعی
نقل نماید و بشبها که اولاد خود را گذارد و بچه گوشت پاره شیر دهد و لهذا اعرابان در مثال خرد گویند فلان احمق من جهبر
باقی احوال او در ذکر دب در باب دال بیاید **فصل دوم در جیم مکسوره جن** پری اجسام هوائیه اند که
قادرند بر تشکل باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنف اند صنفی مثل حیات و عقارب و صنفی
مثل طیر در هوا می پرند و صنفی مثل بنی آدم و ایشان مکلف اند و بر ایشان حساب عقاب ثواب بود و اجماع کافه
اهل اسلام است که پیغمبر ما صلعم بر جن و انس مبعوث است و نیز آن حضرت فرموده که بعثت الی الاحمر والاسود چون عنصر نار
و هوا غالب در آنها که خلق الجان من مارج من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره بر اینها غالب
اسود کنایه از آدمیان که خلق من تراب راقم حروف گوید که تقدیم جنیان بر آدمیان نه بجهت شرافت
ایشان است شاید که باعتبار تقدیم خلقت ایشان بود چنانچه در آیه وافی هدایه و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون پس این از قسم تقدیم زمانی بود و گروهی از جنیان استماع قرآن نموده بدان حضرت ایمان آوردند
چون نزد قوم خود رفتند و گفتند که ما خواندن عجبی شنیدیم که دلهای ما بان اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد
نموده آنجا که گفت فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا الآیه در حدیث آمده که جنیان از آن حضرت ماکول
طلب نمودند پیغمبر صلعم فرمود که استخوانی که بر وی نام خدای تعالی بنبرند ماکول شما کردانیدیم و سرگین علف دواب شما و لهذا ممنوع است

جیم مکسوره
جن پری

که باین دو استنجا نمایند و باستخوان حرام و سرگین مکروه و نیز در حدیث آمده که در مایده استخوان را از گوشت
خالی نباید کرد چه جن را در او نصیبی است باید که استخوان که دندان بر او نرسانیده در سفره گذارند و الا آنکه
تنها باشد در آنخانه بیرون انس بن مالک گوید که با رسول خدای از کوههای مکه بیرون آمده بودیم پیری از برابر آمد
تکیه بر عصا کرده بود بر آنحضرت سلام کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز داده فرمود براه رفتن جن میماند
گفت بلی پرسید که از کدام جنی گفت منم هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیس آن حضرت فرمود که نمی بینم
میان تو و ابلیس مگر دو پدر گفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خورده ام
مگر اندکی همه احوال دنیا دیدم روزی قتل هابیل حاضر بودم و بدست نوح علیه السلام ایمان آوردم و از حضرت موسی ع
تعلیم توریة و از عیسی علیه السلام انجیل آموختم او مرا گفت که سلام من به پیغمبر آخر الزمان رسان پس آنحضرت پرسید
که چه حاجت داری گفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم قرآن میخواهم پس آن حضرت او را اسلام عرض کرده قبول نمود
و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت راقم حروف گوید که علی ابن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را با اندک تفاوتی ذکر نموده
و در بعضی تفاسیر بنظر رسیده که هامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آن حضرت فرمود که در جنگهای ما و قت
آن برسد پس در جنگ صفین نزد آن حضرت آمده رخصت طلبیده جنگ مینمود هر چند از کفار میکشت
هیچکس متعرض او نمیشد بخدمت آن سرور آمده عرض نمود فرمود باید که تو بشکل انسان متشکل
شوی تا ترا ببینند پس هامه بشکل انسان متشکل شد بمصافگاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار از پای

درآورد شربت شهادت چشید گویند از اولاد ابلیس جن یک کس که امته بایمان شد و داخل بهشت شود
اما سایر مؤمنان جن انهاکه از نسل او نباشند به بهشت روند و اولاد ابلیس داخل دوزخ
شوند بدانکه در خانهٔ که ترنج یا اسب عتیق باشد جن داخل آن خانه نشود و اسب عتیق آنکه پدر و مادر او
اسب عربی باشد اما دعا در جهت دفع جن در باب قاف در قنفذ و در باب دیجور علاج کسی که او را جنی دعاء جن در باب قاف در قنفذ
گرفته باشد بیاید انشاء الله تعالی تعبیر دیدن جن در خواب دلالت بر اصحاب مکر و حیل کند اگر بیند که جن را تعلیم قرآن جیم مکسو[ر] جن
میکنند بریاست بزرگ رسد اگر بیند که او را جن گرفته توانگر شود و اگر زنی بخواب رود ببیند که او را
جن گرفته با فسون علاج میکند دلیل است که آبستن شود و فرزند دیوانه زاید جنان البیوت
مارهای کوچک و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت محمد مصطفی نبوی نهی فرموده از قتل مارهایی
که در خانها می باشد مگر دو مار را یکی را ابتر و دیگر را ذو الطفیتین زیرا که این دو مار خطف البصار
و طرد اولاد و نسا غایند ابتر مار کوتاه دم است و طفیتان بضم طا ماریست که دو خط سفید بر پشت
او باشد نضر بن سهیل گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زنی حامله را که نظر بسوی
او افتد اسقاط حمل نماید جرجیث ماهی که شبیه نهنگ باشد جمعی حرامی بود و او را اخیر الماء
گویند حرام است و اکثر علما حلال میدانند زهره او را اگر بر بینی اسب دیوانه سعوط نمایند دیوانگی
وی زایل شود اکل لحم او جهت صحت نیکوست در باب صاد در ذکر صید بیاید فصل سیم در جیم مضموم جرد

موش نر و بعضی گویند یک نوع از موش است که بزرگتر از موش دشتی است که سیاه و دم دارد روزی مقداد اسود
بجنجیه که اسم موضعیست در نواحی مدینه بتقضا حاجت رفت بخرابه در آمد جرذی دید که
از سوراخ خود بیرون آمده یک دینار بیاورد و بگذاشت پس برفت و دینار دیگر بیاورد و همچنین تا هفده
دینار بیاورد پس برفت و رکوی سبزی بیاورد و بینداخت گوید برخاستم و گوشه رکوی گرفتم
یک دینار دروی یافتم که مجموع هجده دینار شد پس بخدمت رسول خدای رفتم و احوال بگفتم آنحضرت
فرمود که آیا دست بجانب سوراخ فرود آوردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی
بردار پس آنحضرت خمس وی فرا گرفت و باقی را بمن داد جند بکسر معروفست و بترکی
اوغلان آسنی گویند حیوانیست شبیه بسگ آبی اما سگ آبی نیست گویند بهترین انواع وی
در بلاد قبچاق و حوالی وی بود و در جای دیگر یافت نشود او را قندس نامند در قاف نیز بیاید
و این را سمور نیز نامند شکل روباه سرخ رنگ است دست و پا ندارد و سینه خیان راه رود که کسی خیال
تصور کند که مگر چهار دست و پا راه میرود سر وی مثل سر آدمیست و ریش مدور و دم درازی بود چهار
خصیه دارد دو ظاهر و دو مخفی چون صیاد او را بیند بگریزد و چون در طلب وی جد بسیار کنند بدندان دو خصیه ظاهر
خود را ببرد و نزد وی اندازد چه میداند که سوای خصیتین او از وی چیزی نخواهند و اگر صیادان ندانند
که خصیتین او مقطوع است از پی وی بگذارند و محل آن را بر پای نماید تا صیادان ببینند که مقطوع شده و جای وی خون

آلوده است پس دو خصیهٔ باطن خود ظاهر سازد عوض آن دو که بریده است و درون خصیه او شبیه بخون بزرگ عسل
چربیست شبیه ببوی مشک که از گوشت گندیده آید و آن بوی نزدیک از آن خون زایل شود و این حیوان
مدتی بمیان آب گریزد و خود را در میان آب نگه دارد پس بیرون آید و مدتی در بیرون آب بسر برد و لکن در
میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او جهت گزیدن جانوران نیکوست
و گرم و خشک میکند و اعضاء بارده رطبه او بهیچ عضوی ضرر ندارد خاصه در امراض مختلفه بارده که در
نفس و دماغ بهم رسیده باشد انفع ادویه است از برای بادی که در گوش بهم رسیده باشد بهیچ چیز
بهتر از وی نیست و اگر از روغن گیرند و خور بر سر مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهت فالج و سستی اعضا
و توسن ارد نفع عظیم بخشد و آشامیدن او تریاکست بجهت دفع سموم بارده خواه سم حیوانی
باشد یا نباتی سمها بجهت دفع تریاکی و نیز ملطف اخلاط است و برطرف کننده بلغم لزج است
بجهت خفقانی که از برودت بهم رسیده باشد پوستش درست موی بود پوشیدن او بجهت پیران
و کسانی که طبع بارده داشته باشند نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امراض رطبه را نافع است
سودمند بود و اگر زنانی از جند بیدستر بیاشامد و زن در همی بخورد بعد از یکروز هلاک شود
باب ششم مشتمل بر فصل فصل اول در جاء مفتوح حجل کبک نر و بترکی ارکک کلاک نامند حجل کبک نر
بقدر کبوتر است دو پا و منقار او سرخ است او را دجاج صحرایی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسم است

نجدی و تهامی انچه نجدیست مرغ غبر است که منقار و پای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نه بیند
و خواهد که بیضه نهد بچه بیرون آرد بر خاک غلطد و منی خود بر بیخ بر خود ریزد و قابل بیضه بیرون کردن شود
گویند که ماده او از شنیدن آواز نر او یا بسبب وزیدن باد از جانب او بیضه بیرون آرد و چون بیضه کرد
آنچه کبک نر از وی بیرون آید نر حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون آید ماده حضانت نماید هم وقت
نر و ماده او در تربیت اطفال خود بدین نهج راه روند و باشد که نر او بیست سال عمر کند هرگاه او را ماده نه
از خارج روی بنهد و دو آشیانه سازد بر یکی نر نشیند و بر یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هرگاه باشیانهای
نطایر خود آید و بیضهٔ آنها بردارد و حضانت نماید و چون بچه بیرون آرد و وقتی که بپرد نزد مادر و پدر خود
رود و قوه طیران او بمرتبه ایست که در وقت پریدن کسی گمان برد که مگر سنگ از فلاخن بیرون آمده
و شدت غیرت او بمرتبه بود که اگر دو نر بر ماده بر خورند بجهت او با یکدیگر جنگ نمایند هر کدام که غالب
آید ماده تابع وی شود و نر دوی امثال خود را بقصد ای خود میفریبند و لهذا صیادان او را
در دام خود نهند تا بسیار صید کنند و ابنای جنس وی نزد وی آیند و با وی در دام افتند و این را بجهت
حرصی که با ابنای جنس خود دارد نماید که انتقام از ایشان کشد و خواهد که ایشان نیز مثل او در دام افتند خواص کبک نر
و ماده او بسیار باشد که بیضهٔ خود ترک کند و قصد آشیانهٔ غیر خود کند بیضهٔ او را بدزدد و حضانت نماید الکلبی
حلال گوشت در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر کسی جگر او را در وقتی که گرم باشد یعنی در حین ذبح

او قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اگر ترسیده بود ترس وی زایل شود و اکتحال زهرهٔ
او دفع غبار و رفع ظلمه چشم کند اگر هر گاه یکبار از زهرهٔ او در بینی چکانند سعوط نمایند ذهنش تیز و نسیانش
کم و قوه باصره زیاده شود بعضی گویند که بیضهٔ او الطف از بیضهٔ مرغ خانگی و سریع الهضم تر بود نافع است
کسانی را که در رفاهیت و فراغت باشند مضر است جمعی را که در کدورة و خشونت بسر برند موافق افتد و
مضره لیبود بهتر آنست که در آب بپزند و در آب نمک و سرکه ریزند که با او بجوشد و باید که آب
با بیضه مساوی باشد و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما اکل بریان کردهٔ او
مولد سنگ مثانه و احداث غم و قولنج کند بریان کردن او در میان آب بهتر است از بریان شده
او در میان روغن و بعضی گویند که اکل بیضه بریان کردهٔ او در میان آب که در و زیره و نمک
باشد نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضهٔ او با سرکه و بیاض عنصل دافع سایر او جلع بطن بود
و باقی در باب قاف و قنفذ بیاید تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر زنی که الفت نکرد
و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیه مار و ترکان ییلان گویند او را قریب دویست اسم است
سیما از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت بیرون کرده بزمین سجستان
افتاد و لهذا کثرت مار آنجا بمرتبه ایست که اگر یوزا و انجور و اهل آن زمین از مردم خالی
شوند و بعضی مار است که او را اصله هندی مار بزرگیست که چون هزار سال برو گذرد در روی شیر بروی ان

کرده و از خواص وی است که بنظر کردن آدمی را بکشد و بعضی ازین اقسام را اصل گویند یعنی آواز کننده
و مکلله از آتش یعنی تاجدار مانند هر دو بر و بکند رود خشته شود چراگاه او از اثر او هیچ گیاه نروید اگر مرغ
در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هر جانور که بیک تیر پرتاب وی کرد هلاک شود
هر آدمی را که از دور نظر بروی افتد بمیرد و هر کرا بگزد در حال بمیرد و اگر سوار او را بنیزه زند فورا خود
و اسپش هلاک شود و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار سال عمر کنند و هر سال یکپوست اندازد
و بیضه نهد بعد خطوط که در شکم دارد و موران جمعیت نمایند و بیضهای وی بفساد آرند و بصلاح
نماند مگر اندکی و بدترین انواع افعی است و چون عقرب او را بگزد مار بمیرد و بیضهٔ او دراز
و سیاه و سفید و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است و سبب اختلاف وی معلوم نیست در میان
او شبیه بحرکت چیزی هست و او در شکم وی بدرازی چسپیده شده گویا یک خط مستقیم است
و مار را مباشرت مخلوق معروف نیست الا آنکه بعضی بر بعضی بپیچیده شوند و زبان او مشقوق است و لهذا
بعضی گمان ابلهم که مکر او را دو زبانست و موصوفست بشدت حرص جهت آنکه بچهای طیور فرو برد
و مضغ نماید مثل شیر و چون چیزی عظیم فرو برد خود را بر چیزی بپیچد تا آنکه آن چیز در شکم او منکسر شود
و از عادت اوست که چون بگزد منقلب گردد بعضی گمان برند که مگر زهر میریزد و چون طعام نیابد به نسیم
تعیش کند و بعد از چند گاه درهم شکسته شود و توبک شود و بغیر گوشت زنده نخورد و هر چند عمر کند جثه اش

کوچک و باریک شود و از غرایب کار او آنکه اراده آب کند اما خود را از نشتر آب نگه تواند داشت
هر وقت که اشتمام نماید شوقی الشوا او بهم رساند و خود را بوی رساند و چندان خورد که مست شود و با که بسبب مستی
هلاک گردد نر او بسیار رود و بجای اقامت نکند بلکه ماده او حضانت بیضه کند تا وقتی که بچه برآرد او را
قوت عظیم بر کسب معاش بود و برگشته تا وقتی که چون سوراخی یابد در رود و دو چشم او مثل مسمار در سر او کوفته
و در سر او نمیگردد و از مردم برهنه بگریزد و از دیدن آن دو چیز خشنود که قفط طلب وی کنند و نجات دوستداری تر باشد
و اگر سنان مانند که در دو عرق اسب رسیده باشد بر زنند بمیرد و متحرک باشد و اصل مارها آنست که در دریا
زندگانی کنند چه اگر بر زمین باشد در بر تعیش کنند بعد از آنکه بحری باشند جاحظ گفته که حیات بری نوع
باشند یکی آنکه گزیده او را تریاق و غیره نفع نکند مثل اژدها و افعی و مارهای هندی و یک نوع آنست
که تریاق بجهت گزیدن او نافع باشد و آنچه غیر این دو قسم است آنچه میکشد از واهمه و ترسی بود که آن شخص را
میرسد که او را مار گزیده میمیرد و الا اگر نترسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود
ماری بیامد خود را ابتو در سایند و سر او را گزید و او بیدار شد روی بس سرخ شده بود و سر خود را انجا دید
و نگاه کرد کسی ندید مرتبه دیگر بخواب رفت چون بیدار شد بر خواست و برفت بعد از چند گاه شخصی بدو گفت هیچ
بخاطر داری که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی آیا دانستی که بسبب ایذای تو چه بود گفت نه
گفت ماری خود را ابتو در سایند و سر ترا گزید آن شخص را فزعی روی داد بمرتبه که گویا الحال مار او را گزید پس مار گزیده

چون فزع کند مثانه بدان گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در نصایح ابو المظفر مسطور است
که ابو درداء را کنیزی بود روزی از وی پرسید که تو از چه جنسی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون
از جنس بشر باشی حال آنکه من ترا چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن بتو نرسید ابو درداء گفت ندانسته
که کسی که بذکر خدای تبارک و تعالی مداومت نماید هیچ چیز او را مضرت نرساند و من باسم اعظم
الهی مداومت مینمایم پرسید که آن کدام است گفت اینست که بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ
شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ابو درداء پرسید که باعث بر آن
حرکت ناشایست چه بود گفت بغض تو گفت ترا برای رضای خدای تعالی آزاد کردم و آنچه تا حال
نسبت بمن کردی که اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از نوشروان
بود و در زمان وی لشکر کشیده بس آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری بتحت
تخت وی روان شد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان گفت متعرض مشوید
که مرا عقیده آنست که ستمی درباره وی شده پس مار از زیر قصر بیرون آمده براهی که آمده بود روان شد
ملک عادل بعضی از ملازمان را امر فرمود که در پی او روند و مار همین طور بسیار بود تا بر سر چاهی رسید حلقه زد پس
در آن چاه فرو رفت آمد پس برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آن چاه
نظر کرد ملاحظه نمود دید که ماری بر او در آن چاه بقتل آورده و کژدم سیاه بر سر او ایستاده پس آن کژدم نیز او را

بنگ چاه سابنده بسنان نیزه عقرب را بر بود و برآورد و بر زمینی زد که کسی و ر دیدن آن ظالم نشسته بود دید که
همان طور بیامد و در نزد تخت وی توقف کرد و از دهان خود تخم سیاهی انداخت آن کو شیروان فرمود
او را ابکا نشد ریحان از او بکهر سیده و پادشاه زکام بود و کو فرتهای دماغی بسیار میکشید از استعمال
وی آن کو فرتها بالکلیه مندفع شد و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیا از یحیی بن عبد الملک آورده
که روزی در مجلس سفیان بن عیینه بودم که قریب به هزار کس نزد او اجتماعی نموده بودند پس از جانب دست
راست متوجه شخص شد که در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز و حدیث مار برای مردم بیان کن آن شخص بپای
خاست و گفت ای قوم بشنوید و بخاطر نگه دارید که نقل کرد پدر از جدم که مردی مشهور با بن حمیر در کمال
ورع و زهد قائم اللیل و صائم النهار اما عادت بصیادی نموده بود روزی بقصد شکار بیرون آمد
مار برابر وی آمده گفت یا بن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدای تعالی ترا در پناه خود دارد محمد
بن حمیر گوید که از وی پرسیدم که از خوف که مار گفت از خوف دشمنی که بر دستم که متعاقب میرسید باز پرسید که ای
مار از کدام امتی گفت از امت محمد صلعم پس ردای خود را گشودم و گفتم بیا و پنهان شو گفت
ترسم که به بیند گفتم بیا در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس با تو چکنم مار گفت اگر احسان نمایی
مرا در دهن خود جای دهی گفتم ترسم که مرا بکشی گفت بخدای که نکشم و حق تعالی و ملایکه و
انبیای وی و حمله عرش و ساکنان سموات را گواه گرفتم که ترا نکشم محمد بن حمیر گوید که دهن بگشودم تا مار

در درون من در آمد چون چند قدم برفتم شخص شمشیر بدست پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر هیچ
دشمنی مرا دیدی گفتم دشمن تو کیست گفت ماری بدین هیئت گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه
ازین دروغ استغفار نمودم پس مار سر بیرون آورد و گفت به بین آیا دشمن من گذشت گفتم
کسی را نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر این زمان یکی از دو چیز اختیار نمای که جگر ترا
بشکافم یا دل سوراخ نمایم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله عهدی که کردی و قسم که یاد نمودی
چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد احمق تر از تو ندیدم مگر فراموش کردی عداوتی
که میان من و پدر تو آدم صفی بود بچه طریق او را از بهشت بیرون کردم کاش میدانستم که چه چیز ترا
برین داشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نیکویی کنی فرد نیکویی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیک مردان گفتم بسیار است بگوی که البته مرا خواهی کشت یا امتحان من میکنی گفت
البته ترا بکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم و برای خود قبری معین کنم گفت
تو دانی بکن آنچه توانی محمد بن حمیر گوید چون من از حیات خود مایوس گشتم هیچ نوع حیلتی در کار خود
ندیدم روی بدرگاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب نالیدم و گفتم یا لطیف الطف بلطفک
الخفی یا قدیر اسئلک بالقدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک
یا حلیم یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم الا کفیتنی هذه الحیة پس چند قدم رفتم جوانی نیکو روی

خوشبوی پاکیزه لباس از برابر بیامد و گفت السلام علیک ای برادر من چیست ترا که
رنگ ترا متغیر می بینم و مضطرب می یابم گفتم ستمی از دشمنی بمن رسیده است گفت دشمن تو کجاست
گفتم اینک در درون گفت دهن خود گشودم شبیه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من
گذاشت گفت بخای و ببلع پس چنین کردم اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد
و مار در درون من بگردید و پاره پاره از اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوف زایل شد دامنش
بگرفتم و گفتم که خضر راه من شدی و مرا ازین بلیه نجات دادی تو کیستی گفت که فرستاده خدای بخندید
و مرا گفت آیا مرا نمیشناسی گفتم اللهم لا نمیشناسم گفت یا بن حمیر چون میان تو و مار این
نوع ماجرای گذشت و بدین دعا عظیم القدر خدای تعالی را خواندی ملایکه هفت آسمان از رقت
تو بناله در آمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدای تبارک و تعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خود که
داد وی از مار بگیرم پس مرا که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که برگ سبز از درخت طوبی برداری
و خود را به بنده من رسانی و داد او را از مار بستانی و من بهمین مدم ای محمد بن حمیر بدانکه خدای تعالی
اجر نیکوکاران را ضایع نمی گذارد اصطناع فی نعمه نیکویست بهر چند با دشمن خود نمایی کنی و نیز
از ادعیه مجربه بجهت ایمنی بودن از شر مار و عقرب و غیره این دعاست که از حضرت مقدس نبوی منقولست
و دعا است که اللهم انی اعوذ بک من الهدم والتردی و اعوذ بک من الحرق والغرق و اعوذ بک

من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا
و اعوذ بک من ان اموت لدیغا و از علمای معتبره بصحت رسیده که هر که در اول لیل و نهار بگوید
که عقدت لسان الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و زدای که
و از جمله افسونهای مجربه کسی که او را مار گزیده باشد آنست که آن عضو را برهنه نموده آهنی بر بالای او
گذارد و این عزیمه بخواند و آهن را بمرتبه فرو گیرد که پوست را بخراشد و تا اسفل وجع برود و چون وجع
در اسفل آن جمع شد بزودی بکند تا آن قدر که ممکن باشد ممکن نیست اگر عضو سست گردد و بعد از و نیز
عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من
حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء والارض الا و ربی آخذ بناصیتها اجمعین
تجری عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح من ذکرنی فلا تلدغه
ان ربی بکل شیء علیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین الطاهرین صاحب حیوة الحیوان
گوید که بخط بعض علمای محققین دیدم که مار و عقرب گزیده یا فرستاده او یا کسی که بدیوانه گزیده یا زهر خورده
باشد او را بر بینه بایستد و با کاردی فولادی خطی گشد که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست او
نموده دایره کشند که او مرکز دایره باشد پس خط دیگر از میان دو قدم او که بمنزله قطر دایره باشد بکشند

پس از زیر پای راست و پاشنه پای چپ او خاک برگرفته در ظرفی پاکی کنند و آب رو بر ریزند و کارد مذکور را
در ظرف دیگر گذارند چنانچه سر کارد بجانب فوق باشد و آبی که در ظرف مذکور است بر سر کارد و ریزند و وقت آب
ریختن این افسون بخوانند پس آب سه بار زده مرتبه دیگر عمل مذکور تا بنون طور بجای آورد و آن شخص ملدوغ مار گزیده
کننده را بر پشت بخواباند و عزیمت برو بخواند و عزیمت اینست سادا سادا را ذقب سادا عاقی
نوذ نوذ نوز نونا انا وادمانا داطوکا تو بربس اوزانا اوصنا بثما کاما
نوقا ماماشا بنا کاطوط اصینا و ثنا ابربلس توقی نتا اوس باذن الله تعالی
شفا یابد و این نوع مکرر بتجربه رسیده منقول است از زبیر بن بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت دو برادر
باهم بسفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند وقت نماز مغرب شد ماری از زیر صفا
برآمد و دیناری سرخ بیاورد و نزد ایشان انداخت گفت ظاهرا هر که در این مقام باشد بجهت او همین نوع
زر آورند پس سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن مار بجهت ایشان دیناری بیاوردی تا آنکه
یکی از این دو برادر دیگری را گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم و این گنج را از این موضع برنگیریم
آن برادر دیگر او را از این حرکت ناملایم منع و زجر نمود گفت نشاید که هلاک شوی و از مال نیز نومید گردی
هر چند که نصیحت نمود قبول نکرد پس تبری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار بیرون آمد
ضربتی بدو زد که سر وی مجروح شد اما بقتل نرسید و مار بر وی دوید و او را بگزید و بکشت و بسوراخ خود رفت

پس آن برادر دیگر او را دفن نمود چون صبح شد مار مجروح از سوراخ برآمد و با او خبری نبود
آن جوان گفت ای مار بخدای قسم که بدین حرکت که برادرم نمود من راضی نبودم و او را هر چند منع
نمودم فایده نکرد اما نتوانند بود که من و تو شرط کنیم که ما بین من و تو مودت باشد من ترا مضرت نرسانم
و نه تو مرا و تو بهمان قاعده دینار را بیاوری مار گفت نه جوان گفت که چرا مار گفت جهت آنکه
تو هرگز از من راضی نشوی چون قبر برادر خود بینی و من نیز تا سر شکسته خود بینم از تو خشنود نشوم ابن عباس
گفت که پیغمبر صلعم فرمود که هر که مار را بکشد چنانست که مشرکی را کشته و هر که مار را بگذارد بجهت
خوف از عاقبت او پس او از ما نیست اما مارهایی که در خانه‌ها باشند تا سه روز بکشید اگر انذار کنید و دیگر در سایه
نه بینید فبها و الا بکشید و نیز فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده‌اند تا سه روز
او را بترسانید و لفظ مدینه را بعضی از علما اختصاص بیثرب نموده‌اند و بعضی عام داشته‌اند
ما بین او و غیر او از بلاد یثرب ابا سایب گوید که بخانه ابا سعید خدری رفتیم و او در نماز بود بنشستیم
تا از نماز فارغ شود که حرکتی از زیر تخت در گوشه شنیدم پس بدان طرف ملتفت شدم ناگاه ماری دیدم
خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشارت کرد که بنشین نشستم چون از نماز فارغ شد اشاره بخانه کرد که در آن
محوطه بود و گفت این خانه را می‌بینی گفتم آری گفت در این خانه جوانی نو داماد بود با وی بجهت
رسول خدای رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم این جوان وقت ظهر از آن حضرت رخصت طلبید که بخانه خود رود

پیغمبر صلعم بعد از رخصت وی را گفت که سلاح خود بردار که از بنی قریظه میترسم جوان سلاح برداشت
بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در ایستاده نیزه خود بجانب وی فرود آورد تا بطعن نیزه زند
از غیرتی که داشت زن گفت نیزه خود نگه دار و بخانه درآی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون
آورده جوان در خانه درآمد ماری بزرگ دید که بر فراش او حلقه زده نیزه وی را در ربود و بر زمین
زد و اضطراب جوان بدید آمد مار و جوان هر دو یکبار بمردند این خبر بدان سرور رسانیدند گفتند
یا حضرت دعا کن بجهت جوان شاید که خدای تعالی وی را زنده کند آن حضرت فرمود که آمرزش بجهت صاحب خود
بس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده‌اند اگر ببینید تا سه روز انذار کنید اگر روز چهارم
بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انذار آنست که بگویید که انشدکن
بالعهد الذی اخذه علیکن نوح و سلیمان علیهما السلام ان لا
تبدن ولا تؤذونا در روایت دیگر آنکه چون در مسکن شما ظاهر شود بگویید انا نسئلك
بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود علیهما السلام ان لا تؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید
و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن عامر بن قیس الفهری که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه صلعم
بوده چون افریقیه فتح نمود بر موضع قیروان ایستاد و آن وادی بود که مار بسیار در وی بود و گفت
یا اهل الوادی انا حالون قاطنون انشاء الله چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنگی و درختی
نشد

ندیدیم که از زیر او ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی هر از مار شد پس گفت انزلوا بسم الله یعنی
فرود بیایید بنام خدای همه ازان وادی بیرون رفتند گفته‌اند که اولاد او مستجاب الدعوه بودند زعم او
آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن مار دراز کشید چند کلمه از خواص وی بگویم بدانکه کشتن
حرام است و بچیزی که تریاق از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورات تبیح المحظورات و در امثال
گویند فلان اسمع و اعدی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست
او را در میان رخت گذارند از خرابی ایمن شوند اگر پوست او را سوخته و بروغن زیت خلط نموده
بر دندان کرم خورده نهند وجع وی ساکن شود و اگر پوست او را با سرکه بسایند و بر داء الثعلب گذارند
موی بر آرد یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را با بیخ کبر و زراوند طویل و بلادر
متساوی اجزا بخور کنند بواسیر ظاهر و باطن را دفع کند و اگر پوست او را به خرما خورد نموده بر کسی که تالیل
یعنی زگیل دارد بخورد زگیل وی بریزد و اگر نداشته باشد هرگز برون نیاید و اگر دل او را بر صاحب
تب ربع آویزند تب وی زایل شود و اگر خواص او در باب الف گذشت تعبیر اگر مار مرده ببیند حق سبحانه و تعالی
او را از شر دشمن نگه دارد و اگر ببیند که مار او را گزید بر موضع او ورم کرد مالی بدست وی آید و اگر
گوشت مار پخته بخورد از دشمنی مالی یابد و اگر خام خورد دشمنی خود را غیبت کند و اگر بیند که
ماران از مکان بر طرف شدند در آن مکان وباء حادث شود زیرا که حیه حیات است از آن مکان رفت

خواص مار
نفع ضرر ...
نفع درد دندان کرم خورده
برآوردن موی داء الثعلب
نفع بواسیر ظاهر و باطن
نفع ثالیل
نفع تب ربع

آمده و اگر مار با او حرف زند بمضرت عظیم رسد و اگر بیند که مار سیاه مالک شده ملک و ولایتی
بدو رسد و مار سفید دشمنان ضعیف اند و مار اژدها و بیل عداوت و زن اهل و اولاد بود و اگر بیند که
مار انداخت دلیل مفارقت از خویشی بود حلزون کرمیست که گوشت ماهی و شرکان باشد و لغت فی
نامند و در کنار دریاها و نهرها در میان نی حجریه یافت شود و نصف بدن خود از میان این نی
بیرون آید و بر راست و چپ رود و طلب ماده کند که از او غذا کند هر گاه حس آدمی کند منقبض شود
و چون احساس نرمی کند منبسط گردد و از خوف مؤذیات زهر دار در میان نی رود و هر گاه
راه رود خانه خود را با خود بردارد اکلش حرامست اگر بسوزانی و با او طلا کنند مانع آید از ریختن
ماده بچشم و چون بسوزانند در داروهای چشم کنند اکتحال بوی عارض چشم را زایل کند و نشف
رطوبات نماید حمامه کبوتر و بترکی گوگرچین نامند عربان صاحب طوق را مانند فاخته و کبوتر
و قمری که در خانها الفت گیرند و بیضه و جوجه آرند حمامه نامند اسم جنس است بر واحد و جمع آید مفرد او
حمامست و دو قسم است بری که در برجها ماوی سازد و از مردم گریزان شود و دیگری اهلی که در خانها
جای گیرد و انواع وی مختلف باشد بعضی گویند که حمامه آن بود که بشدت آب آشامد و نفس بکرد
و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی مردی را که از پی کبوتر میرود فرمود
شیطانی پی شیطانی میکند مراد آنست که منع فرمودند از پرانیدن بر بامها چه مشرف خواهد شد بر خانهای همسایگان

حلزون
مانع ریختن ماده بچشم
زایل شدن عارض چشم و نشف رطوبات
حمامه کبوتر

و مطلع شود بر عورات ایشان و لهذا منع نموده اند و الا در احادیث دیگر آمده که حضرت امیر المؤمنین ع
از وحشت و تنهایی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی فرمودند که جفتی کبوتر نگهدار که مونس باشد
ترا و از بچهای او بتو رسد و ترا برای نماز بیدار کنند و ابن عباس نقل کرده که جناب مقدس نبوی
فرمودند که کبوتران خوانده در خانهای خود نگه دارید که آنها جن را از کودکان شما مشغول
میسازند اما یکنوع از وی که کبوتر نبا و بترکی الافاخته گویند نگهداشتن او شومست و از طبع
کبوتر آنکه از مسافت بعیده در مدت قریبه طلب آشیان خود کند اگرچه هزار فرسخ قطع کند و باشد
که مدت ده سال از وطن خود غایب شود و چون او را سر دهند از فور عقلی که دارد خود را بوطن رساند و آشیان
خود بیابد مرغان جوارح طلب وی بسیار کنند و خوف وی از شاهین بیشتر بود و طیران او از شاهین
بیشتر بود و هر که کبوتر بازی کند نمیرد تا جرعه از فقر ننوشد و در حدیث آمده که در محلی که رسول خدای
در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی امر فرمود که بر در غار آمده آشیان گرفتند و بیضه
که بچه در آوردند کبوتران حرم قاطبة از نسل ایشان است و در روز فتح مکه بر سر آن حضرت
بال گشاده سایه گستره بودند پیغمبر علیه السلام ایشانرا دعا کرد متنبی بن زهیر گوید هر صفتی
که در هر مردی و زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده او را دیدم که اراده نمیکند مگر
نر خود و نر اراده نمیکند مگر ماده خود را تا مردن از هم جدا نشوند مگر آنکه یکی نایاب شود

و ماده کبوتر دیدم که بجهة نر خود آراسته میشود در زمانی که نر او اراده او کند و هیچ حیوان را ندیدم که
در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر و او بنهایت عفت است چه در وقت مباشرت دم خود را میکشد
تا ماده را عورتش محفوظ ماند گویا میدانند که ممانعت باید نمود و گاهی مدت شش ماه بمباشرت مشتغل بود
و در هر چهارده روز بچه در آورد و دو بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانی ماده بیرون آید و میان بیضه
اول و دوم یکشبانروز فاصله باشد پس نر او بر بیضها نشیند تا بعضی از روز آنها را گرم کند و بقیه
روز ماده نشیند و شب نیز بدین طریقه تا وقتی که مدت حضانت باتمام رسد و بچه بیرون آید نر او خاک شور در
چینه دان ایشان بخایند تا خوردن چیزها بر ایشان آسان شود و چون نر خواهد که با ماده جمع شود
بچهای خود را از آشیان بیرون کنند زعم ارسطو آنکه کبوتر هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواع آن
حلالست و در مثل گویند فلان آمن من حمام مکه یعنی ایمن تر از کبوتر است حرم و مالوف تر از دوست هر گاه کسی آبله در آرد
بقرب کبوتر یا در خانه که او باشد و جایی که آشیان او نشینند شفا یابد زیرا که مجاورت او امانست از آبله
و فالج و سکته و سبات سبات مرضیست که کسی را ام خواهد خواب شدید باشد و خواب بسیار کند و اکتحال بخون او
در روشنی که گرم باشد و اگر ذبح کنند پر او را بکنند و ذبح بر او خون تازه است اکتحال نمایند همین خاصیت دارد
و خون اگر در بینی چکانند او بالخاصیة قطع رعاف کند اگر با زیت مخلوط سازند و بر سوخته آتش بمالند شفا دهد
سرگین کبوتر برای حرارت بیشتر از سرگین کبوتر خانگیست اگر سرگین او را در میان آب کم گرم کنند کسی که عسر البول دارد در آن نشیند نفع

شفا یافتن آبله
قطع رعاف
سوخته آتش
بجهة عسر البول نافع

بجهة استسقا نافع

عظیم بخشد اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر سرگین کبوتر برنج مقدار دو درهم با شربت هم دو یا حنی
آشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر مقوی گرده و زیاده کننده باه است اگر شکم زنده او را
بشکافند و گرما گرم بر عقرب گزیده گذارند نفع نیکو بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پنبه ترکرده بشوید بیضه
در روغن گل زنند و در چشم کنند تعبیر دیدن او در خواب رسول امین یا دوست صادق یا حبیب مونس است یا دلیل
زن غریب بیابد که نیکو که زوج مثل وی بهم تواند رسانید و باشد که دلیل نرم بود و بر سر چار کبوتر حرکت و دیدن
برج او مجمع زنان بود و بچهای او دلیل پسران و اگر بیند که ایشانرا علف میدهد و بسوی خود میخواند یا بیند که
کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و شنیدن آواز ایشان در خواب دلیل
شنیدن کلام باطلست اگر زن او آینه نام بدو رسد و اگر از و گریزد زنش طلاق گیرد یا بمیرد و اگر بیند که
مالک ایشان شده کنیزکان بخرد و جاماسب گفته صید نمودن کبوتران در خواب مال دشمنانست اگر نقصان
در چشم کبوتر بیند نقصانی زوجه اوست حوصل مرغ بزرگ حوصله در مصر بسیار بود و دو قسم است یکی سیاه
که اگر آنرا پوست او را استعمال کنند و دیگری که پوستش استعمال کنند رطوبت او بیشتر از حرارت کم عمر می باشد
پوشیدن پوست او مناسب مزاج جوانان و کسانی که مزاج حار دارند یا صفرا بر ایشان غالب باشد
حیدر نام شیر و لقب علی ابن ابی طالب ع گویند حیدر آنست که گوشت شکمش ممتلی باشد چون حضرت
چنین بود ملقب بحیدر شده یا آنکه والده ماجده اش باسم پدر خود اسد نامیده و یا آنکه نام در کتب اوایل اسد بود

شکستن سنگ مثانه
بجهة عقرب گزیده
رفع درد چشم
حوصل مرغ بزرگ
پوشیدن پوست او
حیدر شیر است

فصل دوّم در حاء مکسوره حِجر مادیان حکم خواصش در باب خاء در خیل بیاید اما تعبیر دیدن او در خواب دلیل
زنی شیردهنده مبارک است چنانچه در حدیث آمده که ظهورها عزّ و بطونها کنز یعنی سواری بر پشتش عزت
و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند که مادیان با زین و لجام سوار شده زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح درآورد
و اگر بی لجام سوار شده زنی بی عصمتی تزویج کند یا مرتکب کاری بی ثبات شود دیدن مادیان سپید دلیل زن
صاحب حسب و نسب بود و سرخ او دلیل با زنان زینت و مادیان زرد زنی بیمار و سیاه زن صاحب
ملک و جاه و باشد که دیدن مادیان فربه سال پر نعمت و ارزانی و لاغر دلیل سال قحط حِدأة قلیواج
و بشیرازی کورکره و بترکی چلاغان نامند اخس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه بیارد
و بیست روز حضانت نماید رنگ وی گاه سیاه و خاکستری از مرغان شکاری نیست اما بچهای مرغان رباید
مگر طیوری که همسایه آشیان وی باشند ایشان را نیازارد و حق جوار محافظت نماید حتی اگر گرسنه بمیرد
و بچهای ایشان نخورد و در طیران خود مکث نماید این وحشت و این ظاهر از زعم آنکه عقاب و قلیواج متبدل شوند
عقاب قلیواج و قلیواج عقاب گردد فسبحان القادر علی ما یشاء گویند او از طیور جوارح سلیمان علیه السلام است و از انرا
النفت و ملک او ممتنع است چه او ملکی است که تملک ملک آن هیچ احدی را بعد از وی نشاید و آیت لقوله تعالی
رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و اگر با وی صید کردن ممکن بودی هر آینه در طیور شکننده تر
از وی نبود و قیمتش از همه افزون بودی هر چه رباید از دست کسی رباید و مثل که از جانب چپ آدمی چیزی رباید

حِدأة / قلیواج / چلاغان ترکی

داود

و او یکسال نر باشد و یکسال ماده نقل است که اعرابی همیشه این بیت میخواند شعر و یوم الوشاح
من اعاجیب ربّنا علی انّه من ظلمة الکفر نجّانی یعنی پیدا شده گردن بند از عجایب پروردگار
ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد چون سبب مداومت برین بیت او را پرسیدند گفت روزی در عروسی
حاضر بودم بعد از آنکه عروس بمغتسلگاه رفت که غسل کند گردن بند خود را بر زمین گذاشت حتی همان بود ربودن
قلیواج همان چنان کسی بر وی مطلع نشد بعد از فقدان او مرا بدزدی متهم ساختند پس من روی بدرگاه
قاضی الحاجات برآوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا با تمام نرسانیده بودم که قلیواج گردن بند را
بینداخت و زنان که در دور من بودند میگفتند که مارا حلال کن که ترا بیگناه متهم ساختیم من این بیت
در نظم کشیدم و اگر میخوانم تا نعمت منعم حقیقی را فراموش نکنم و از جمله فواسق خمسه است که مأمور بقتل
وی شد و آنها قلیواج و کلاغ ابلق و عقرب و موش و سگ گزنده است بجهت ضرر اینها حضرت
مقدس نبوی محل و محرم را امر بقتل اینها فرموده و اکل قلیواج حرام است اگر زهره او را با سیاه خشک بهم
در میان بیضه نقوع کنند هر گاه جانوری بگزد قطره از و در موضع گزیده بچکانند شفا دهد و اگر جانب چپ را
گزیده در چشم راست میل از وی اکتحال نماید و اگر جانب راست گزیده کشند شفا یابد اگر زهره او را خشک و صلایه
نموده در موضعی که حیات و عقارب باشند بسوزانند همه حیات بمیرند اگر خون او را با قلیل از مشک و گلاب
مخلوط ساخته بیاشامند از ضیق النفس نفع بخشد اگر زبل او را در خانه آویزند مار و عقرب داخل

خاصیت غلیواج
شفای گزیده جانوران
مردن حیات و عقارب
نفع ضیق النفس

آن خانه نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق یا زن زانیه نابکار باشد که دلیل مقاتله با کسی
باشد که مرتبش کمتر باشد و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهست که نام او مشهور نباشد اگر بیند که او را در خواب
گرفت حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه شود و اگر بیند آن فرزند بمیرد حرباء
آفتاب پرست و اجل الیهود نامند جانوریست که با آفتاب میگردد و روی از وی نگرداند در هیئت
ماهی کوچک پشتش چون کوهان شتر سالهٔ مثل گربه سو چهار پای دارد مانند شتر کوهان دارد و زبان او دراز در حلق
آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که حق سبحانه و تعالی او را بصورت عجیبی آفرین که چشمهای او میگردد بهر جهت که دارد
صید با نیابد اگر برش نگردد و یا حرکت کرد یا که خواهش است در هر دو رخ که با رنگ متلون بلون آن درخت گردد
و زبان او بدرازی سه گز باشد و چون بعضی از حیوانات مثل مگس و غیره نزد او آیند زبان بر وی آرد و او را چون
برق رباید و زبان بر دوش در کام کشد و بخورد و چون جانوری بیند که از وی ترسد بشکل متشکل شود که آن حیوان
از وی گریزان شود و ساعت بساعت برنگ دیگر شود و لهذا بهمه حیوانات از دیگر تیزتر است که کسی بر یک حال قرار گرد
گویند مثل حرباء متلون است او مادام که جسم او خاکستر رنگ است چنین بزرگ شود رنگش سفید شود چون آفتاب طلوع کند
رو بطرف او کند و متوجه آفتاب است تا وقتی که آفتاب بسمت الراس رسیده آفتاب را نه بیند مثل جنون علتی
عارض وی شود و همیشه بطرف وی نظاره بطرف مغرب او دو غروب کند و چون آفتاب غروب کند و فوجی
از نظرش غایب شود تا صبح طلب معیشت کند اکلش حرام چه او ذوات السموم است خون او را اگر طلا کنند بر چشم کم موی

زاید

زاید وارد بود از آنکه موی زاید او را بردارند دیگر بیرون نیارد و اکتحال زهره او مزیل غشاوهٔ چشم است
اگر بیضه او را بر پاره آهنی گذاشته در آتش بسوزانند و با خون او اندک آب مخلوط ساخته خوردن بهر تازه بروز برند
و بر جراحات طلا کنند در بار اول شفا دهد گویند بیضه او سم قاتل بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه
که از پادشاه جدا نشود چه او همیشه با آفتاب است و باشد که دلیل رسیدن رای باشد بخدمت پادشاه
یا حصول منفعت و دیدن مذهب یا دلیل زن آتش پرست یا دلیل جنگ و گریه بر مرتبت حمار خر و بترکی
ایشک نامند خر ماده او گویند که در جنس حیوانات هیچ حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع آید و بار گیرد
مگر او و چون سی ماه از تولد او گذرد در حیوان جهد یکنوع از و قابل احمال و اثقال است و نوعی دیگر از و است
که در دویدن با اسب برابر بسبقت کند و از عادت او است که چون اتمام شیر نماید از شدت خوف مضطرب
گشته خود را بر زمین اندازد اگر به تیر رقیب باشد بخاطر او نماند و مرصفت بحرکت گم شنوای طوایف
انام را در مدح و ذم او اقوال متباینه است جمع رکوب او را بر اسب اختیار نمایند و گویند او حیوانیست کم
مشقت شده بار برد فره مسکینی خر اگرچه بی تمیز است چون بار همی کشد عزیز است و دیگر آنکه خرج
اندک برد و کار بسیار کند و سوار او تکبر را بر طرف کند و حضرت مقدس نبوی او را بسیار سوار میشد
زود از و توان فرود آمد و در قرب خود چرا ینه و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه و تعالی
انکر اصوات را تشبیه بصوت او کرده چنانکه فرموده انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جملهٔ آداب او آنکه

حمار / خر ایشک

در مجالس نام او نبرند بلکه از و بدراز گوش تعبیر کنند و عربان در امثال کلمات خود گویند که الحمار
شنار والعیر عار یعنی سوار خر شدن عیب و سوار خر ماده عار و دیت اندک و ارذل چه بمهر زنان
داده شود حضرت پیغمبر صلعم فرموده هرگاه آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گویید چه
آنکه او شیطان را می بیند در باب حمار نقول بیشمار وارد است اما نقل غریبی باندک مناسبت که
بذکر حمار در دیت مذکور میگردد و آن آنست که روایت کرده اند از امام الناطق جعفر ابن محمد الصادق علی
که آن حضرت فرموده اند که در بنی اسرائیل مردی ساده دل صاف عقیده بود زنی داشت که از اجمل زنان
آن زمان بود آن مرد از غایت حرص که بمحافظت وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی و در خانه قفل کردی
که بمقتضای الانسان حریص علی ما منع زن جوان خود را محبوس دید از دیوار و روزنهٔ خانه
مشاهدهٔ مردم راهگذر مینمود روزی نظرش بر جوان نیکو شمایل که موافق طبعش آمد واقع شد شیفته
و واله او گردید و او را بطلبید و اظهار اشتیاق بملاقات او نمود چون جوان را نیز نظر بروی رسید دام
وی شد عاقبت بعد از تامل درین کار کلید موافق تحصیل نمود هر وقت که جوان بیامدی کشادی
کار خود را از در بسته بیافتی و در را بگشودی و مراد خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن بدین طریق صحبت
داشتی و هیچیک خود را از آن امر شنیع باز نداشتی تا روزی شوهر وی بیامد و گفت ای زن هیچ میدانی
که من ترا اگر میخواستم و ترا بغایت دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملال از تو بر خاطرم ننشست اما چند وقت

که دغدغه

که دغدغه از خاطرم و وسوسه از جانب تو در دلم بهم رسیده بر تو ایمن نیستم میخواهم که قسم خوری و مرا
ایمن گردانی از آنکه تو غیر من مردیرا نمیشناسی و جماعت بنی اسرائیل را کوهی بود که مقسم ایشان
بود و آن کوه در خارج شهر بود که ما بین او و شهر نهری جاری میشد و آب چنان بود که مدعی و مدعی علیه
نزد آن کوه میرفتند منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی اگر راست گفتی نجات یافتی
و آسیبی بدو نرسیدی زن گفت ای مرد بهتر از آنکه من قسم خورم تو خشنود میشوی و خاطر تو از طرف من اطمینان
بهم میرساند گفت آری زن گفت هر وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر بجهت مهمی بیرون رفت در بیت جوان
شهر باز بیامد و در گشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم میخواهد مرا در دامن این کوه برد و قسم دهد
و من قسم خورم که دست غیر بمن نرسیده و من اگر بدروغ قسم خورم هلاک شوم و اگر نخورم شوهر را بر من
اعتمادی نمانده و نزد وی بی اعتبار و رسوا گردم جوان از استماع این کلمات متحیر و مبهوت ماند پرسید که پس
چه خواهی کرد زن گفت مرا حیله بخاطر رسیده گفت بگو زن گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی
و دراز گوشی با خود بکنار آن نهر که در خارج شهر است حاضر گردانی چون ما آنجا رسیم او را از تو کرایه کنیم و تو شتاب
و مرا بر دراز گوش سوار کن تا من در قسم خود راست گو باشم که غیر تو با این مکاری دست کسی بمن نرسیده
جوان گفت حبذا و کرامة چه نیکو گفتی هرگز فکر من بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در مشغل
ساخت و شوهر زن بیامد و در بگشود و در خانه آمد چون صبح شد زن را گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمای

زن گفت من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بهانه میار اگر چنانچه اتفاق افتد دراز گوشی بجهت تو
کرایه کنیم پس زن برخاست و لباس خود را نیز تمام پوشیده برفاقت شوهر از شهر بیرون آمدند زن جوان را دید لباس
مکاریان پوشیده که دراز گوش در دست انتظار میکشید فریاد کرد که ای مکاری آن دراز گوش را تا دامن
این کوه بنیم درهم بکرایه راضی میشوی گفت آری پس جوان پیش آمده زن را بر دست و بر پالان دراز گوش نهاد و رفتند
تا دامن کوه رسیدند زن گفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد آن زن خود را از بالای
دراز گوش بزمین افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی افتاد زن جوان را دشنام داد و جوان گفت
والله که من تقصیر گناهی ندارم زن برخاست و در دامن کوه ایستاد دست بطرف کوه دراز کرد و شوهر خطاب کرد
و گفت بشنو تو بقسم یاد نمود که گفت ای شوهر سوای دست تو و نظر تو بغیر این مکاری دست و نظر کسی بمن نرسیده
از مکر و حیلت شدید الحیل جبل در اضطراب آمده کوه بآن شکوه از هم فرو ریخت بنو اسرائیل از مشاهده اینحال
انکار بلیغ نمودند و از ینست که حق سبحانه و تعالی مکر زنانرا عظیم و مکر شیطانرا ضعیف شمرده چنانکه گفت ان کیدکن
کن عظیم و درباره مکر شیطان فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا و از جمله خواص حمار آنکه
هر کرا از جرب پنج گوش او در شراب بیاغرا او داخل کرده بکسی خورانند آن شخص بخوابی رود و بیهوش شود و عقل وی
زایل گردد و هر که در وقت جستن نر او بر ماده از دم نر موی کشیده بر ران خود ببندد قوة باه و نعوظ زیاده
کند و اگر [illegible] بندند یا متعلق او را بروغن چرب ساخته [illegible] بعضی اطبا گفته اند که هر که گوشت حمار اهلی مطبوخ

خواص
خواب بودن و بیهوش شدن
و زوال
زیادتی قوه باه و نعوظ
و یاد کردن

دفع مرض سپرز

بمقعد در آب او نشینند کسی که مرضی گرانی در دماغ بود کرا از مرضیست که از شدت برودت و سرما بهم رسد
انگشتر از سم او سازند و کسی که صرع دارد در انگشت کند شفا یابد اگر سرگین او را با سرکه آب مخلوط ساخته
بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد و اگر بسوزانند و بپاشند بهتر بود و اگر پوست پیشانی او را
بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اگر سرکه بر سرگین او بپاشند و در بینی سعوط نمایند
رعاف باز دارد و اگر عقرب گزیده بر دراز گوش بر سوار شود چنانچه روی او بطرف دم او باشد صحت یابد
و باشد که دراز گوش در آنوقت فریاد کند از آنکه وجع باو رود و نیز اگر دراز گوش او بگوید که در فلان
موضع مرا عقرب گزید درد از و برود اما اول اصح است و اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط
ساخته بر سر طلا کنند موی را دراز کند اگر شیر او را بر قضیب طلا کنند نعوظ کند فریاد او سگ را مضر باشد
و باشد که از درد وجع فریاد کند اگر کسی جگر او بریان کند و بخورد و در کره نشیند صرع را دفع کند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل جد و سعی انسان و دلیل فرزند و خیر و سفر با عالم بعمل بعلمه لقوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا
و باشد که دلیل معیشت بود لقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و نیز دلیل نجات از غم
و نیز موت حمار دلیل فقر و موت صاحب او است اگر ببیند که او را بقصد خوردن ذبح نمود وسعت در روزی وی بهم رسد
اگر قصد اکل نداشت و ذبح نمود مال و معاش او ضایع شود اگر ببیند که از پشت او بزیر آمد و قصد
سوار شدن ندارد پیچ کند دلالت بر فقر کند اگر دم حمارش دراز و پر موی بیند عمر و دولت و مال و جاه وی زیاده شود

دفع صرع
بستن خون روان
ایمن شدن طفل از خوف و فزع
سد رعاف
صحت یافتن عقرب گزیده
درد عقرب [illegible]
نعوظ
دفع صرع

حمار زین کرده دلیل فرزند و عزت حمار فربه مال بسیار است اگر بیند که حماری از آسمان فرود آمد و بار [illegible]
دخول کرد بسیار مال یابد بتخصیص اگر مالک او بود و حمار سیاه باشد حمار مصری وکیلست و حمار
ماده زن صاحب معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل اگر حمار ماده بیند و کره او متعاقب وی آید دلیل است
که نفع بخواهد و فرزند همراه آورد و اگر بیند که حمار همراه نبود مگر تباز یابد دلیلست که مال بدست نرسد
الا بدعا حمار وحشی خر کوهی و بعضی انواع ابلق که او را فرا و عیر گویند در باب فا و عین بیاید بغایت
شدید الغیرتست و لهذا زهار او همیشه مجروح بود و چون ماده او بزاید اگر نر باشد نر او خصیتین
خر کره بدندان گیرد پس ماده او حیله کند در گریختن تا بسلامت ماند و باشد که ماده او خر کره را
پیش نر نبرد و همیشه پنهان دارد تا بزرگ شود و از پدرش بسلامت ماند و دویست سال یا بیشتر عمر
کند ابن خلکان آورده که بعضی از لشکریان در قریه جزور که او توابع [illegible] فرود آمدند
و حمار وحشی بسیار شکار نمودند بعضی از آنها را ذبح و طبخ نموده یکروز تا [illegible] آتش زیر او بر افروختند
پخته نشد بعضی بر خواستند سر او را برکردند دیدند در پشت گوش او چیزی بخط کوفی نوشته دیدند
که بهرام گور موضع علامت سیاه شده بود چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله بزمان بسیاری بود و از عادت او آن بود که چون شکار میگرفت بنام خود گوش
او را داغ میکرد و رها مینمود و خدا عالمست که آن خر وحشی چه مقدار عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده

حمار وحشی
خر گور

زیاده اگر

بر هشتصد سال عمر نموده باشد گویند نگاه کردن بچشم حمار وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع نزول
آب است از چشم اکتحال زهره او تجدید بصر نماید خوردن گوشت فربه او مرض مفاصل را نفع کند
و گوشت او نیز نافع است از نقرس طلا به او از الهٔ کلف کند اکل زهره او دفع بول در فراش نماید
اگر مغز ساق او با روغن زنبق مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل کند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل زن و فرزند جفاکار صاحب فسق که از اهل بادیه بود و کوب او دلیل عصیان و نافرمانی افتادن
از پشت او دلیل وقوع در مصیبت و شنیدن آواز او دلیل عبادت و دیدن او [illegible] مالک شدن او یا عضوی از
او دلیل رسیدن غنیمت و مال و حرمت او [illegible] و دلیل شر و ضرر و انس بوی دلیل نفع حمار قبان بفارسی
پاشنه گز گویند جانوریست شکم باریک است وی مدور است گویا سپری بر پشت بسته بقدر دینار [illegible]
و از جعل کمتر است و از و کوچکتر در مواضع نمناک بهم میرسد و شش پای دارد که در فراغ و شور زمینها الفت
گیرد و مثل گویند فلان اذل من حمار قبان اکلش حرام اگر او را در شراب [illegible] اندازند جهت عسر البول
و یرقان نافع است و بعضی گویند اگر او را کوبیده بر صاحب تب ربع آویزند بالکلیه تب وی مفارقت
کند خرزون بزال معجمه سوسمار بعضی گویند جانوریست شبیه بآن و از ذوات السموم است و در جاهای
غیر مسکونه میباشد گویا شبیه بکفتار است با انگشتان و پوستش بیاضی ندارد بخلاف [illegible]
که بیاضی دارد اکلش حرام عقرب [illegible] ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ زند ضرر نرساند

دوام صحت چشم و مانع نزول آب از چشم
تجدید بصر
نفع مرض مفاصل
نفع نقرس
ازاله کلف
دفع بول در فراش
نفع بهق

حمار قبان
قسمی از خنفساست
ظاهرا قپ قپ سواران [illegible]

خرزون
سوسمار

و چون بر آتش نهند و بر سد دیگر زرد طلا سوخته پوست او الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگر چه میان او جدا
کنند تا آب آورد و عیاران چنین کنند بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند [illegible] میان [illegible]
سیاه با خود مزیل تب ربع است تعبیر دیدن او در خواب طمع و حرص است در [illegible] و اختلاف مزاج و علت
و دوام نحوست فصل سیم در حاء مهمله حباری جزرو بزرگی و غذری و جثه [illegible] مرغیست دراز گردن
اندک طولی منقار دراز [illegible] خاکستری رنگ است بصر او بسیار [illegible] باشد و اگر صید مردم آنجا بود [illegible]
یا نبه که از درخت بطم یعنی حبة الخضرا بهم رسد اگر بر او [illegible] اندازند از سینه باو بار ماند از غم [illegible]
وی [illegible] از گوشت بط است چون جفت خواهد که او را صید کنند ریگی [illegible] بر و اندازد و پرش کنده شود و لهذا عوام
گویند سلاحه سلاحه یعنی سرگین او سلاح اوست طیور جوارح صید او نتوانند نمود و او [illegible] کنند
اکلش حلال چه از طیبات است بعضی در تفسیر مذکور است که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم میرد یعنی اگر
گناهان بنی آدم بسیار شود باران کم بارد چه با قدار امطار حبوب طیور رسد و پیشتر از همه طیور حیله در تحصیل
روزی نماید مع هذا از جوع میمیرد فسبحان القادر [illegible] بچه او را نهار و جوجه مرغ خانگی را لیل مانند
شاعر گفته و نهارا رایت منتصف اللیل و لیلا رایت نصف النهار یعنی بچه حباری در نصف
شب و جوجه مرغ خانگی در نصف روز دید اکل گوشت او جهت تسکین باد ها نافع است لیکن مضر قولنج و مفاصل
مصلح او [illegible] و روغن زیت و سرکه است [illegible] گوشت او [illegible] بلغمی مزاج موافق [illegible] تخصیص در زمستان

حباری
طوی آن خاکستر

و بلاد

و بلاد سرد و سیر بعضی گفته اند که گوشت او نباید خورد چه غلیظ و دیر هضم است بهتر آنست که بعد از
ذبح گوشت او را دو روز نگه دارند و بعد از آن طبخ نمایند در سینه و رانهای او سیر و فلفل و ادویه حاره
کنند و واجبست که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده در حوصله او سنگی
یافت شود اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و در [illegible] ساعت قطع کنند و شکم بیند مادام که با او
است و اگر دل او را کسی بیند که خواب بسیار کند خوابش کم شود ارسطالیس در صفت بیضه او گفته که هر چه از او
نر بهم رسد موی سیاه کند و یکسال نرود و آنچه از ماده بهم رسیده سیاه نکند طریق معرفت این
دو نوع آنست که رشته در سوزن کنند و در بیضه در آرند اگر رشته سیاه شد بیضه نر است و الا
ماده اگر سنگدان او را خشک کنند با اندک نمک اندرانی صلایه کنند و اکتحال نمایند در ابتداء
نزول آب از چشم نافع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمرد که دخل اندک و خرج بسیار
داشته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از مشغولیت خالی نبود حرقوص بصاد و سین
هر دو آمده جانوریست که [illegible] زردی زند غالب رنگ او سیاه است با بال که دو بال زرد بر آرد
و بپرد زمخشری گفته که او جانوریست بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از گزیدن سگ است
[illegible] زنان عادت [illegible] چنانچه مورچه بعضی مردان دو بال بالطریق مورچه بیرون آرد بعضی گویند
که بعینه برغوث [illegible] دیگر گفته جانوریست [illegible] آورنده بطریق زنبور صاحب نیش و گزنده است

حرقوص

مثل ستر بازیانه و لهذا او را تازیانه زن کویند او را حرقوص کویند اکلش حرام است جهة آنکه از حشرات است
حوت ماهی و بترکی بالق کویند خواص و تعبیر وی در سمک بیاید قشیری کوید روزی سلیمان علی نبینا و علیه السلم
از حضرت باری التماس نمود که یکروز متکفل روزی جمیع آفریدها شود پس زمان طویل و طعام کثیر جمع نمود خدا عالم
از دریا ماهی فرستاد که همه آنها را یکلقمه نمود پس زیاده طلب نمود آن حضرت کفت دیکر چیزی نزد من باقی نماند پرسید
که هر روز اینمقدار طعام میخوری کفت نه امروز ثلث روزی خود خورده ام کرسنه ماندم کاش مرا ضیافت
نکردی امروز حق تعالی مرا روزی نداد مکر آنچه تو ضیافت نمایی صدق الله و ما من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها حوت الحیض حیوان بزرکیست در دریا که کشتی باز دارد چنانکه اهل کشتی بر هلاکت مشرف شوند
لته حیضی نزد او اندازند کریزان شود و لهذا او را حوت الحیض نامند و او فاطوس است که در باب
فا بیاید و چون زن حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند جهت آنکه چون خشک
سفید شود بخلاف خون ماهیان دیکر که سیاه شود اکر بوزن حبه از زهره او بینی مصروع سعوط نمایند شفا
یابد و این بتجربه رسیده اکر جکر او را خشک و صلایه نموده بر خون روان بپاشند باز دارد و اکر بر جراحت کنند
کوشت آرد اکرچه جراحت عظیم بود و این نیز مجربست کوشت میان لب او را اکر کسی بخاید تریاق باه
کند تعبیر دیدن در خواب خون حیض دلیل نکاح حرام و کنیز دروغ بود و اکر خود را حایض بیند کار
حرامی کند اکر زن با کار شیند شود دلیل اکر غسل کند غم وی زایل شود و اکر خود را مستحاضه بیند خون قطع شود دلیل کرد کناه

اوست و توبه بشکند و اکر حیکند بر توبه خود ثابت باشد و اکر مرد زن حایض بیند کارش وابسته بآن زن کردد
حوت موسی و یوشع ابو حامد اندلسی کفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبته از نسل ماهی که موسی و یوشع علیهما السلم
از و شام اول نموده بودند که چون ایشان نصف او را بطول خورده بودند و نصف دیکر چون یوشع علیه السلم
وضو ساخته بود آب وضوی وی برو چکیده بامر الله زنده شد از میان غرق بمیان دریا جسته برفت و او
ماهیست که طولش بیشتر از ذرعست قریب بیک شبر و عرضش یک شبر یک پهلوی او خار و استخوان است
پوست نازکی بر حشاء او کشیده شده و او را یک چشم و نصف سر باشد هر که او را بیند چون این صفات را مشاهده
نماید کمان برد که مکر میته است و نصف دیکر صحیح او را مبارک شمرند و باماکن بعیده هدیه برند و این محلی
که ماهی زنده شد مجمع البحرین است که در دریای فارس و روم بهم رسند و بعضی کویند دریای اردن و قلزم است
و بعضی دیکر کویند که دریای مغرب و زقاق است و حکمت در جمع نمودن موسی و خضر علیهما السلم در مجمع البحرین اجتماع
بحر و علم ظاهر و باطنست یعنی علم شریعت و حقیقت و الله اعلم ام حبین مثل ابن عرس جانوریست که او را
و سام ابرص کویند یعنی چلپاسه است و بخلقه حرباست سوای سینه او و بعضی کویند که ماده حرباست و این
حیوانیست بقدر کف دست شبیه بسوسمار سر او یعنی ابو زیاد کفته او را چهار دست و پاست یک بند از برق آبی چون
خواهند که صید وی کنند این فسون بخوانند ام حبین انشر بردیک ان الامیر ناظر الیک و ضارب
بسوط جنبیک پس او را امر انند تا بر روی غبار ظاهر شود و بهر دو پای را بسته و بالا و کم است تر

رنکست میکیرد که زیاتر از دوبال اول بود بعضی از آنها سرخ و بعضی زرد و کمال زرکت
چون صیادان او را بدینحال ببینند بحال خود وا کذارند کویند این صفات از عوایف است که
در باب عین بیاید بر اصح اکلش حرام و بعضی از عامه او را حلال میدانند حباحب بروزن
مداهد ولد الزنا و او حیوانیست مثل مکس دوبال دارد در شب روشن میشود کویا که آتش برافروخته است
و نیز اسم مرد بخیل است کویا او را نار ضعیف است که از روشنی مهمان شب روشن میشود باب هفتم در خاء
معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در خاء مفتوح خاز باز و خز باز اسم مکس دو اسم است یکی کرد اینده
جانوریست که از خر الزباب باشد هر کاه بمعنی کثیر الصوت دانیم ابو عبید کفته که کرچه صیدانی کفته مکسی است که دیدن
در بهار طیران نماید دلیل ارزانی سال باشد خشق ارسطاطالیس کفته که او مرغ بزرکیست که
در بلاد چین و بابل در کرمی باشد کسی او را زنده ندیده هیچ کس قدرت بر کرفتن او ندارد و از شان
اوست که چون رایحه زهر بمشام او رسد خیره شود و عرق کند و بی حس شود بعضی کویند که در موضع
که صیف و شتا باشد میباشد و در مواضع که صیف و شتا او نزدیک بیکدیکر است و حیوان
اختلافی ندارد نمیباشد زهر بسیار در راه او ریزند و چون بشم شم کند خیره کشته بیفتد و بمیرد و جثه
او را فرا کیرند و از استخوان او ظرفها سازند استخوان او چون رایحه سم شنود عرق کند متغیر استخوان
او سم اکر چیزی بود بار از و کریزانی شود هیچ وقت مار را نیابد خطاف بترکی قرلانقوچ کویند عربان

خطاف
قرلانقوچ

زوار الهند نیز نامند مسافت بعیده قطع کند تا خود را بجوار مردم رساند و در خانهای معمور از کل تازه
بعد از آنکه بجهاتو بر اکتاف باشد آشیان نهد در جایهای بلند دور از خطر و بجهت نهی کرد او را و نظر
با قوانی که در دست مردم است ندارد عصفور الجنة نامند یعنی کنجشک بهشت و بدینجهت او را دوست دارند
چه او با کل یکی و پشم اکتفا نماید و آب تر از هوا بر باید و لهذا او را خطاف نامند یعنی رباینده
و از عجایب کارهای او آنکه چشم او از محل خود در آید باز بجای خود برکرفته هیچکس ندیده که او بر چیزی بایستد
و بخورد و با آنکه با ماده خود جمع شود خفاش بعزت شب بره دشمن اوست بدین سبب چون بچه بیرون
آورد چند شاخ از کرفس در آشیان خود نهد تا بچهای او را نرنجاند و چون از کل آشیان سازد
کاه داخل کند و اکر کل نیابد خود را در آب اندازد پس در خاک غلطد تا بالهای او پر از کل شود
و خانه سازد و در آشیان خود زبل نکذارد و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود پاک نکه دارد و چون بچه او
بزرک شود اصحاب یرقان او را بزعفران رنک نمایند پس چون بچه خود را زرد بیند کمان برد که از شدت حرارت
چنین شده رود از زمین هند سنک یرقان بیارد و بآشیان اندازد و او سنکی کوچکیست که در او خطوط
سیاه و سرخ است و او معروف است و بحجر شتو در باب سین بیاید پس آن سنک را بردارند و بشویند
و آب وی بیاشامند بامر الله تعالی شفا یابند قشیری در آخر رساله خود در باب محبت آورده که
خطافی بر خطافه مراوده نمود او امتناع نمود خطاف کفت سخن مرا قبول نمیکنی اکر خواهم قبه سلیمان را در هم نوردم

باد این مکالمه را بسمع سلیمان علیه السلام رسانیدند آن حضرت او را طلبیده گفت چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی
گفت یا نبی الله عشاق را باقوال ایشان مؤاخذه نمایند فرمود که راست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر
سوره النحل آورده اند که چون آدم صفی علیه السلام از بهشت بیرون آمد از تنهائی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی
خطاف را مونس وی فرستاد و بر او لازم ساخت که در بیوت آشیانه سازد و از بنی آدم مفارقت نجوید
و با او چهار آیه از کتاب خدای تعالی بود و آن آیه لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا
متصدعا من خشیة الله تا آخر سوره حشر آواز خود را بنغمات کلمات العزیز الحکیم مترنم
و ممتد میسازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار آشیان سازد و در جبه از این نوع بسیار بود
کوچکتر از گنجشک باشد خاکستری رنگ که آنرا سمو مو خوانند در سینی بیاید نوع دیگر سبز رنگست
در پشتش بعضی علامت سرخی هست کوچکتر از دره که مسمی به بغا است در باب با گذشت اهل
مصر از جهت بیماری او خفرانا میدهند هر جا که مگسی و پروانه بینند بر چینند و بخورند و نوعی دیگر هست که
بالها دراز و باریک دارد که در کوهها مار گرد و بخورد و این نوع را نیز مسمی بسمو مو کنند در مسجد الحرام بسیار آشیان میکنند
در تحفه و ارباب نبی شیعه بعضی گمان برند که مگر این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را با او عذاب نمود
اکل جمیع انواعش حرام است چه حضرت مقدس نبوی از قتل او نهی نموده تخصیص آنهای را که در خانهها
جای گیرند عبد الله بن عمر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه نقل کرده که مکشید پرستوها را که بدرستی آواز او تسبیح است و مکشید خطاف را

جادک

چرا که چون بیت المقدس را خراب کردند گفت بارخدایا مرا بر دریا مسلط کن تا ایشان را بر دریا غرق کنم
از جمله خواص او آنکه اگر چشم او را بر رگوی بسته بر تختی بندند هر که بیرون نخوابد خواب نبرد و اگر خشک نموده بسایند
و بروغن خوشبو مطیب سازند بهر زنی که بمالند محبت ساقی گردد و اگر بروغن زیبق مخلوط ساخته در وقت زادن
ناف زن را مالند و مسح نمایند نفع عظیم بخشد خوردن دل او بعد از آنکه خشک کرده بسایند تهییج باه کند اگر زنان را
از جین او گوشت ستانند بشرطه که ندانند شهوتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا نمایند در دم ساکن شود هر گاه
با خلاط حادث شده باشد اگر آشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنان خورد که بدندانهای وی نخورده
یا سیاه نکند خوردن گوشت او بیخوابی آرد و در سر بعضی از آنها سنگ ریزه هست و چون یافت شود هر که با خود دارد
از شرور محفوظ ماند و نزد هر که رود حاجتش روا گردد و در مسئول او نمایند اسکندر رومی گفته که چون نخستین
وی را بگیرند وقتی که قمر زاید النور باشد شکم وی را بشکافند دو سنگ درو یابند یکی سفید که اگر بر مصروع یا معقود
آویزند شفا یابند دیگر سرخ که اگر بر عسر البول آویزند نجات یابد و باشد که این دو سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع
مدور اگر این دو سنگ بر کبوتر گوساله گذاشته بر صاحب سکوی آویزند شفا یابند و این دو سنگ در بچه خطاف نفع خا
ماهست دریای سبز تیره باشد که او را دو بال سیاه بر پشت است از آب بر آید و در هوا پرد و باز بدریا عود کند خنفسا
سرگین گردان و بترکی دوزان قوردی نامند جانوری سیاهی است از جعل کوچکتر پشتش طولانی بود و میانه
او و عقرب صداقتی و دوستی است لهذا اهل مدینه شیر لوه او را جاریة العقرب خوانند یعنی کنیز عقرب و این چند نوع است

خبر ورن خوب
تحبب زن
تهییج باه
تسکین شهوت زن
رفع صداع
سیاهی موی
بیخوابی
محفوظ از شرور
روا شدن حاجت
شفای مصروع
و گشادن معقود
خنفسا
سرگین گردان

یکی جعل دیگر جار قبان و دیگر خنطب و این هر که گذشت و دیگر خنفسا که مشهور بکثرة القسوة است و لهذا
او را فسفسلو نامند عربان گویند الخنفسا اذا تحرکت فسّت یعنی تا جنبیده این بوی بد از وی
ظاهر شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که شخصی را نظر بر خنفسا افتاد گفت آیا چه حکمت در خلقت وی بوده
صورتش نامطبوع و بوی ناخوشش بعد از تکلم بدین کلام بانجام حق سبحانه و تعالی او را بجراحتی مبتلا کرد که جمیع اطبا
از معالجه او عاجز آمدند پس آن مرد در بیرون دروازه شهر مقام کرده روزی آواز طبیبی از آنجا که از آن مسجد آید گفت بیارید
او را تا بحال وی نظر کنم گفتند او را بیرون علاج خواهی و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه او عاجز آمده اند گفت
البته بیارید او را چون حاضر شد جراحتش بوی نمودند خنفسا طلبید حاضران خنده کردند و مرد علیل را بخاطر رسید
که روزی استهزا بر خلقت خنفسا کرده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد که این مرد ما صاحب بصر میبینیم
پس خنفسا حاضر ساختند او را سوخته خاکسترش را بر جراحت پاشید بامر الله در حال شفا یافت پس آن مرد گفت که
خدای تبارک و تعالی خواست که مرا بشناساند که مخلوقات احسن و اعز اند و روایت اکلش حرمت است حبابی حرام اکرا
سر خنفسا بیش را در برج کبوتر گذارند کبوتر بسیار جمع شوند اکحال برطوبتی که در جوف است تجدید نظر و جلاء بصر نماید و بر درده چشم
زایل کند و بیاض هم اورا در سبیل انفی عظیم بخشد و اگر در موضعی بر کب ضمار بخور کنند خنفسها گریزان شوند و اگر یکی از آنها را
بر گزیده عقرب گذارند شفا دهد و اگر کسی بلجنجر اورا بجوزد و مطلع شود تا بجوف او رسد در حال بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
حرمت زن صاحب کتابی است و اگر رای مرد بود خدمت اشرار کند و باشد که دلیل دشمن بود فصل دوم در خا مکسوره

خوب شدن جراحت
جمعیت کبوتر
تجدید نظر و جلاء بصر
رفع ورم
بیاض چشم
شفای عقرب گزیده

خنزیر

خنزیر خوک است بترکی تنغوز

خنزیر خوک و بترکی طنغوز گویند صفات بهایم و سباع هر دو در وی موجود است از سبعیت دندان گرفتن
و ربودن و مردار خواری و درندگی و از بهیمیت سم و علف خوردن و در شهوت بمرتبه حریص است که ماده
در چرا باشد و نر در پشت چند میل راه چرا در چرا باشد و ماده پشتش پای نماید کسی که این معنی یافته گمان برد که مگر
از جمله دواب نوعی است که شش پای دارد و باشد که دو نر از وی بر سر یک ماده نزاع کنند تا یکی هلاک شود
چون وقت هیجان شود خوکان سرها به پیش انداخته و دمها بجنبانند و آوازها متغیر سازند و باشد
که یک ماده خوک از یک مرتبه که نر بر وی جهد بیست بچه آرد و چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده چون شش ماهه شود
بار گیرد و بعد از پانزده سالگی دیگر نزاید دندان خوک از همه دندانهای حیوانات تیزتر بود که شمشیر بران نیز
حد السنان ببرد و دندانهای پیش از زیر و زبر چنان دراز شود که بیکدیگر گذرد و اکل باز ماند و از
جوع بمیرد و چون سگ را بدندان گیرد موی سگ بریزد و بر عکس حیات و عقارب چون زهر آنها در وی اثر
نکند از روباه ترسناکتر بود و چون سه روز گرسنه ماند دو روز دیگر خوری خورد فربه شود علمای نصاری بعوم
چنین کنند و چون بیمار شود سرطان خورده به شود اگر او را محکم بر چاری بندند چون حمار بر او بول کند خوک
بمیرد و چون بچه او را در آید در حال بمیرد گوشت او گوشت چسبیده است مثل انسان بخلاف سایر حیوانات
وحشی و اگر ایام شود محبول تا ادیب نکند بعض کلام حکما علم لحم او حرام لقوله تعالی حرمت
علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر خوردن جگر او از دیگر جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورند

گزیدن جانوران

نفع فالج و قولنج و دفع عفونت

کس زده شدن

فالج و قولنج را نافع آید و دفع عفونت صحت دهد اگر زهره او بر بینی مربوط ریزند از زهر جانب قطره رود و کشاده گردد و اگر خشک کرده بر بواسیر نهند به کند مرد و لت اگر صاحب فواق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر ماء باد مد سنگ مثانه را آب کند و اگر بعسل و سرکه مخلوط ساخته بر سر طلا نمایند جراحات به کند اگر بر بیخ درخت انار ترش ریزند مبدل با انار شیرین گردد مالیدن و آشامیدن سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بواسیر را شفا دهد و اگر صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل شود پاشنه او را اگر کوفته و صلایه کرده بعسل و سرکه معجون نموده کسی که درد شکم و نفخ معده و روده داشته باشد بوزن یک مثقال آشامد نفع عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و افلاس و مال حرام و دیدن ماده او دلیل زیاده شدن نسل و کثرت اکثر رسیدن ضرر از وی دلیل نکبت و ضرر از نصرانی یا دشمن قوی ملعون که نزد مصایب جزع بسیار کند سواری او رسیدن مال و غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن به تنگی و خواری و شستن و مال حرام اگر بیند که مثل او راه رود و خرخر نمود کرده و مالک شدن او دلیل غم و اهلی او دلیل ارزانی اگر مسافر بود بیند دلیل باران و سرما بود و چرانیدن او دلیل حکومت بر یهود و نصاری اگر بیند که زن او خوک گردیده دلیل طلاق او است چه لحم بود حرام است مرد ترسا این بیست آمده گفت در خواب دیدم که قلاده‌ها در گردن خوکان می آویزم گفت البته بنا اهل تعلیم علوم مینمایی فصل ششم در خاء معجمه خفاش شب پره شبکور شب‌بازه نیز نامند از جهت ضعیف و صور بصر طاقت نماید بزرگ او را وطواط و کوچک

ربع بواسیر
ربع فواق
ربع سنگ شدن
زخم شدن جراحات
شیرین شدن
انار ترش
ربع بواسیر
ربع تب ربع
ربع درد شکم و نفخ معده و روده

خفاش
شب پره

اورا خفاش نامند در روشنی ماه و روز نبیند قریب بغروب شمس بطیران آید چه در آن وقت نور بود نه ظلمت و وقت هیجان لحم البقه است که قوت خود کند و در شب و روز ابر و هوا صاف نبیند و اعمش ضد اوست که در روز بیند و شب نبیند و اعشی ضعف بصر است بسیلان اشک و خفاش از جنس طیور نیست چه او را پستان و دو گوش و دندانها و خصیتین و منقار او را باشد حیض و طهر بیند مثل انسان خنده کند و مثل چهارپای بول کند و بچه خود شیر دهد و او را پر نباشد بعضی مفسرین گفته‌اند که او چون مصنوع مخلوق است یعنی عیسی علیه السلام لهذا چون این صنعت خالق است سایر جهت مغلوب سایر طیور باشد چه مرغ گوشت خورد او را خورد و آنچه گوشت نخورد او را آمیک شد بدین سبب در غیر شب او را نتوان دید و هب گوید تا نظر مردم بر او باشد چه پرد و چون از نظر غایب گردد بیفتد تا فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود و بدانند قدرت کامله قادر عزیز را گویند بجهت آن طلب خفاش از عیسی نمودند که از اعجب طیور است از گوشت و خون است بی پر شدید الطیران است و ترتیب و مکس را بهم شکند و بجوزد و بعضی میوه‌ها اکل نماید مع هذا بیشتر از حمار و حشی و کرکس عمر کند ماده او میان سه و هفت بچه کند زاد کثیر الجماع بود و در میان حیوانات سوای او و میمون و انسان هیچ حیوانی بچه خود بر ندارد و چون بچه خود بردارد دو روز بر بال نگه دارد و باشد که از کمال تعلق بر سینه خود چسباند و در حین طیران بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار بدو خورد بمیرد و نزد و اکراد او را گویند اطرق کرا یعنی سر بر پیش انداز و فرود آی زیرا چه بدین جهت او را بحماقت وصف کنند

اکلش حرام و قتلش حرام چه او نیز مثل پرستوک و حسنی تخریب بیت المقدس گفت یا رب مرا بر دریا مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله خواطر و اگر سر او را در لانه میان ماکیان گذارند هرگز بروند نخوابد و اگر در ظرف مس یا آهن طبخ نموده روغن زیتی مخلوط سازند و مکرر آب اندازند تا مجرا شود پس این روغن صاف نموده بر صاحب قرحه کهنه و فالج کهنه و ارتعاش و ورم و بی حسی بمالند شفا یابد و این تجربه رسیده که در هر خانه که او را بر سر دل او را و دهان او را نگاه دارند بگریزند مار و عقرب گریزان شود و در آن خانه دیگر نشاید در زمان هیجان او دل وی بر ان نهاد آوازی تیج باه کند هرگه گردن او را با خود دارد از گزیدن عقرب ایمن گردد و اگر زهره او را بر فرج زن عسیر الولاده بمالند در حال سهولت وضع حملش شود اگر سر او را بر زنی که خون از وی بسیار آید بخور دهد خون وی قطع شود و مرتفع گردد و اگر خفاش را بشیر راهب نهند و بر قضیب مالند از تقطیر البول ایمن گردد اگر صاحب فالج شوربای او آشامد صحت یابد اگر سرگین او را بر قوبا یمین کنند بمالند از بیخ برکند و هر که موی را برکند و ارسال خون بر آنجا بمالد دیگر موی نروید اگر بر پستانها کودکان قبل از بلوغ بمالند دیگر موی نروید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد از طایفه دوستی کننده که دلیل بطالت و خوف است اگر زن حامله بیند دلیل کراهت ولادت است بجهت مسافر برات است و اگر بیند که بخانه او داخل شد دلیل خرابی آن منزل بود دیدن ماده او دلیل زن ساحره است و بعضی دیدن خفاش را دلیل همه تنها و نیاز انند کلاه بی کس و بی کس

از ایشان باشد خلد برون جعل موش کور و ترکی کور سیچان و بعضی گویند جانوری است که پیش خود بیند بموی از سوراخ خود در آید و دهن کشاید و بایستد تا مگس میان دو لب و اطراف دهن او جمع شوند پس لبها بهم آرد و همه را فرو برد از مطولات هر حیوانی را دو چشم است مگر خلد را که چشم نیست حق سبحانه و تعالی عوض بینایی بوی شنوایی بمرتبه عطا کرده که از مسافت بعیده اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدای کننده زمین را کور کند و چون خواهند که او را صید کنند ملحی در سوراخ او گذارند بیرون آید تا او را بگیرند از طبع اوست که از بوی خوش گریزد و به بوی پیاز و گندنا عشق بازی نماید و باشد که به سبب این دو چیز او را صید کنند بعضی از اهل تفسیر گویند که او از جنس حیوانیست که مأرب خراب کرد و آن چنان بود که قوم سبا را دو باغستان بود که جمعی و ارایشان میشد یکی از جانب یمین و یکی از طرف شمال این دو مستغرق نعم الکریه بودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود کلوا من رزق ربکم و اشکروا له یعنی بخورید روزی پروردگار خود را و شکر او بجای آورید ایشان را شهر پاکیزه بود که در او ترش و کیک و مگس و مار و عقرب و سایر موذیات نبود مردم غریب که وارد آنجا میشدند آنچه از شپش و غیره در رخت او بود میمرد و چون کسی داخل باغستان ایشان میشد اگر زنبیل در حین عبور بر سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشد بی آنکه دستی بآنها رسانند حق سبحانه و تعالی سیزده پیغمبر بر آن قوم بجهت فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هر چند انبیا تخویف و انذار نمودند نعم اکثر ایشان کردند فایده نبخشید باسیر دلها سود کنند و عظه

زود جنج آهنینی بر سنگ ابا و امتناع شعار رو نمار خود نحم کنند خدای را هیچ تغیر بر خود نمیدانم ایشان را سدی
بود که بلقیس در حینی حیات و پادشاهی خود بسته بود و در زیر آن سد برکه ساخته که دوازده جا آب بیرون می آمد
بعد از انهار که متعلق ایشان بود و بعد از انزوا سلیمان علیه السلام بلقیس ایشان مدتی در نعمت و ثروت بودند پس طغیان
و کفران ایشان از حد متجاوز گشته حق سبحانه و تعالی موشی تیز دندان با عظم مسلط گردانید تا آن سد را از بیخ
کنده سیل عظیم آمده اشجار را از اطوار قلع نموده اراضی ایشان را خراب کرد ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم
کهانت گمان برده بودند که موشی تخریب سد ایشان نماید و اهل اندر و هر سوراخ موشی که گربه نگاه داشته بودند
چون وقت عذاب آن قوم رسید طرب بسیار حق سبحانه و تعالی موشی سرخ [illegible] که گفتند ستاد که از هیبت او
جمع گربها سوراخ موشان گریختند پس آن موش کور رخنه عظیم در سد ایشان نمود که از آن رخنه سیل
داخل باغستان و خانها شده جمیع اشجار و اموال ایشان غرق که خانها را برابر زمین نمود گویند که موشی
مذکور را انیاب و مخالب از حدید بود و عمرو در خواب دید که رخنه عظیم در سد ایشان شده چون صبح شد آن رخنه را
بجانب سد رفته موشی دید که بچنگال آهنینی رخنه در سد مینماید برگشته زن و فرزندان جمع و از بردن
بدان هیبات بیرون ایشان نمود چون برگشته گفت ببینید آنچه من دیدم گفتند آری گفت بدانید که این کار
خدایست که ما علاج نتوانیم اما مرا حیله در دفع آن بخاطر رسیده اول بهم که خدای تعالی رخصت
هلاک این قوم داده باشد پس رفت گربه را گرفته نزد موشی برده موش بحفره مشغول بود اقبال نکرد

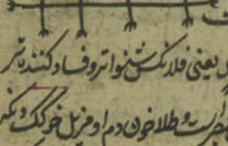
نکرد

نکرد اما چون گربه موش را دیده روی بگریز نهاد عمرو با اولاد خود گفت چاره کار خود بجویید گفتند چه
چاره کنیم گفت بدرستی که مرا بجهت حیله بخاطر رسیده گفتند بگو آنچه خواهی پس با اصغر اولاد خود گفت
فردا که من در مجلس قوم نشینم و هر کس بمرتبه خود قرار گیرد و ترا امر نمایم تغافل نمای چون ترا دشنام
دهم برخیز سیلی بر صورت من زن پس با اولاد دیگر گفت چون این چنین کند شما هیچ مگویید من در آن
وقت قسم یاد کنم بقسمی که کفاره نداشته باشد که اگر خلاف قسم نمایم که بعد از این در میان قوم اقامت
نکنم که اصغر اولاد من با من چنین بی ادبی کند هیچ یک او را عیب و عار نکنند اولاد گفتند سمعاً و طاعةً
چنین کنیم روز دیگر که عقد جلسا انتظام پذیرفت عمرو اصغر اولاد را گفت برخیز فلان کار بکن او بجز
پدر استقبال ننموده تغافل کرد اینقدر عمرو وی را دشنام داد و برخواست و سیلی بر پدر زد اولاد او دیگر
سر پایین انداخته هیچ نگفتند قوم از جرات و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون
چنین دیدند هیچ حرف نزدند پس عمرو گفت اصغر اولاد مرا سیلی زده شما هیچ نگفتید و بکله
ساکت گشته در میان انجمن شما قومی اقامت نمیتوان نمود پس قسم خورد بقسمی که او را هیچ کفاره
نباشد که اگر از میان ایشان بیرون نرود قوم برخاسته عذرها خواستند که ما را گمان نبود
که اولاد تو منع او نکنند و لهذا سبقت در منع ننمودیم عمرو گفت الحال چاره نیست بغیر
اگر بیرون روم چه چنین قسم از من صادر شده علاج واقعه پس از وقوع بکار نیاید در منع سود ندارد چو رفت کار از دست

پس اظهار بیع املاک خود نمود قوم برغبت تمام املاک وی بخریدند پس عمرو احمال و اثقال
و عیال و اطفال خود را بار نموده از مواضع ایشان بمحل دیگر نقل نمود پس اندک زمانی نگذشت
که موش کور رخنه در سد مذکور کرده سیل آمده دواب و انعام و اموال ایشان را برد و خانهای ایشان را
خراب کرده چنانکه کلام ملک علام بدین معنی ناطق است که فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ یعنی فرستادیم
بر ایشان سیل عرم جمعی گویند که عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت آن نداشته باشد
اما مارب بسکون همزه اسم قصر یا لقب پادشاه شهر سبا است چنانکه تبع ملوک یمن است مسعودی
و سهیلی گفته اند بانی سد سبا بن یشجب بود و هفتاد رود بجانب آن سد جاری کرد و سبا قبل
از اتمام وی رحلت نموده ملوک حمیر با تمام رسانیدند گفته که سبا اول کسیست از ملوک یمن که تاج
پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان است مسعودی گفته که لقمان بن عاد بانی او
بود و یک فرسخ ساخته بود خدای تعالی بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق ساخت قصه ایشان در
جهان شایع گردید از جمله ادعیه و اشکالی که دافع آن خلدیست که در دواب می افتد این
دعاست که بر گوش چپ آن بباید آویخت که یا خلد سلیمان بن داود ذکر عزرائیل
عن وسطک و ذکر جبرئیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل
علی بطنک لا تدب و لا تسعی الا ابیس کعبا کما یبس لبن الدجاجه و قرن

الحمار

الحمار بقدرة العزیز القهار هذا قول جبرئیل و میکائیل و ملائکة الله المقربین الذین
لا یاکلون و لا یشربون الا بذکر الله هم یعیشون اصبا [illegible] ایبس ایها
الخلد من دابة فلان بن فلان و [illegible] من هذه الدابة بقدرة من یری و لا یری و یسئلونک
عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا
و لا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم
موتوا فماتوا کذلک یموت الخلد من دابة فلان بن فلان و من هذه الدابة



[illegible]

بدانکه اکل او حرام است جهت آنکه از انواع موش است
عربان در امثال خود گویند فلان اسمع و افسد من خلد یعنی فلان کس شنواتر و فاسد کننده تر
از خلد است از جمله خواص او آنکه اکتحال خون او شافی بجربست و طلا خون دم او مزیل خوک و [illegible]
داشتن لب بالا او مزیل تب ربع کسی که بریان او کند و خورد بهر خبر عالم گردد اگر موش او با روغن گل در شیشه کرده
و از آن روغن گرفته بر جرب و گر و [illegible] مالند شفا دهد بعضی گمان برده اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده با
آب تر نمایند و بر نقرس مالند شفا یابد و اگر خلد را در سه رطل آب فرو برند هر کسی که از آن آب بیاشامد
بهر علمی بسیار بی بیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن زکریا گفته که او را در سه رطل آب فرو برده گذارند تا مادامی که تر است و او را [illegible]

خواص موش کور
[illegible]
شفاء جرب
شفاء نقرس

نمایند
نموده استخوان و رجع اکنند باقی را در دیگ کنند با لبان و کبریت و نفت سته از هر یک چهار درهم بر او اضافه
تا آنکه مثل طلا کفت و در شیشه گذارند هر که از و بیاشامد اللوق نماید و در آن وقتی که شمس ما بین اول حمل و اول اسد باشد
مستعمل وی از و بتوسط و چربها اجتناب نماید و پاک و با تقوی و روز جلوه هر که این عمل بجای آرد [illegible]
و از نصیب هر علم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیت و اختفاء و ضیق مسلک است
و باشد که دلیل جدّه جمع بود بجهت کسی که حکایت از ما شنوانی کند اگر با چیزی در بار بیند ور آید
و اگر در کشت بیند در بهشت آید **باب بیستم در دال و در آن چند فصل فصل اوّل در دال مفتوحه دابّه** جنبنده از هر
حیوان این بحسب لغت است اما بحسب اصطلاح مختص است بچهار پا دارد و بر بسیار اطلاق میکنند
و بعض طیور را داخل دوابّ اند استدلال بدین آیه کنند که وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ
بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم و بعضی این استدلال را رد کرده اند بدین آیه که وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا چه طیر نیز بر روی زمین کار میکند
علی بن ربیعه گوید که نزد علی ابن ابی طالب علیه السلام بودم که مرکب آن حضرت را آوردند که سوار شود چون
پای مبارک را در رکاب نهاد گفت بسم الله و چون بر پشت مرکب قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه
الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت بگفت
پس تبسم نمودی از وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا چنین کرد که من کردم پرسیدند که یا رسول الله از چه سبب خنده کردی فرمود

که خدای

که خدای تعالی تعجب مینماید وقتی که بنده بگوید خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست ابن عباس
از حضرت مقدس نبوی نقل نموده که آن حضرت فرموده که چون کسی بر مرکب سوار شود و نام خدای نبرد شیطان ردیف
او شود گوید که غناکن اگر او را آواز نباشد گوید آرزوی غناکن ای همیشه غنا کند تا فرود آید ابی درداء
از رسول خدا نقل نموده که آن حضرت فرموده هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم سبحان الله من لیس له سمی
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین والحمد لله رب العالمین وصلی الله
علی محمد وآله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست گوید مبارک باد تو را ای مؤمن که پشت مرا سبک ساختی
و فرمان پروردگار خود بردی و حاجت خود برآوردی اما دابة الارض که از علامات قیامت است
بعضی گویند حیوانیست که طول او شصت گز است صاحب قوایم در شب جمعه از کوه صفا بیرون آید و مردم بجانب
منا روند و بعضی گویند که از حجر بیرون آید و بعضی گمان کنند که از طایف آید عصای موسی و خاتم سلیمان
با وی باشد بعصا پیشانی کفار را بکوبد و بخاتم پیشانی مؤمنان نقش نماید پس مردم بعد از این یکدیگر را بنام
نخوانند بلکه گویند یا مؤمن و یا کافر در تفسیر اهل بیت آمده که دابه علی ابن ابی طالب است علیه السلام
که در حین ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله الملک المنان رجعت نماید و جمعی را نیز حق سبحانه و تعالی
که زیادتی ایمان و غلبه کفر داشته اند در آن روز زنده نماید و آیه وافی هدایه و یوم نحشر من کل امة فوجا موید این قول است

دلق
دیک خروس
محفوظ بودن خانه از دزد
برآمدن حاجات

دلق دله فارسی معربست جانوریست شبیه بگربه و بعضی اوقات جانوران بدزدد
و خون آن را [illegible] و بعضی گویند حیوانیست چون ببرج کبوتران درآید یکی از آنها را زنده نگذارد و اگر چشم
راست او بر صاحب تب ربع آویزند تب ربع را زایل کند اگر چشم چپ آویزند بار تب عود
کند اگر پیه او را در برج کبوتران بخور کنند همه آنها گریزان شوند طلا پیه او بر داغ [illegible]
که آدمی را از خوردن [illegible] عارض شده باشد اگر نیم دانگ از خون او در گوش مصروع چکانند
نافع آید اگر صاحب قولنج و بواسیر بر پوست او نشیند نافع آید **فصل دوم در دال مکسوره دیک** خروس
کنیت او ابو الیقظان است یعنی بیدار و از شان اوست که بر زن خود مهربان نیست و بیک زوجه
الفت نگیرد و ساعات مطلوبه در یابد و چون از سر دیوار بزیر آید بخانه صاحب خود راه نیابد تا
نگیرند و بعد از آن پی در پی بخوانند و چون خروسی در مکانی باشد خروسان غریب که بدان مکان آیند
تا همه آنها را دخول کنند اهل تجربه گویند که خروس سفید صاحب دو تاج در هر مکان که باشد آن خانه از دزد
و غیره محفوظ مانند و ذبح کننده او دائم در نکبت باشد در حدیث آمده که چون آواز خروس شنوید حاجات
خود از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گویید و در تاریخ اصفهانی
آورده که از حضرت مقدس نبوی مرویست که خدای تبارک و تعالی خروس سفید بقدرت خود خلق
کرده که بالهای او منقش و مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید و یک بال او در مشرق و یکی در مغرب سر او در زیر عرش

و پاهای او

و پاهای او در هوا چنان اذان گوید آواز او را همه اهل آسمانها و زمین هر که هست بشنوند مگر جن
و انس در آن وقت خروسان زمین اجابت کنند و باواز آیند چون قیامت نزدیک شود خطاب
رب الارباب در رسد که بالهای خود فراهم آور و آواز خود بکش داری پس اهل سموات و ارض و جن و آدمیان
همه بدانند که قیامت نزدیک شده و در روایت دیگر از جابر و غیره از آن حضرت منقولست که بدرستی که
خدای را خروسیست سر او در زیر عرش و هر دو پای او در اقصای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح
نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و گوید سبوح قدوس و در روایت دیگر سبحان الملک القدوس
ربنا الرحمن الملک لا اله غیره گوید ثعلبی از حضرت مقدس نبوی در تفسیر خود آورده که خدای تعالی
سه آواز را دوست دارد آواز خروس و قاری قرآن و استغفار کنندگان در سحرها و در حدیث دیگر
آمده که آن حضرت فرموده که خروس سفید صاحب تاج دوست من و دوست دوست من جبرئیل که نگه میدارد آن خانه را با شانزده
خانه دیگر از همسایگان و در اخبار آمده که آن حضرت را خروسی سفید دو تاج بود و صحابه بجهت خبر وقت نماز خروس
با خود میبردند تا محافظت اوقات نماز نماید و نیز وارد شده که خروس را دشنام مدهید که شما را بجهت نماز بیدار میکند
اکلش حلال گوشت وی گرم و خشک است باعتدال نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج پیر است بتخصیص در زمستان
و مسهل و نافع مفاصل و رعشه است اما گوشت خروس بچه موافق جمیع امزجه است مالیدن خون و مغز او بر گزیده
جانوران شفاست اگر تاج و [illegible] او را [illegible] بمالند دیگر صدا نکند اکتحال خون او در زیر پلک [illegible] چشم است اگر تاج

صدا نکردن خروس

او بسوزانند و کسی که در فراش بول کند بنوشانند نافع بود اگر پر و راز او را در قفسی که بر مرغ جهد بکشند
و در مجرای آب حمام گذارند هر که از آن آب غسل کند او را نعوظ واقع شود در کنار بال او دو استخوانست و اگر
صاحب تب ربع بندند تب وی زایل شود اگر بر چهارپا بندند تب وی زایل شود اگر بر چهارپا بندند قوة او بیشی
او زیاده شود اگر زنی که بار نگیرد خصیتین ربال که ماه ریزه و در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جمع
بار گیرد و اگر در کاغذی گذارند و در بازو بندند قوة نعوظ و باه زیاد کند و چندان که خواهد جماع کند
تا تنگ آید ساکن نشود و اگر زاج سفید و سیخ الجهت دیوانه بخور کنند نفع عظیم بخشد اگر زهره او را با
میش مخلوط ساخته بنا بشاشند ولی نافع نیفشانند زایل کند اگر خون او را با عسل مخلوط ساخته
بر آتش کرم بخور بر قضیب بمالند قوة باه و نعوظ دهد اگر خصیه او را بر خروس جنگی ببندند از هیچ خروس
نگریزد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خطیب و قاری و مؤذن و مطرب و شخصی که امر بمعروف کند و خود
عمل کند چه مذکر صالح و خود غیر مصلیست و باشد که دلیل مرد کثیر النکاح و مردم کریم و قانع باشد
با مزاح و قصص و حفظ و عالم که در مشقتها بسیار افتد یا دلیل صاحب خانه یا مملوک یا مجارب و بدین قبیل
خروس آید بعضی از او وقت و دلیل عدم اجابة مؤذن است که بیند در ... او مصاحب با علمای مردی نزد ابن سیرین آمد
گفت دیدم که خروس بخانه من آمد و چند دانه جو برچید گفت چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از
چند یوم آمد و بیامد و گفت بساط مرا از بام و در دیده گفت مؤذن ببر چون تحقیق کردند چنین بود

دیگر

رفع بول در فراش
بجهة نعوظ
رفع تب ربع و چارپا
قوة چارپا
بار گرفتن زنان
قوة نعوظ چندان که خواهد جماع کند تا تنگ آید ساکن نشود
بجهة دیوانه
رفع انثیان
قوة باه و نعوظ
نگریختن خروس از خروس

دیگری گفته در خواب بدیدم که خروس در خانه فلان شخص فریاد میکرد ابن سیرین گفت شخصی و چهار روز دیگر صاحب
آن خانه بمیرد و بعد دیگری که عم ... است شخصی دیگر گفت دیدم که خروس را سه بار آنه گفت سه روز از
عمر تو باقی مانده چنین بود اما دیک الجن یعنی خروس جن جانوریست در باغها و بستانها یافت شود
اگر او را اگر قبه در سر اندازند یا بمیرد در پس میان کوزه ... گذارند را بگیرند و در خانه دفن نمایند
ارضه و سوسه از آن خانه برطرف شود فصل سیم در دال مضموم دب خرسی و بترکی آیو نامند خانه
در غارها کرده و در زمستان در اصل خانه شود و بیرون نیاید تا هوا خوش نگردد و چون گرسنه شود دست و پای
خود بمکد جوع او زایل شود و در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته باشد مختلف الطبع باشد هر آنچه
سباع و بهایم خورد و چون از گوشت و علف اکل و جر نماید چون وقت مباشرت این
شود هر یک از آنها ماده خود را بگوشه تنها و خلوت برد و بر زمین خوابانید و جماع کند ماده او بچه
گوشتی زاید که اعضای او متمیز نباشد پس او را از موضع بموضعی نقل نماید از ترس موران پیچانکه او
چنانچه در جهیز در باب جیم مذکور شد پس سفید اعضاء او متمیز گردد ... و ولادت او در غایت صعوبت بود
و باشد که در آن حال بمیرد و چون رو بطرف بنات النعش کند بسهولت وضع حمل شود و زعم جمعی آنکه
از دهن زاید و ناقص الخلقه باشد و از شوق بمکد تر و هم جماع ... باشد که از شدت شهوت آدمی را بخود
خواند چون در مکان فربه شود چهار روز ... نگذرد از آن موضع حرکت نکند و بعد از آن آهسته حرکت آید تا راه رود

دب
خرس آیو

و چون بسیار رسد بر سر خسان آید و در طبع او زیرکیست قبول تادیب نماید اما اطاعت معلم نکند مگر
بعنف و ضرب الکل او حرام از جمله خواص آن آنکه اگر دندان او را در زیر زنان اندازند بکودکی ... ببندند
دندان بسهولت بیرون آرد طلا ... او مزیل برص است اگر چشم راست او را در خرقه پیچیده بر بازو ببندند
از شر سباع ایمن گشته از درنده نترسد اگر صاحب تب ربع آویزند تب وی مفارقت کند
الکحال زهره او با عسل و آب زیاج مزیل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی را
برویاند و اگر بر پلکی که موی زاید دارد بعد از آنکه موی بکنند طلا کنند دیگر موی نروید طلا
گداخته او بر کودکی اماله نمایند از زهر برهد اگر بر موضع باسور مالند شفا یابد اگر ریه او را بر بنگ مالند دیوانه شود
اگر پاره از پوست او خشک بخور طفل آویزند از خواب نترسد تعبیر دیدن او در خواب دلیل ... و نکبت
و فتنه و مکر و خدیعه باشد که دلیل زن ثقیل البدن و حشی المنظر صاحب لهو و لعب و طرب و باشد که دلیل
اسیر و بند و زندان و یا دشمنی احمق و دزد و مخنث بود اگر ببیند که خرسی ماده سوار شده ولایت
دنبیه بتصرف وی در آید اگر از اهل ولایت باشد و اگر غم و حزنی روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر
کند و برگرده بمکان خود دراج مرغیست ترکان تراج گویند مرغ مبارک کثیر النتاج است فصل بهار
و گویند شکر رسد کار است بر دوام نغمهای صوت او مشتملست بر کلمات پاکیزه در هوای بهار وقت وزیدن
باد شمال و هوا صاف خود را پاکیزه و مطیب ساخته بر بال برفشاند در طیران آید و در وقت باد جنوب حال او بد

رفع ... دب
بیرون آمدن دندان کودک بسهولت
رفع ورم ... شدن
رفع تب ربع
رفع داء الثعلب
نترسیدن طفل از خواب

ضاح

چنانچه بر اطراف گردن او خط سیاه که ظاهر و باطن هر دو بال او خاکستر رنگ بخلقت قطا که سنگ خوارة است اما الطف
از وی بود نر او را حیقطان نامند سیبویه از طیور عراق گفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده و چرا که بچهای
خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و در زمستان او که در یک موضع بیضه خود نهد نر او بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید
تا که مکان او را ندانند نر او با ماده جمع نشود مگر در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود اما فربه نشود اکل
حلال چه او از انواع کبوتر است گوشت او از گوشت فاخته احسن و الطف است اکل او مغز و فهم زیاد کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مال و زن و مملوک است پس اگر او را مالک شود یا نزد خود ببیند مالک مال و زن گردد یا تزویج
نماید یا مملوکی بتصرف آرد دلدل خارپشت بزرگ یا نوعی از وی ترکان کرپی نامند جاحظ گفته فرق میان
وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و گاومیش است در بلاد شام و عرب و عراق و سلخه بسیار بود و بچه
روباه با او ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به پشت ماده چسبیده پنج بیضه گذارد اگرچه در حقیقت بیضه نیست لیکن
شبیه به بیضه باشد مشابه گوشت چیزی بود خانه خود را یکی در بطرف جنوب گذارد و در دیگر بطرف شمال از
هر دری که باد وزد مسدود کند چون چیزی ببیند که مکروه وی بود منقبض شود خارهای او بیرون آید مثل تیر برهنه
بر آن بهر که رسد مجروح کند خاری که در پشت اوست موی او بود در کمال درشتی و کثرة ببوست اکل او حرام
در مثل گویند فلان اسمع من دلدل یعنی فلان شنواتر از دلدل است بدانکه دلدل بمعنی حرکت و اضطراب
آمده بدین سبب که استری که متوقف بحضرت مقدس نبوی هدیه فرستاده بودند دلدل گفتندی و او استر سفیدی بود

دراج
تعبیر دیدن دراج
دلدل
خارپشت بزرگ

در کمال عشق او را بحضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نجیبند اما خواص و تعبیر او در باب قاف در ذکر قنفذ بیاید
دُلفین جانوریست در دریا غریق را نجات دهد و به پشت اعانت او کند تا بساحل رساند جوهری گوید
بجاوسی آورده بعضی گویند خوک بحریست در اواخر رود نیل بسیار بود از دریای شور بدانجا افتد بصیغه
چنگی پر باد می باشد و لهذا النفس نند چون بر غریق نظر یابد بهمت دفع او کند تا بساحل رساند و نجات
دهد و هیچ کس را نرنجاند و ماهی نخورد و چون بر روی آب ظاهر شود گویا میتی است و از و بچه متولد شود
و شیر دهد و بچهها خود را هر جا که رود همراه برد و مادر با بستان نزاید و با آدمی انس گیرد خاصه
بکودکان اگر یکی از و صید کنند یعنی بسیار جمع شوند تا جنگ کنند و چون زنی مادر کوی او را بکشد
دلالت بر عشق تمام از آنجا چون تیر باز آید اگر در کشتی او را کشته باشد بر بالای او آید نزد او و هیچ وقتی
از ماده جدا نشود و چون نفس ندارد اکلش حرامست خلاف مر علامه را که این دین حلال میدانند اگر پیه او را
در میان حنظل که میان خالی باشد بجوشانند و در گوش کر چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر دیر هضم است
اگر دندان او را بر کودک بندند نترسد خوردن پیه او درد مفاصل را بکند پیه گرده او را اگر زنی بگذارد و بار دو غن
زیتی مخلوط ساخته بر خود بمالد شوهر بس او را دوست دارد و طلب رضای او جوید اگر بر دو کف او را بر مخنوق
آویزند ترسش و بی تمار رایل شود اگر دندان راست او را بهفت روز در روغن گل کنند هر که از آن روغن
بر روی خود بمالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او ضد این خاصیت دارد تعبیر دیدن او در خواب دلیل است

برآنچه

بر آنچه تمساح گذشت باشد که دلیل مکر و کید و اختفای اعمال و استراق سمع بود و باشد که دلیل کثرت باران بود
و اگر خایف بیند ترسش زایل شود جهت آنکه او نجات دهنده غرق شوندگانست اگر غم اگر در خارج
آب بیند دلیل دشمن عاجز است چه قوت او در آبست دُوْد کرم ترکان قورد نامند او با نواع است چون
اساریع که کرم حریر است که در سبزه زار باشد و ارضه کرم چوب خورد و کرم سرکه و زبل و کرم میوه و ابریشم و کرم
سرکی که در درخت صنوبر باشد و کرم که در جوف انسان از عفونت متولد شود ابن عباس از حضرت
نبوی نقل کرده که آنحضرت فرمود که در فرمانبر اشنا خوردن کرم معده را میکند اطبا گویند که آنها میدان و سنجک
کرم را از شکم بیندازد و برگ شفتالو را بناف ضماد کنند کرمهای شکم بکشد اما کرم ابریشم از اعجب مخلوقات است
چه اول آن تخمیست بمقدار دانهای که در انجیر می باشد از مورچه کوچکتر است رنگش سیاه و وقت بیرون آمدن او
قریب بفصل بهار بود در کمپیرها در حقه نگاه دارند اگر از و بیرون آید زنان در زیر بغل پستان نگه دارند چون
بیرون آید برگ توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود و چون بقدر بند انگشت شود از سیاهی بسفیدی متبدل
شود و در مدت شصت روز بر نهمیه برسد پس شروع کند بر تنیدن بر نفس خود و بر گرد خود تنند
یعنی آنچه که لعاب دهن او را بیرون آرد و بر دور بدن خود پیچد و پیله شود تا آنکه تمام شود آنچه در درون او بود خالی شود
تا بقدر زرد آلوی شود اما طولانی بود تا ده روز چنین شود و بعد از ده روز بمیرد و بیش این جوزه
سوراخ کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشد از و بیرون آید و وقت بیرون آمدن او مضطرب بیرون آید با کسانی او

متحرک از حرص جماع نر او را با ماده دمبدم چسپیده مدتی بدین ایشان با هم ملتحم بود پس جدا شده ماده او تخم
کند بهیئتی که گذشت تخم او را بر کوی سفید بهند نر و ماده هر دو بمیرند و نگه دارند اگر بجهت تخم
خواهند و الا از آنها حریر سازند و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواطر دولت که از صوت رعد و زدن
طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و از آدم جنب و زن حایض بگریزد و از موش و گنجشک و مورچه
و چلپاسه و کثرت حرارت و برودت برو ترسند بعضی حکما گفته اند که فرزند آدم بکرم ابریشم می ماند هیئت از
جهل خود بند او را از جهل خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرمها جهت استخباث
حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر تربت مخلوط ساخته بر بدن انسان بمالند از گزیدن جانوران
زهر دار ایمن باشد چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم زردی که از زبل متکون شود
در روغن کهنه جوشانیده بر داء الثعلب بهند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی بر آرد تعبیر دیدن او در خواب دشمنی
جنی است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت تاجر را و رعیت سلطان را پس کسی از و چیزی فرا گیرد بمنفعت رسد
و باشد که دیدن کرمها دلیل مال و ضرر باشد و اگر کرم اولاد باشد دُجاج بحرکات دال آمده مرغ خانگی که
ماکیان گویند و تبریکا داوق نامند و احد او دجاجه و جهت آنکه در راه رفتن اقبال و ادبار نماید دجاجه
نامند چه هر گاه که در راه رفتن کام نهد دیگری را از پس و پیش رود او را دجاجه گویند چون پیر شود بیضه او را
زردی نباشد و جوجه از و بیرون نیاید باتفاق اکل او حلال است از اعجب امور او آنکه سباع از نزد او گذارند هیچ

کرم ابریشم از چند چیز بگریزد صوت رعد و زدن طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و از آدم جنب و زن حایض

دجاج طاوق

یک

یک شیر نرسد اما چون انتقال بر و گذرد اگر بر بام و دیوار باشد خود را از ترس بزیر اندازد و موصوفست بکم خوابی
و زود بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع اوست و این از غایت ترس و بیدلی
اوست و از شدت خوفی که دارد بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ درخت یا دیوار بخواب رود
و جوجه از بیضه بیرون آرد با پر و ظرافت و مقبول بود و بعد از یکروز راه رود هر چند بزرگتر شود احمق و
ناقص الحس گردد تا آنکه جمیع صفات حسنه از و زایل شود پس قابل ذبح گردد و شکم طیور جوارح گوشت
و مگس خورد بطریق بهایم نان تناول کند و از چند بیضه او را هر چه از اطراف دراز و تیز از و مرغ بیرون
و آنچه مستدیر و عریض بود خروس از و متولد گردد جوجه از بیضه که بخفانه مرغ بیرون آید و گاهی دفن
کردن در زبل و مانند آن بعضی از و روزی دو نوبت بیضه نهند و در یکسال بیضه گذارد مگر در دو ماه زمستان
خلقه بیضه در ده روز با تمام رسد در وقت بیرون آمدن پوستش زرد است چون هوا بدو رسد خشک و محکم
گردد میان زرد و سفیدی و ما پوست نازکی باشد او را قیض نامند و هر گاه در یک بیضه دو زردی باشد که
از دو جوجه بر آید احسن و الطف او آنکه زردی او بیشتر بود بیضه مرغ که او را خروس نباشد قلیل الغذا بود
حیوانات از و متولد نشوند و همچنین از بیضه که در فصلی که قمر ناقص النور باشد چه بیضه از هلال تا بدر ممتلی
شود و رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی از آنها یک پهلو ناقص باشد
جوجه نر از ماده بنظر نشناسند که او را از منقار آویزند اگر حرکت بکند نر است و خروس و اگر ساکن شود

مرغ است حضرت محمد صلی الله علیه و سلم اغنیا را بنگه داشتن گوسفند و فقرا را بنگه داشتن مرغ خانگی امر
فرموده یعنی که هر کس بعد از حال خود جهت معیشت کسبی اشتغال نماید بیضه بط مثل حلال است و در حرارت
معتدل است گوشت مرغ جوان زیاده کننده عقل و منی است آواز را صاف کند غذای معتدل دهد
موافق امزجه معتدله بود بتخصیص جوانان در فصل بهار لیکن مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او
شربت عسل تناول کنند چون اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد نقرس و مضر اوست نظر
منع را بالحاحیه باید نه باشند والا او درجه اعتدال دارد چه بسیار گرم نیست که بصفرا مستحیل شود
و بسیار هم سرد نیست که مولد بلغم باشد و حال آنکه گوشت او رنگ را نیکو و دماغ را قوة و عقل را زیاده
میکند بیضه او گرم است مایل بخشکی و بعضی گویند سفیده او سرد و تر و زردی او گرم اکل زردی
و تازه قوة باه را زیاده کند نیم برشت او احسن و الطف اغذیه است و سریع الهضم است تمام
پخته او دیر هضم است مداومت بر اکل او مولد کلف است دفع ضرر او آنست که سفیده او
نخورد و بزردی اکتفا نماید که مولد خلط محمود است اگر مغز او را بر گزیده عقرب مالند بی حد
شفا بخشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر دجاجه با ده پیاز و یک کف کنجد مغز به سرند
تا مهرا شود گوشت و شوربای وی بخورند قوة باه را زیاده کند بعضی از جاهلان بعلم طب را
اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت او مورث بواسیر و نقرس است و این باطل است صاحب عجایب المخلوقات

قوة باه زیاد کند

مولد کلف

دفع عقرب گزیدگی

زیاد قوة باه

آورده

شفات مصروع

آورده که در سنگدان او سنگیست که اگر بر مصروع آویزند شفا دهد و اگر کسی با خود دارد قوت
باه را زیاده کند و اگر زیر سر کودکی نهند از خوف ایمن شود و سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه چکید
میان اهل آن خانه خصومت پدید آید اگر زهره او را بر قضیب مالند با هر زنی که مجامعت کنند
آن زن غیر او دیگری را نخواهد اگر سر او را در ظرفی کنند زیر سر مردی که اگر بازنی جنب نماید
دفن نماید و بصلح آرد اگر وزن چهار درهم از غذای او بوارد قوت باهش زیاده شود اگر چشم او
که بسیار سیاه بود با دو چشم گربه سیاه خشک نموده بعد از صلایه اکتحال نمایند روحانیین و
جن را بینند و هر چه از ایشان پرسد جواب گویند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنان بمقدار
اگر با رعونت و نشاط بینند دلیل زن اصیل بود و اگر در مزبله بیند دلیل زن فاجره و جوجه
او ولد الزنا و باشد که دیدن او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بر سر او فی آمد شفا
یابد آواز او شر و مرض است و اگر بیند که بر صحیح در آید دلیل بشارت است گاه دلیل زوال غم باشد اگر بیند
او را ذبح نمود کنیز را بکارت برد اگر بیند که او را صید کرد از عجم ولایتی و مالی بود و اگر بیند که او را
با بچهای بیضها از مکانی بمکانی راند اهل آن ولایت را اسیر کند یا او مال و بیضه او دلیل زنانست
قوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنی حامله بود دختر زاید و اگر عزب
باشد زن خواهد اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر مطبوخ خورد حلال بود تعجب مردی نزد ابن سیرین آمده

زیاد قوة باه

دیدن روحانیین و جن

تعبیر

گفت در خواب دیدم که پوست بیضهای جدا میکنم و زردی آنها می اندازم و سفیده آنها را میخورم گفت تو
نباشی گفت از کجا دانستی گفت بیضه بمنزله قبر است و زردی جسد و سفیده کفن انداختی زرد
عبارت از انداختن میت و بهای کفن میخوری اگر زن حامله بیند که بیضه پوست کنده باو داده اند پسر
زاید باب پنجم در ذال معجمه مشتمل بر فصل اول در ذال مفتوحه ذراریح آنکه کلنک جانوریست
که نقطهای سیاه دارد و می پرد از ذوات السموم است بانواع باشد بعضی از و بر بالها خطهای سبز دارد
رنگش مختلف جسمش بزرگ و طویل و ممتلی بود مثل کرم گل خر است اکلش حرام الیدین او
نافع جرب و علتی که پوست بریزد و نیز مخلوط سازند با دویه که موافق و قرحها مثل سرطان و
گزیدند امام فخر رازی گفته که او را طبخ نموده بر داء الثعلب نهند موی بعد بر آرد و شفا دهد
اطبای سلف را زعم آنکه اگر جزای از و در گوش خر بخند و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت کند
بخاصیه فصل دوم در ذال مکسوره ذئب گرگ و بترکی قورت نامند اکلش حرام عربانی
او را اغتش یعنی خاکستری رنگ نام نهند او و شیر را کینه جمیع حیوانات را
نیست تکی شیر حریص تر و پرخورتر است با این حال اگر چند روز بماند که چیزی نیابد متحمل جوع
شود اما گرگ اکل است مرتبه و محتاج تر از وست هر گاه چیزی نیابد نسیم استنشاق نماید
و تعیش کند استخوان صلب و مصمتی که چیزی او بگذارد مگر استخوان هیچ حیوانات را بغزاود سگ نزد مبارزت

ذراریح

ذئب گرگ

نکند

بیکدیگر ملتحم شوند و چون نر و ماده او با هم ملتحم شوند هر کس ایشان را هجوم آورد به طریقی که باشد ایشان را
بکشند و بهذا چون اراده مباشرت کنند از خوف که بر جهد دارند اگر نحو صعود نمایند که تردد مردم در او کم باشد
بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوفست ببلکی و بهذا چون اراده بلختی کنند بجهد و نتوانند و دیگر چشم
او بخواب رود و آن دیگر باز ماند تا وقتی که چشم خوابیده بیدار و گشاده گردد و چشم گشاده
بخواب رود و پوشیده شود پس همیشه بچشم بیدار بمراقبت و حراست خود نماید و بچشم خوابیده
استراحت کند چون عقیده نباشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند و چون گرفتار شود اگر او را چوب
و عصا و شمشیر زنند یا زخم بردارد یا عضوی شکسته شود تا مردن صدای او شنیده نشود قوة شامه
او بمرتبه ایست که از مسافت یکفرسنگ ادراک شموم نماید و اگر در صبح متعرض گله گوسفندان شود
چه تمامی شب کلاویات مترقب بوده و پاسبانان گله نموده اند در وقت انفلاق فجر ایشان را
کلالی و فطوری روی نماید بخواب روند پس در آن وقت گرگان جوعان بقصد گله گوسفندان کنند اگر چه
در مسافت بعیده واما کی غریبه باشند بهر تعب و مشقت که باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب دوری راه
نیندیشند بلکه آن زحمت را محض رحمت دانند ما احسن ما قال رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ و چون ما بین او و گوسفند عداوت جبلی و منافرت فطری واقع است
و لهذا اگر پوست او را با پوست گوسفند گذارند موهای پوست گوسفند بریزد و از روی بهانه کند لیکن چون با

اگر پوست او را با پوست گوسفند گذارند موی پیازی بوی گوسفند بریزد و بهانه کند

بر برگ عنصل گذارد در حال جان تقابض ارواح بسپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر جمع
آیند و چون یکی از ایشان روی بگریز نهد همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها با آدمی
رسد از او ترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند نزد وی مجتمع گشته بهایات
مجموع روی بوی آرند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر انگشت یکی از ایشان را از خود دور کنند
آنگشت را گذارند روی بدان گرگ دور شده آرند و او را از هم بدرند و بخورند و از عجایب حالات
شان اوست که چون آدمی از او ترسد طمع در وی کند و اگر نه ترسد در وطمع نکند و از آدمی
ترسد دیگر نزد و از خواص او آنکه زبان خود چون شش استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع شود
اگر سر او را در برج گذارند کبوتر و غیره از موذیات نزدیک ایشان نشوند هر که چشم راست او با خود دارد
از درندگان و سباع نترسد اگر قضیب او بر سر نیزه آویزند اگر جمع کثیر برا مجتمع شوند [illegible]
مادام که آن قضیب بر سر نیزه باشد اگر خصیتین او با کافور و نمک و صعتر بیاشند هر کرا ابلو درد کند
وزن یک مثقال از وی با آب جرا بنوشند صحت یابد اگر با عسل بنوشند ذات الجنب را شفا بخشد
اگر قطره از خون او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند درد و کری گوش را زایل کند اگر
مغز سر او را با آب صابون و زیت بیامیزند و روغن او گرفته بر جسد مالند از جمیع علل ظاهره و باطنه
که علت آنها سرد و مایل [illegible] او را هر که با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب القلوب گردد

دفع درد جگر

اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او در روغن بریان کرده بخایند قوت باه دهد این تجربه رسیده اگر
زهره او با عسل و آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر زنی که مجامعت کند او را اجابت دوست دارد
اگر دم او بر علف زار گاوان آویزند هیچ گرگ بدانجا نزدیک نشود اگرچه از جوع بمیرد اگر سرگین
او را در موضعی بخور کنند هیچ موشی بدان مکان نزدیک نشود مداومت جلوس بر پوست او از
قولنج باز دارد اگر زهی از روده او ساخته بر ساز آویزند جمیع زهها که از روده گوسفند باشد پاره کنند
اگر در دفی که دف ساز از پوست او بخور کنند جمیع دفها را پاره کند و اگر از پوست او طبل سازند و در میان
طبلها نوازند همه را باطل کند مالیدن او بر داء الثعلب موی بر آرد [illegible] زهره او با [illegible]
و اسهال الاطفال را نافع بود چون بر قضیب مالند هر چند که خواهند جماع کنند اگر با زهره گرگ و روغن زنبق
مالند تهییج باه و نعوظ بیشتر کند و لذت تمام یابد و اگر [illegible] که ابرو خود مالد
زن شوی بغایت دوست دارد اگر برابر او راه رود [illegible]
زایل کند دندان ماده او اگر بر مصروع آویزند صحت یابد اگر استخوان که در میان [illegible] او یافت شود
دندانی را که درد کند با او بخارانند وجع در ساعت ساکن شود جالینوس گفته اگر کسی درد شقیقه
داشته باشد اگر زهره او با روغن بنفشه در بینی او چکانند صحت یابد و اگر در بینی کودک چکانند مدت حیوة
از صرع ایمن باشد اگر چشم دوم او را بر کودک آویزند از صرع [illegible] اگر جزوی از زهره او با عسل مخلوط ساخته

مصروع نشان — ایمن از صرع

دفع ظلمت بصر

اکتحال نمایند از ظلمت و تیرگی چشم ایمنی کلی یابد اگر قضیب او را با اسم زنی بر بندد هیچ مرد قدرت
بروی نیابد الا وقتی که گره او بگشایند طلای خون او منع جراحات بود و صنعت طلسمی که
گرگان جمع شوند از مسی صورت گرگ مجوف سازند و در جوف وی سیر کهن گرگ گذارند و در هر موضعی که
دفن کنند گرگان گرد آن شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد
و ستمکار بود و دیدن بچه او دلیل فرزند دزد هر که بچه او در خواب بیند فرزند دزد پرورش دهد اگر بیند
که گرگ گوسفند یا بره یا حیوان انسی گیرد دزد توبه کند اگر بیند که گرگان بخانه او در آمدند از دخول
دزدان احتیاط نماید و با که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخص باشد که از وی بری بود بالنظر
الی قصة یوسف علیه السلام ذیخ بیای دو نقطه از تحت حاء معجمه کفتار نر بسیار موی ذیخه ماده او
جمعش ذیوخ و اذیاخ است هرگاه صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد از خانه
که دارد و گمان برد که مگر خرگوشیست بیرون آید صید شکار کنند و اکثر در سوراخ باشد این افسون
بر او خوانند اطرقی ام طریق خامری ام عامر ابشری بجراد عضی
او شاة هزلی مکرر این افسون خوانند تا بر سوراخ آید دست و پایش بندند و بیرون آرند
فصل سیم در ذال مضمومه ذباب مگس ترکان چیبین نامند نادان ترین مخلوقات را
که خود را در هلاکت اندازد و افلاطون گفته که از صغر و قرش خبر ندارد چهره آینه حدقه را مجلی

ذیخ — کفتار نر

ذباب — مگس

و مصفی

و مصفی کرد اند حق تعالی او را عوض قوه دو دست دیگر داده که حدقه خود را صیقل دهد لهذا
همیشه بر دو دست مسح چشمها نماید جاحظ گفته که عربان ذباب را بر مگس و پشه و زنبور و کیک و مگس
و مگس کشت و مگس باغها اطلاق کنند اصلش کرمی کوچک است که از بدن حیوانات بیرون آید
مگس که عفت آنها مگس مردم از سرگین و کثافات و عفونه و از جماع با یکدیگر متکون شود و در جای
و زمین باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال متفرق و متلاشی گردد مخلوق الساعه مثل پشه
خرطوم دارد انتهی کلام از عجیب کار او آنکه بر موضع سیاه نشیند سفید کند و بر موضع سفید نشیند سیاه
کند و لهذا حق سبحانه و تعالی بر یونس علیه السلام در وقت خروج او از بطن حوت درخت کدو رویانید تا مگس را از او
باز دارد جسمش صلب گردید در مواضع متعفنه بسیار شود و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند
او را حیوان شمسیه گویند که در زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد اکلش حرام و در حدیث آمده
که هرگاه مگسی در ظرف شما افتد او را در آن ظرف فرو برید برون کشید زیرا که در یک بال او علت و در بال دیگر دوا است
و در روایت دیگر آنکه در یک بال او سم و در دیگر شفا است پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهت آنکه اول
بال که سم دارد مقدم دارد و آن دیگری که در وی شفا است موخر پس او چون بال سم دار در فرو برده
شما او را فرو برید تا بالی که در وی شفا است فرو رود و دفع سم او کند مؤلف حیوة الحیوان گوید که تأمل نمودم
دیدم که بال چپ بکار میدارد پس او مناسب علت است و بال راست مناسب شفا ابی اسامه از پیغمبر خدا نقل کرده

که آن حضرت فرمود که هر مؤمنی صد و شصت ملک موکل است که دفع میکنند از وی آفاتی که قدرة بر دفع آنها ندارد
و از آنجمله هشت فرشته اند که اهم اوقات دفع بلیات از و میکنند بنحوی که شما دفع مگس از کاسه عسل در روز
تابستان میکنید اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه بر هر زمینی پست و کوه بلند و هر شیب و فراز به بینید که جمعی
کفهای پهن کرده و دهنها گشاده اگر بنده را طرفة العینی بحال خود گذارند که اعتماد بر خود کند هر آینه
دیوان و شیاطین بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله
یعنی مر خدای راست تبارک و تعالی فرشتهای که دور کننده و راننده از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را
از بنی آدم نگهداری میکنند از شر شیاطین جاحظ گفته که اگر سر انگبین مخلوط ساخته بر خانه پاشند
هیچ مگس داخل وی نشوند اگر او را سوخته و صلایه نمایند بعسل سرشته و برداء الثعلب بالند موی بر آرد و بر مرده و چون
ریم آهن پاشند هیچ مگسی در وی نیاید اگر کسی را گزند و بر گزیده عقرب بمالند درد و ورم ساکن کند دسته از علف
سادیون بر در خانه نهند هیچ مگسی داخل آنخانه نشود اگر مگسهای بزرگ را سر ببرند و بدنهای آنها را
بر موضع از لک چشم که موی بر آورده باشد بمالند موی بر آید و دیگر بر دن نیارد عظیم مجرب است اگر
مگسی گرفته در کور کتان پیچند و بر رشته آهسته در گردن یا بازوی کسی که چشمش درد کند بیاویزند درد وی
ساکن شود و اگر مگسی را در اهم شکسته بچشمی که ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد محمد بن زکریا گوید که
در کتب طبیعیات رومیه دیدم که اگر مگسی زنده بر آن کسی زنند که دندان او درد میکند درد ساکن کند کرا اگر سگ دیوانه

دفع درد دندان

گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مگس در وی ننشیند که باعث آزار وی باشد صنعة طلسمی که منع مگس
کند که مگسی تازه و زرنیخ زرد اجزای مساویه گرفته در هم نرم سایند با آب گرم و روغن خمیر کنند تمثال
مگسی از و سازند و بر مایده نهند هیچ مگس بدان مایده نرسد مادام که آن تمثال بران مایده باشد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف است و باشد که دلیل جمعیت و رنج باشد و باشد که دلیل درد و دوا باشد
ترس باب دهم در دال مهمله مشتمل بر فصل اول در راء مفتوحه رخمه همای و استخوان خورند همای
بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیازارد گویند در خلقه مرغ ابلق است شبیه
کرکس در جبال صلبه موحشه و اراضی بعیده از اماکن اعداد خود ماوی سازد و لهذا اعراب در مثال خود
گویند فلان اعز من بیض الانوق یعنی فلانه عزیزتر از بیضه انوق است این طیر بحماقت اشتهار
دارد و جرا بی شرافت و حرص طمع در خوردن عذره نماید اکل گوشت حرام است اگر خانه را بپر او بخور کنند همه جانوران
بگریزند اگر کبد او را با سرکه و شراب مخلوط ساخته بر برص طلا کنند تغییر لون او کنند اگر جگر او را بریان کرده با آب
سایده دیوانه هر روز یکمرتبه نوشد تا سه روز متوالی شفا یابد اگر سر او را بر زن عسر الولادت بندند زود
بار نهند اگر پوست که بر چینه دان او با خاک نخود بپیند با شربت عسل بیاشامند جمیع زهرها را دفع کنند
که داشتنی او دافع اوجاع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد احمق است اگر بیند که او را گرفته
در حرب و خدان بختی واقع شود یا بیمار صعب او را ازوی ده انصاری گویند اگر بیند که بسیاری را از وی مخفی شود آید دلیل

رخمه
همای است

فرود آمدن لشکر است در آنمکان ارطامیدورس گفته دیدن او در خواب خیر است از برای کسی که بیرون
شهر است چه او داخل شهر نشود و نیز دیدن او دلیل فساد کسانی است که در معابر ساکن اند اگر
او را در خانه ببیند اگر مریض در آنخانه بود موت صاحب خانه است فصل اول در راء مکسوره رق
جانوریست شبیه نهنگ و نیز سنگ پشت را گویند فصل سیم در راء مضمومه رتیلا بنا بر نقطه ممدود و مقصور
هر دو آمده جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت است او را عقرب ماران
خوانند جهة آنکه قاتل حیات است ترکان بوه نامند و مصر آیت صاحب قاموس بتاء
دو نقطه ضبط کرده یعنی رتیلاء چنانچه مشهور است و گفته که مشهورتر رتیل او نوعیست شبیه بمگس است
که حوالی چراغ پر میزند و بهوای او می آید بعضی سیاه و بعضی زرد و ابلق میباشد گزیدن همه انواع او الم
و درد دارد است بعض انواع او در غله زارها باشد بجهة دفع زهر او عقرب بالیدن گوشت گوش نافع است
و نیز اگر مغز سر او را با فلفل بیاشامند دفع سم او کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن موذیه
مفسده است که بکار مردم آید که چیزها ببافد و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن قتال حقیر النظر
شدید البطش است روبیان ماهی کوچک سرخ رنگ اگر تازه او را کوفته بر موضعی که خار یا تیر فرو
رفته باشد طلا نمایند بسهولت بر آید رخ مرغیست معروف در جزایر چین می باشد که هر بال او ده
هزار باعست گویند روزی که بر سبیل تجارت بزمین مغرب سفر نموده بود و مدتی در چین بوده که از بیخ پر او نه جنگ

رتیلا
بوه

رخ

آب در کشتی همراه داشت میگفت که یکمرتبه بدریای چین سفر کردم باد کشتیها را بجزیره بزرگی انداخت اهل کشتی
بطلب آب و هیمه بیرون رفتند قبه عظیم بارتفاع صد گز دیدند که او را براقی و درخشندگی بود از و تعجب کردند
چون نزدیک رسیدند بیضه رخ بود چوب و تیر و شمشیر بر و زدند تا شکافته شد و بچه او بیرون آمد بر بالای دن
باقی مانده هنوز خلقت او تمام نشده بود او را کشتند از گوشت او برداشتند و طبخ نمودند با چوبی که در آن بود
برهم زدند و بخوردند و جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند چون صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند و
بعد از و هر که از آن گوشت بخورد جوان و ریش سیاه نمیگردید میگفتند که این اثر از آن چوبست که گوشت
او را در وقت طبخ برهم زدند و آن چوب تیر بیضه که از و تیر سازند چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابری عظیمی
در هوا پیدا شد سنگی که بزرگتر از کشتی بود در پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی اسیر رفته بود
بعون الله کشتی بسلامت نجات یافت دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است
و باشد که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح یا تیم تام چنانچه دیدن عنقا باب یازدهم در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل
اول در زاء مفتوحه زاغ و زاغچه ترکان غرقه و غرقون نامند یکنوع او سیاه محض است که کلاغ
زراعت خوانند اکل او حلال است نوع دیگر منقار سرخ دارد و او را غراب زیتونی نامند جهت آنکه خوردن
او اکثر زیتون است لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که یکنوع او بزرگ و سیاه بود
که زیاده از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه اگر خشک نموده تشنه خورد تشنگی وی زایل شود اگر چشم در قلب الاسد باشد

زاغ و زاغچه

زنبور خشک

علاج تیرگی چشم

اگر دل او را خشک کنند و سائیده هر که بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهرهٔ او را
با زهرهٔ خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کنند
اکتحال خون او مانع نزول آب از چشم کند **تعبیر** دیدن زاغ منقار سرخ دلیل مردی صاحب سطوت
و لهو و طرب است ارطامیدورس گفته که دیدن زاغ در خواب دلیل جمعیت که محب شرکت باشند
و باشد که دلالت بر فقر کند بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است و دلیل کسی که کار او ممزوج بخیر و شر
باشد **زنبور** اکنک ترکان آرو نامند آنچه گویا هست سیاه و در کوه و درخت مکان گیرد از خاک
خانه سازد از چهار جهت بجهت وزیدن ریاح اربع در گذاره و صاحب نیش و گزنده است غذای وی از میوه‌ها
و شکوفه‌ها زنبور بزرگ جثه‌تر از ماده باشد آنچه غیر گویا هست رنگ سرخ بود مثل مورچه در زیر درختان میوه‌دار
خانه سازد و خاک از زمین بیرون آرد و در زمستان در زیر زمین پنهان شود و الا از سرما هلاک شود و مثل مسته
بخواب رود و قوت زمستان جمع نکند بخلاف نحل عسل که قوت جمع کند چون ایام بهار شود از شدت برودت و عدم
قوت مثل چوب خشک گردیده باشد حکما تجار و تعالی در چوبهای خشک و روح در و مدد بطریق سال گذشته
زنده شود و این صفت مختلف اللون دار جید حریص الطبع بود هر چه در گوشت باشد از میوه و غیر
میخورد و تنهای تر و در بطون زمینی و دیوارها ساکن گردد از میان کرم معلوم است و لهذا از دود
منقبض میگردد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند و چون در سرکه افکند زنده شود و بپرد اکلش حرام

سیاه موی سفید

انی

انس از سید انام علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرموده هر که زنبور بکشد حسنه کسب کند لیکن
سوزانیدن خانهٔ او و خانهٔ نحل آتش در افکندن مکروه است مگر در وقتی که آزاری او ترسند بعضی
صحیح نیست چه از خبر ثابت است بجهتی که در خانهٔ اوست در زیت بجوشانند و دیگر شراب یا به نبیذ اندازند
و بخورند قوت باه و شهوت بیفزاید اگر شیر بلوخیا بر گزیدهٔ او مالند در حال شفا یابد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل دشمن محارب باشد که دلیل بنا و نقاب و مهندس باشد و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب حرام
و مطرب که خارج کند در حرفت مخفی و گاه دلیل اکل و شرب مسموم بود و بعضی گویند دیدن خصم مهیب غالب
در قتال بود یا شنیده باشد خبیث الاصل و التربیه اگر بیند که زنبوران در آن مکان در آمدند دلیل لشکر
مهیب باعث باشد که آن مکان با مردم جنگ کنند و بعضی گویند که دلیل مرد مجادل باطل ایم بود گویند
که زنبور و غراب دلیل خون ریختن با جمعی که ایشان را رحم نبود **فصل دوم در زاء مکسوره زریاب**
که ابو زریع گویند مرغیست که الفت بمردم گیرد قابل تعلیم در کتاب منطق الطیر آورده که مردی از بغداد
بیرون رفت چهار صد درهم همراه او بود در راه بجهت زریاب ویرا چهل درهم بقیمت آنها داد و خریده ببغداد
مراجعت نمود چون صبح شد باد خنک وزید همه آنها مردند مگر یکی از آنها که لاغر بود و ماند چون مرد تاجر را
یقین شد که فقر و احتیاج بر روی آورده شب تا صبح بتضرع و ابتهال بر درگاه ایزد متعال
بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت چون صبح شده زریاب زایل شد ... ضعیف

زریاب
ابو زریع گویند

پر و بال برافشاند باواز فصیح میگفت یا غیاث المستغیثین اغثنی مردم بر و جمعیت نمودند صدای او
می‌شنیدند کنیزی خلیفه برو گذشت او را بهزار درهم بخرید آن مرد از هم و غم استخلاص یافت **فصل سیم در زاء مضمومه**
زرق مرغ شکاری که باوی بازو باشق شکار کنند فرا گفته که او باز سفید است الا آنکه حرارت
و یبوست او بیشتر است از این نوع او محکم بال تر در طیران اسرع و پایهایش قوی‌تر است سیاه است
و گویند اکلش حرام **زرزور** سار و بترکی سقرجین گویند جاحظ گفته که مرغ نیکو بال کوچک پای بود از عجایب
دنیا آنکه در رومیه از مس تمثالی بشکل زرزوری ساخته‌اند که سالی یکروز صدا کند هر مرغ که از آن جنس باشد
زیتون بمنقار گرفته نزد او آورده بگذارند و بروند چون جمع شود بیفشرند زیتون آنجا بدین نحو حاصل شود
اکلش حلال است چه از جملهٔ عصافیر است گوشتش مقوی باه بود اگر خون او را بر ثآلیل گذارند شفا
زمج بروزن جرد معروفیست که ملوک باو شکار مرغان کنند اهل بردره او را از اسقاف طیور جوارح
شمرند چه ضعف و سستی او از خشم او بحرکت شده از دیده او شناسند موصوف باشد بغدر و قوت و قلت
وفا و عدم الفت قابل تعلیم است ببطوء و درنگ بر روی زمین شکار کند احسنش آنکه رنگ او سرخ باشد
و عرب از عقاب بود و فارسی و برادران خوانند قحبه آنکه چون از صید عاجز شود اعانت از برادر و اقربای جنس خود
خواهد تا صید فرا گیرد اکلش حرام لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان و تپش دل کند اگر زهرهٔ او را در سرمه
داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و ظلمت ... طلا ... سرکه او دفع کلف و نمش است

زرق
زرزور
سقرجین
زمج

بادوار

باب دوازدهم در سین مشتمل بر فصل اول در سین مفتوحه سام ابرص بتشدید میم چلپاسه
بزرگ و بترکی تاشقی یا غلوه نامند چون سم زهر ... او را سام و ابرص گفته‌اند سیف او گویند اکلش حرام
و قتلش حلال و ثواب اگر او را بروغن الثعلب بمالند موی بر آرد جگر او را اگر بر دندان گذارند درد وی کم
کند گوشت او را اگر بر گزیدهٔ عقرب گذارند صحت بخشد پوست او را اگر بر زخم نهند ... گذارند ... ظرف کنند ... خانه که
زعفران باشد داخل نشود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فتوات **سرطان** خرچنگ کژدم آبی نامند ...
کرد ... نیز تعیش کند ... رفتار ... دو فک ... ناخنهای تیز دارد دندان ...
محکم و سخت بود ... کنار ... سر و دم ... در سینه ...
اعلا و اسفل او از هر دو جانب متساویست هشت پای دارد و بیک پهلو راه رود ... آب
و هوا باهم ... سالی ... نوبت پوست اندازد خانه خود را دو در گذارد یکی بجانب آب و یکی بجانب خشکی
بجهت پوست انداختن ... بجانب آب ... تا از ماهیان و حیوانات درنده ... که بجانب
خشکیست ... باد ... طلب معاش کند ارسطاطالیس گفته که گمان
که هر گاه سرطان مرده در میان کوه ... ده باشند دلیل باشد که ... از آفات
محفوظ ماند اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار بار دهد و زمینی که ... سرطان باشد که هر وقت
بسوی ... سنگ شود اطبا او را ... سرمه ... اکتحال ... بصر شود که سرطان ...

سام ابرص
... ابرص
قتلش حلال

سرطان
خرچنگ

بسیاری ...

مخلوق نگردد بلکه در صدف متکوّن شود و بیرون آید و بعضی از و متولد حاصل شود و در حلیة الاولیا مذکور است
که ابا الخیر دیلمی گفت که نزد خیر نسّاج بودم که زنی نزد وی آمد گفت بجهة من دستمال بباف گفت چند
اجرت میدهی گفت دو درهم فرو دادش استعمالی یا درهم خیر گفت هر گاه مرا نیابی در دجله انداز که من
وقتی که بیایم فرا گیرم گفت چنین باشد ابا الخیر گوید بیامدم چون روز دیگر شد آن زن بیامد خیر غایب بود
ساعتی انتظار کشیده برخاست و دو درهم را در رکوی بسته در دجله انداخت خرچنگ از آب بر آمد بر آن
رکوی چسپیده در آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خیر بیامد در دکان گشاده نشست که وضو
بسازد خرچنگ دوان از آب بر آمد رکوی را بر پشت خود داشت چون بخیر نزدیک رسید رکوی را برداشت خرچنگ
برفت ابو الخیر گوید بدو گفتم که چنین حالی مشاهده کردم گفت تا من در حیات باشم اظهار این سر مکنی
والله اعلم تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بسیار مکار است از جهة کثرت سلاح او بمردی با هیبت نیز
تعبیر کنند که دولت بسر امنی او کم رسد اگر بیند که گوشت سرطان میخورد او را ضرری و منفعتی از جای دور بر
جاماسب گفته که خوردن گوشت او در خواب بالحرام است سعلات اخبث غولان سهیلی گفته — خبث / سعلاة ا / غول بیابان
که سعلات آنست که در روز بنظر مردم در آید و غول آنکه بشب مرئی شود جاحظ گفته که عمرو بن یربوع
از سعلات و انسیه متولد شده بعضی را زعم آنکه جرهم از نتایج ملایکه و بنات آدم زاییده شده و بعض
گویند که مادر بلقیس جنیه و پدر ذو القرنین ملایکه مادرش آدمیه بود و زعم جمعی آنکه تناکح و طلاقیه با بین جن و انس

واقع

واقع میشود استدلال برین آیه که و شارکهم فی الاموال والاولاد گویند که زنان جنیه رجال انسی و مردان الانسیه
بزنان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند اما صرع عارضی ایشان شود و نیز گفته اند که وقواق نام درختست
ما بین نبات و حیوان و گویند سعلاة در بیابانها در اطراف ظفار با ابو حضیض بر آید و با وی بازی کند
چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را شکار کند و علامتش آنست که چون او را برد وی فریاد کند که ادرکونی
در یابید مرا که بسوی گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من هزار دینار است هر که مرا خلاص کند بر ولد مردم
می شناسند که سعلاة است کسی خلاصی نکند تا گرگ او را بخورد چون روز شود و بیرون روند به بینند که موی سر
او ریخته است حق آنست که اکثر این اقوال از درجه اعتبار ساقط است سیما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین
بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین نیز اختلاف کرده اند گویند نام او اسکندر بن جم و پدرش اعلم اهل زمان خود و اهل نجوم
بوده حق سبحانه و تعالی او را مهلتی در اجل داده است با زوجه خود گفت که امشب بیدار باشی بسیار کشیده ام
سعی بر آسمان نظر کن وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم من آنکه
نطفه که درینوقت بسته شود فرزندی که متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس بخواب رفته خواهر آن زن حکایت
مذکوره را شنیده مترصد آن طلوع آن کوکب بوده چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر خود را بیدار کرده
بر قضیه مذبوره مطلع ساخت شوهر با او مباشرت نمود نطفه خضر علیه السلام بسته شده پس خضر پسر خاله
اسکندر باشد که وزیر او بود و چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرده دید آن کوکب مذکور از برج طالع بیرون رفته

و مقصود فوت شده بر زوجه خود گفت چرا مرا بیدار نساختی گفت و الله که شرم داشتم گفت مدت
چهل سال منتظر طلوع این کوکب درین وقت بودم عمر خود را بعبث صرف کردم اما درین ساعت
در عقب او ستاره دیگر طلوع کند با تو مقاربت کنم که تعلق بفرزندی گیرد که پادشاه دو قرن شود
یعنی ملک مشرق و مغرب کرد پس اندک ساعتی نگذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت
طلوع نمود پدر اسکندر با مر متوجه قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یک
شب بسته شده و این یکوجه است از وجوه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید که ذو القرنین
مردی بود از روم پسر عجوزه که دیگر او فرزندی نبود نام او اسکندر بنده صالحی بود
و ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از ایشان بطول معموره و بعضی بعرض و فرقه بینهما ساکنی
داشتند چون ذو القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق وحی یا
الهام بدو گفت که ای ذو القرنین برستی که ترا مبعوث میسازم بسوی گروهی اهل زمین و ذو القرنین
گفت بار خدایا مرا بامر عظیم خواندی که قدرت آن امر نمیدانم مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غالب
گردم و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون بفهمم و
بکدام گوش سخن ایشان شنوم و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت فی محاکمه
با ایشان نمایم و بکدام عقل ادراک کلمات ایشان کنم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل

میان

میان ایشان عدالت کنم و بکدام معرفت فصل از ایشان و بکدام دست بر ایشان زیادتی نمایم
و بکدام پا بنزد ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان جنگ کنم و بکدام نرمی با ایشان تالیف قلوب
نمایم و آنچه ذکر کردم نزد من چیزی نیست غیر تو هیچکس طاقت ایشان ندارد و تو مهربان و رحیمی که
تکلیف ما لایطاق بهیچ نفسی را نفرمایی حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد که ترا طاقت دهم و سینه
ترا وسعت هر چیزی داشته باشی و گوش ترا شنوا کنم که همه چیز را بشنوی و فهم ترا قوی کنم که هر چیزی را
بفهمی زبان تو بکشایم تا بهر کلمه جاری شود گوش ترا بکشایم تا محافظت هر چیز کنند و پشت ترا
محکم کنم و دل ترا قوی گردانم که از هیچ چیز نترسی و عقل تو نگه دارم که هیچ چیز فراموش تو نشود و دست ترا
بگشایم تا بر همه مسلط باشی و پای ترا جاری سازم تا همه جا رفتن بر تو آسان گردد و لباس هیبت
در تو پوشانم که همه از تو بترسند و نور و ظلمت مسخّر تو کنم نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی
و ظلمت در عقب تو تا اگر در پی سر تو دشمن باشد ترا نبیند و از هر چیز ترا اسبابی دهم چنانچه فرموده
و آتیناه من کل شیء سببا سقر از مرغان شکاری و جثه شاهین است اما بیشتر در
بلاد سردسیر تعیش کند و در شهرهای ترک بسیار یافت شود و چون بر شکار [illegible]
دایره دور بگردد تا بمکانی که از و ابتدا کرده البته طیور در وسط دایره خواهند بود و هیچ یک از دایره
بیرون نروند اگر چه هزار طیر باشد پس بطریق دور آهسته آهسته نزول کند و بنزول او طیور نیز نزول کنند بر زمین.

چسبند و التفات بهیچ طرف نکنند تا شکاربانان بردارند سقنقور یکنوع ماهیست و رگ ماهی مانند
شده
دو نوع بود هندی و مصری بعضی از و از بحر قلزم متولد شود و او بحریست که فرعون در وی غرق
نزد عقبه حاجیان است و بیشتر در بلاد حبشه بهم رسد در دریا بهم رسد ماهی خرد و در صحرا افعی که
سنگ خاره است بطریق حیات طالب رطوبت باشد بیضه در ریگ دفن کند ماده او دو فرج و نر
او دو ذکر دارد از عجیب کار او آنکه اگر آدمی را بگزد اگر آدم خود را زودتر بآب رساند و در آب فرو رود
سقنقور بمیرد و اگر او سبقت بر آدمی کرد خود را بآب رساند آدم بمیرد میان او و مار دشمنی است که هر یک
بر آن دیگر ظفر یابند بکشند فرق میان او و آنکه ورک از چند وجه است یکی آنکه ورک بحری نیست
جای بگیرد و بگیرد در صحرا سقنقور خانه نسازد مگر بقرب دریا دیگر آنکه پوست او نرمتر از پوست
ورک است پشت ورک زرد و خاکستر رنگ است و پشت سقنقور منقش نر او دیگر سیاه از جمله خواص او
آنکه اکل نر او بجهت قوت باه انفع از ماده اوست از راه قیاس و تجربه بهترین اعضای او از
پشت تا نزدیک دم است مادام که نمک نپاشیده اند گرم تر است در درجه دوم چون نمک بپاشند
و خشک شود کثیر الحراره و قلیل الرطوبه گردد اگر او را آمده تا از جای بیاویزند و لهذا استعمال او موافق
لغزیدن جاره نیست در این عصر یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از و بقاهره آورند در زمستان یا به
بجای شده بر دوست بعد اثر کند از دریا بصحرا بیرون آید صید او کنند طول سقنقور هندی دو وجب

و عرض

و عرض نصف وجب باشد اگر دو کس ما بین ایشان عداوت باشد از و تناول کنند دوست
یکدیگر شوند اکل گوشت و پیه او زیاده کننده شهوت و قوت نعوظ بود و امراض بارده که در عصب بود
دفع کند اگر او را بخیر مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد او دویه و اگر شربه او از یک مثقال بود
با اسفیداج مخلوط سازند اکل او گوشت را فربه کند گوشت او در دبست و کلیتین را بر طرف
کند و منی زیاده کند مهره پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند نعوظ کند و اراده مباشرت نماید
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد پشیمان و عالم را هنمای باشد در ظلمات جهل و حمق سلوی مرغ سمانی
سلوی
بیلدرچین
و بترکی بلدرچین نامند جهت آنکه از اکل او از سایر نان خورش تسلی میشوند سلوی مرغیست که
مدت روزگار خود را در میان لحم و گل میگذارند قتیل الرعد خوانند جهت آنکه از آواز رعد بمیرد و حق تعالی آن
او را بر قوم موسی ع فرستاد و در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل نمیبود هرگز گوشت متغیر نمیشد جهت
آنکه حق تعالی من و السلوی برایشان فرستاد و از ذخیره کردن آنها نهی فرمود ایشان
ذخیره نهادند متعفن شد اکلش حلال و پاکیزه چون بازده جگر رسانند او را بگیرد جگرش خورد
شفا یابد اگر چشم او را بر صاحب ... ببندند صحت یابد و چون مرد اکتحال نمایند از وجع جگر نفع بخشد زهره
او لعوق نمایند جرع را سود دهد چون وی در گوش چکانند درد وی ساکن شود ادمان خوردن وی
دل را نرم کند اکل گوشت وی سنگ مثانه بریزاند و بول براند زهره او را اگر با زعفران مخلوط کنند نزدی بر بهق
نفع درد چشم
نفع وجع جگر
جرب
نفع درد گوش
نرمی دل
ریختن سنگ مثانه
رفع بهق
راندن بول

سیاه مالند زایل کند سرگین او را اگر ساییده بر جراحت که خورده شده باشد طلا نمایند انتفاع
یابند اگر سر او را در برج کبوتر نهند سایر هوام گریزان شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل نجات
از غم و دشمن و ازاله نکبت بود چه سلوی تسلی از بدی و هم بود و انجاز وعده نماید و او رزق
بلا تعب سبب مالک شدن او در خواب دلیل رنج و تعب بود سمک ماهی ترکان بالق گویند از آب
مخلوق شود در حدیث آمده که حضرت موسی ... فرمود که خدای عز و جل هزار نوع مخلوقات
ششصد در بحر و چهار صد در بر از انواع ماهیان ماهیست که نه اول او دیده شود و نه آخرش و اصناف
او در آب طی گیرند و استنشاق آب بقصد غنی نمایند که زلف ماهی جنم گوش است چنانچه
بنی آدم دیگر در بر استنشاق هوا نمایند و آب در محل او حکم گرد هوا در تولد روح حیوانی باسته
و از هوا مستغنی گردد در اقامت حیوة و ما از هوا مستغنی نگردیم چه از عالم آب و خاک و هوایم
ماهی و اشباهی او از حیوانات از عالم آب و خاک جاحظ گفته که او شناوری در جوف آب کنند
نه در روی آب بنسیمی هوا که طیور با او تعیش کنند اگر آدمی تعیش کنند هلاک شود انواع او
قاطبه حریص اکل کند از جهت برودت معده و نزدیکی او به نشیمن او را کردن و صورت نباشد
چه البته بر جوف او هوا داخل شود و لهذا بعضی گویند که او را شش نیست چنانچه اسب را زهره
و اشتر را زهره نیست و در سر مرغ ... نبود ماهیان کوچک جهت محافظت از ماهیان بزرگ خود را

باطراف

باطراف انهار و سواحل بحار رسانند بعضی از آنها از عفونت متولد شود و بعضی از گل و ریگ حادث گردد
و بیضه او در اسفنج ماهی نیست بلکه بگر بگذرند بعضی از و در فصول ماهی شده و بعضی باشند که در بعضی فصلها یافت
نشود از جمله انواع سقنقور و دلفین و حرشعلا و تمساح که در این باب و در ابواب سابقه مذکور گشت و بعضی دیگر
و دیگر و عنبر که در ابواب آینده بیاید ان شاء الله تعالی و یکنوع از رعاده که ماهی کوچکست که چون در دام افتد
بلرزد ریسمان شبکه بعینه یا در چوب محکم ببندند تا در شبکه بگیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت از طرف شود
اطبا او را در امراض شدید الحراره استعمال کنند ابن سیده گفته اگر رعاده را زنده بر سر مصروع نزدیک دارند
نفع عظیم بخشد اگر زنی چیزی از او با خود دارد شوهر تاب مفارقت او نیارد و از جمله انواع او شیخ الیهود است
که در باب شین بیاید در عجایب المخلوقات آورده که عبد الرحمن هارون مغربی گفت وقتی در دریای مغرب
در کشتی بودم که بمکانی که او را برطون میگفتند رسیدیم پسری صقلبی با ما بود او شست در دریا انداخته ماهی صید کرد
در طول یک شبر و نیم در پشت گوش او نوشته بود لا اله الا الله و در عقب گردن وی محمد
مرقوم و در پس گوش او محمد رسول الله مسطور بود و در کتاب تحفه ابی حامد اندلسی آورده که در بحر
روم ... عظیم دیدم که او را ... نامند چون بدست گیرند مدتی بماند و بمیرد و بلکه حرکت کند و اضطراب
نماید پایان شود اگر پاره از و بر آتش افروخته اندازند خود را بیرون اندازد و باشد که بر روی ماهی
مردم خورد اگر او را در دیگ انداخته سر او را بسنگ یا آهنی بپوشانند تا برون نیاید بمیرد و پخته شود

اگرچه او را هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلوس دارد بی ذبح حلال باشد و الا حرام است کتیه او خارج اوست
از بهر زننده بر وقوع او بر خاک گوشتش سرد و تر بد بر الاغ کنند و تشنگی آرد و تولد خلط بلغمی نماید
موافق اصحاب امزجه حاره و جوانان است اجود آنست که در بستان در بلاد حاره بهم رسید و یکنوع دیگر
او را برص و بهق خوانند جهت مضرت او بمعده و اطلاق شکم نخورند ماهی بزرگ حشیه کثیر الغذا بود
اکل گوشت او با آب چشم نار دارد و تجدید بصر نماید و قوه باه زیاده کند محمد بن زکریا گفته که
اگر گوشت تازه او را با پیاز بپزند و بخورند تهیج قوه باه دهد بشرط که گرم باشد و سرون شده باشد
چون بوی ماهی بمشام مست رسد هشیار گردد اگر زهره او و زهره سنگ پشت بجیر المخلوط ساخته
از و تعلیم فولاد نویسند خط چنانکه تراشید چنان نماید که بطلا نوشته شده اکتحال زهره او و زهره کلنگ و زهره
کبک نر چشم را از نزول آب نگه دارد و آشامیدن زهره او بخصوصه دفع خفقان و مستی نماید اگر خرچنگ در حلق
نفع کند باشد نفع بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل است بجاهای از زنان و زیاده از و مالست و او را بوزیر و لشکر
پادشاه تعبیر کنند اگر از و برآوردن لشکر پادشاه بر دو نوع رسد اگر بیند که او را در چاه صید میکند لواطه
میکنند یا خادم خود فرو شد و دیدن صید او در آب تیره خوب نیست اگر بیند که ماهی صید میکند کلامی شنود
که خشنود شود و لیکن محبت بیمار بدست اگر ماهی را در دامن او ببیند دلیل آنست که زن او حامله گردد و گاه دلیل عرق باشد
و اگر در آب روشن بیند دلیل روزی حلال و فرزند صالح باشد مال باقی و بر آن که دلیل غم و بغض گویند.

کردن

که دیدن او دلیل یمنی و قسم است حق تعالی بدو یمین خورده و قسم یاد نموده که نون والقلم و ما یسطرون
و نیز دلیل معجزه و نجات یونس علیه السلام در شکم او و بعبادت اشتغال کردن است سمندل و سندل هر دو جانوریست
که بیشتر میخورد و او کیاهیست که در چین باشد مادام که حرارت قوه سمندلست و چون خشک شود
قوت مردم آنجا باشد و بدنهای ایشان ضرر نرساند و چون از سنه دور شود اگر چه صد ذرع باشد
هر که خورد در ساعت بمیرد از عجایب کار سمندل آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در رو مکث
کند چون پوستش چرک شود با آتش رو و پاک گردد در هند بسیار بود و او جانوریست از
روباه کوچکتر سرخ رنگ و دراز دم بود از تعبیتک او دستمال بافند چون چرک شود با آتش
اندازند پاک و نو شود و نسوزد جمعی گمان برده اند که مراد ازو غیبت که در بلاد هند بهم رسد و حجر
در آتش کنند و بالخاصیه آتش در او اثر نکند از پر او دستمال بافند ببلاد اسلام برند چون چرک
شود در آتش اندازند پاک شود و نسوزد ابو خلجان گفته که پارچها از آن دستمال دیدم که
بهیات سنگ ادیب در طول و عرض بافته بوده در آتش انداخت نسوخت یکجانب او را
روغن زیت فرو بردند بر فتیله چراغ گرفتند بر افروخته شد و زمان بسیار روشن بود پس خاموش
کردند هیچ تغیری در و بهم رسیده عبد اللطیف بن یوسف بغدادی گفته که بجهت ملک
طاهر قطعه از سمندل که مقدار دو ذرع در طول و یک ذرع در عرض بعد در زیت فرو برد بر آتش افروخت

تا زیت میجوشید او سوخته میگشت صاحب عجایب المخلوقات گفته که نوع او موشست که بصفتی که ذکر شد داخل
آتش میشود اما مشهور آنست که مرغ است بطریقی که در کتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است
اگر زهره او مقداری که انگشت آب نخورد بریان کرده و صاف نموده و شیر تازه دوشیده چند نوبت بچکانند
اگر زهر کشنده خورده باشد صحت یابد اکتحال زهره او با سرمه که سنگ سرمه است رفتن آب را از چشم
باز میدارد و حدقه چشم را از سایر دردها محافظت نماید اگر خون او را بر موی بمالند تغیر لون او
دهد اگر از دل او فرو برد چیزی نشنود مگر آنچه حفظ نموده باشد اگر زهره او را بر موی برویاند اگر
بر کف دست باشد سمور بضم میم مشدد حیوان صحرا است شبیه بگربه بعض گمان برده اند که مراد
نمر است که در باب نون خواهد آمد مکانی که در و سمور باشد محلیست که بالخاصیه در تغیر رنگ
او اثر کرد عبد اللطیف بغدادی گفته که او حیوان بحریست که در حیوانات بجرأت تر از آدمی حیوان
نیست بحیله بدست آرند که جیفه دفن نمایند و در دام آرند گوشتش سرد و حرام تر کمان گوشت
او خورند و پوست او جهت نرمی و سبکی دباغی بکنند و از و پوستینی دوزند ملوک و اکابر پوشند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد ظالم و دزدیست که با کسی مخالط نکند فصل دوم در سین مکسوره
سنجاب بچه موش و شتیت موش در نهایت زیست اهل تمتع بجهت پوستینی سنجاب بچه موش و شتیت
فراگیرند چون آدمی را بیند در درختهای بلند بالا رود و میوه آنها را خورد در بلاد صقالبه و ترک بسیار بود

خراطین

سنّور گربه
مزاجش گرم و تر است جهت آنکه حرکت او اسرع از حرکات انسان است بهترین پوستهای او آنست
که کبود باشد و نرم اکلش حرام پوشیدنش حلال اگر دیوانه از گوشت او بخورد عاقل گردد و مرضهای سوداوی
او را دفع کند چون غالب بر مزاج او رطوبت با قلت حرارت پوست وی بد مزاجان گرم نکند
لبس آن محرور المزاجان و جوانان را نیکوست سنور بتشدید نون گربه و تبرک پشک نامند حکایت
متواضع و الفت گیرد و هم بسیار دارد اعرابی گربه و صید نشناخت که چه جانور است از شخصی پرسید
که این چیست گفت سنور از کسی دیگر پرسید گفت قط دیگری گفت که این را هره نامند آن دیگر گفت ضیغم
گویند کسی دیگر گفت ابن خیطل نامند اعرابی با خود گفت که از جهت عرب و کثرت قیمتست که
چه نام بسیار دارد چون ببازار آورد گفتند بچند میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای او مساوی
نیم درهم نشود چون این شنید گربه را بر زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر اسماء و اقل قیمته چه نام بسیار
و بهای اندک دارد در اخبار آمده که در کشتی نوح علیه السلام فساد موشها بسیار شد شکایت پیش آن حضرت
نمودند آن حضرت دست مبارک بر سر شیر کشید عطسه زد از بینی او گربه بیرون جست که باشد لطیف
الطبع است که بلعاب دهن خود روی مسح نماید اگر کلفی بر بدن او آلوده شود پاک میسازد و در آواخر
زمستان بهیج شهوت شود و الم شدید از آن محل لاحق وی شود بدین سبب اگر فریاد کند با آنکه
دفع او کند از شدت محبتی که با بچهای خود دارد و چون بول کند بپوشاند تا موش بوی او نشنود

نکیر نزد و در بعضی اوقات بو کند چون رایحهٔ شیر بره از و شنود چنان شود که عینی و اثر او کم دیده شود
و الّا باندک پوشیدنی اکتفا نماید و چون غایط نیز کند چنین نماید زمخشری گوید که حق تعالی این
معنی را بدو الهام کرده از جهت تنبیه بنی آدم که چون بقضاء حاجت روند بول و غایط خود مستور دارند
و چون گربه بخانه الفت گیرد گربهای دیگر را از آنجا منع کند و جنگ نماید چه داند که صاحب او این را
مستحسن شمارد و او بر غیر او تقدیم نماید یا مشارک سازد در طعام اگر از منزل چیزی خیانت کند
بگریزد چه داند که خواهند او را زد چون او را برانند زاری صدا کند و تملق نماید و خود را بدیشان
بساید زیرا که از و عفو نمایند و چون موش یا گنجشک بیند خود را پنهان کند آهسته آهسته بدو آید
و بیکمرتبه بجهد و بچنگال در رباید گربه مسکینی اگر بر داشتی تخم گنجشک از جهان بر داشتی
فیل از و بگریزد نقل کنند که جمعی از لشکر فیل سوار که گربه دیدند فیلان روی بگریز نهاده هزیمت
بر غنیمت اختیار نمودند سه نوع بود یکنوع از و زبادی بود که از هند زباد آرند دوم اهلی
و دیگر وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی بود و هر یک از اهلی و وحشی نافرمانی و دزدی کنند
و گوشت حیوان زنده چون موش و عصفور میخورند و ماران را بعضی موم چون عطر زدن و دهن فربه
نمودن و خود را واکشیدن و چون پشت خود بر داشتن ... مبارک باشند سالی دو بار بار گیرد و پنجاه
روز مدت حمل باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که بعضی گربه ها را بال بود خفاشی از بیخ گوش تا دم اگر این فعل

صحیح باشد ظاهر آنکه گربه بری و وحشی بود اکل همه انواع آن باجماع حرام از جملهٔ خواص او آنکه اگر کسی گوشت
گربه سیاه را بخورد سحر و کار نکند سحر او را اگر بر زن مستحاضه آویزند حیض او قطع شود اگر هر دو چشم
او را خشک نموده هر که نزد خود بخور کند هر حاجت که خواهد بر آورده شود اگر دندان او را با خود دارد از شر
دشمن ایمن باشد اگر زهره او را با نمک و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور
گذارند عجب به کند اگر خون او را وقت جماع بر قضیب مالند معمول محب فاعل گردد اگر صاحب جذام
زهره او را بنوشد نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده اگر مردی از و نوشد زنان او را
دوست دارند بخور سرگین او بچه دان بیرون اندازد هر که زهره گربه سیاه و مرغ سیاه را خشک و صلایه
و ممزوج نموده اکتحال نماید جنیان بروی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این تجربه رسیده و نیز
اگر کسی زهره او اکتحال نماید در شب تاریک روز بیند و اگر نیم درم از زهره او بروغن زنبق
سایده صاحب لقوه در بینی چکانند شفا یابد اما خواص گربه بری تا مغز ساق او عجیب مجرب
درد گرده را اگر مغز سر او را با آب جرجیر گداخته با آتشی گرم نموده در حمام بیاشامند
عسر البول را دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند منی را از رحم بیرون آرد باقی خواص او در قطاه و هره
بیاید اما گربه زبادی مثل گربه اهلیست یکی وحشی دراز تر از وست و در جثه از و بزرگتر
از بلاد هند و سند زباد آرند در زیر مردم و بیخ بغل و زانوی وی ... که چرکی سیاه و ... است

بعضی از خواص گربه
ظاهر شدن جنیان بر بنی آدم و خدمت کردن مجرب است
در شب تاریک روز دیدن
شفای لقوه
عسر البول

که بوی مشک از و آید از مواضع مذکوره بردارند و استعمال نمایند **فصل سیم در بیان خواص و منافع سلحفات**

سلحفات
و تسباغه

سنگ پشت و ترکان توسباغه نامند در بیضه کند آنچه به بحر افتد لجا خوانند و آنچه در بر بود
سلحفات نامند و از هر دو صنف بزرگ شوند تا بار شتری گویند چون نر او اراده مباشرت
کند ماده اطاعت نکند گیاهی آورد که چون او را بیند فرمان برد هر که را دارد محبوب القلوب گردد و همه کس او را
دوست دارند بعضی از مردم آن گیاه را شناسند و بنظر حضانت بیضه نماید تا بچه بیرون آرد چه
بحرارت خود کامل نتواند نمود جهة آنکه اسفل او در کمال صلابت است که مطلقا حرارت
در وی نیست و باشد که دم مار بگیرد و سر خود بیرون کشد و دم او و دندان گیرد مار خود را
بر پشت او چندان زند که هلاک شود و باشد که از آب بیرون آید و بر خاک غلطد و خود را
بمکانی رساند که طیور بجهة آشیانه ... نزول کنند طیبات خود را بسبب کدورتی که از آب و
خاک اکتساب نموده مختفی سازد و هر یک از طیور را که قدرت بر و دارد در جاع بسیار مکث نماید
چه عادت بر اکل حیات نموده چون مار بسیار اکل نماید سعتر خورد از ضرر سم آنها ایمن گردد
سپر که بر پشت دارد از موذیات حفظ وی کند در مکانی که سرما بسیار شود او را بر پشت
اندازند چنانچه پایهای او بجانب آسمان بود از امکان از ضرر سرما محفوظ ماند اگر
صاحب مفاصل پیه او را با خون او مخلوط سازند صحت یابد مداومت مسح بخون او دفع کزاز و تشنج

دفع سرمای بسیار
دفع مفاصل

نفع تشنج

نماید کزاز و قولنج که از شدت سرما بهم رسد الکلش نیز همین خاصیت دهد اگر خون او را خشک
و صلایه نموده بر لسعت ... استعمال نماید هر که او را بر زمین کند متصل از آن شخص باد و حاصل شود هر عضوی
از اعضای آدمی که درد کند همان عضو را از سلحفات بر آویزند درد ساکن شود هر که وقت هیجان
شهوت او سر دم نر او را بریده با خود دارد تهییج قوت باه کند اگر کاسه پشت او را اگر قمه بر سر دیگ
نهند از جوشش باز ایستد مادام که بر و باشد اما سلحفات بحری که لجا است در لام بیاید گوشت
او را ذبل گویند از و شانه سازند اگر با او شانه کنند موی بریزد اگر سوخته خاکستر وی بسفیدی
بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند پوست ذبل و پوست
سلحفات هند از و شانه سازند مراد بعاج اوست نه عاجی که دندان فیل است **تعبیر دیدن**
او در خواب دلیل فریبنده معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز تقاضی القضاة و مرد عالم تعبیر کنند جهة آنکه
اعلم حیوانات بحر است اگر بیند که او را گرامی داشته علما اکرام او کنند اگر بیند که گوشت او خورد استفاده
علم کند بقدر آن بمال و علم هر دو تعبیر کنند **سوم** کرمیست که در گندم و ... افتد آنرا شپشه و ... نامند
قتاده در تفسیر آیه وافی هذا آیه و یخلق ما لا تعلمون آورده که کرمی که درخت خورد و در میوه افتد
و در بعضی کتب سماوی مذکور است که اگر نمیکردم که مرده متعفن شود هر آینه در خانها نگه میداشتند
و اگر بر جو و گندم شپشه مسلط نمیساختم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگه میداشتند واحد

جهت ... زنبور و دیگر ... گزنده

آنست که سوسه و کرمه است که در پشم افتد و قمله پشه که در جو و گندم باشد و از خوردن آنکه چوب
بجهت دفع هر این افسون بر تخته الفاظ نویسند بجهتی که آفتاب بر او نتابد در گندم و جو میان خرمن نهند
اینست بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت
فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت الفراش والسوس و یرحل باذن الله اخرج
ایها السوس والفراش باذن الله تعالی عاجلا والا خرجت عن ولایة علی بن
ابی طالب علیه السلام واشهد انک سرقت لجام بغلة نبی الله سلیمان بن داود علیهما السلام
عجیب مجربست از علمای امامیه رضوان الله علیهم منقولست باب شانزدهم در شین مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین
مفتوحه شادهواز بسکون دال مهمله آخرش زاء معجمه حیوانیست که در نهایت بلاد روم یافت شود
صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را شاخیست که بر وی هفتاد و دو شعبه مجوفست چون باد وزد اصوات حسنه
از وی مسموع شود بسبب این حیوانات جمع شوند که استماع صوتش نمایند و نیز گفته بعضی از ملوک شاخ او را بهدیه
آورده بودند که در وقت هبوب ریاح اصوات عجیبه طرب آمیز از وی شنیده میشد بنحوی که آدمی از استماع
وی مدهوش میگشت و چون برعکس آن وزد آواز حزین از وی آمد که سامع را رقت میشد
شاهین معروفست ترکان لاچین نامند عرب نیز همچنین لیکن عربان باو متکلم گشته اند نوعیست از باهی
وعطای و انیقی شاهین در حقیقت از جنس چرخ است لیکن بر دوش از وی بهتر است و شیب چرخ گشتن شده

وصلابت

وصلابت تمام بود چنانچه بفرود آمدن صید را در هم شکند و مع هذا در کمال سیر پلی و سستی گاه باشد
که چنان خود را بر زمین زند که بهم در استخوان او شکست است از استخوانهای سایر جوارح شتاب سیری و نهم
جر جمع داد کم چاو را در سیری و گرسنگی متوسط باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات
او آنست که میان سر او بزرگ و گشاده چشم و فراخ سینه بود و از میان دوشهای بزرگ گوشت و بزرگ ران و
و کوتاه ساق و کم پر و باریک دم باشد چنانچه اگر دو بالش را او آویزند خری ازان دو بال بر وزیاد نماید
هر گاه شاهین بصفات مذکوره بهم رسد شکار کلنگ و امثال او نماید اول کسی که باهین شکار نمود
قسطنطینی بود او را شاهین بود که روزی سوار میشد از حرارت آفتاب بر سر وی سایه میگسترد و فرود
می آمد و بلند میشد و بر دو در مرکبش میگردید تا محلی که سوار شود تا روزی مرغی از زمین بجانب هوا
طیران نمود شاهین خود را بر وزد و بشکست و فرود آورد و قسطنطینی را خوش آمد او را برداشت بر صید افکند
و موافق مقصود یافت در باب صاد و در ذکر صغریا باید الکلش حلال صیدش حلال شحمة الارض جانوریست
که چون آدمی دست بر او گذارد مثل مهره جمع شود هر کس گوید جانوری کوچک خرشتی است که از یکی جانب آتش در آید
و از جانب دیگر بیرون آید و نسوزد هرکه پیه او را بر خود مالد در آتش آید نسوزد آتش بازان این عمل کنند اگر او را
گرفته خشک نمایند و نیم درهم از وی با ترنجبین عسر الولادت دهند بزودی بار نهند شقراق و شرقراق بفارسی بلوره
و سوه و شیرازی کاسکی عربان اخیل نیز گویند و شوم دانند مرغی سبز رنگیست بقدر کبوتر با لکهای سیاه دارد

در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی وی بسیار باشد مخطط بسیاهی و سبزی با حرص و زور و بر طبع وی غالب است همیشه
آزاد مرغیست در تلال و رؤس الجبال ماوی گرد و در زمستان در معموره و در تابستان بصحرا رود و خضابست
بیضه خود در معمول و جاهای بلند نماید که دست کسی بآن نرسد آشیانه وی بسیار بدبو و منتن بود جاحظ
گفته او یکنوع از کلاغ است طبع او عفونت از جماع چون مرغ بطرف او بپرد فریاد کند و استغاثه
نماید اکلش حرام اگر زهره او را اگر اخته بطلاء کم عیار زنند سرخ و عیارش زیاده شود چنانچه اگر زهره
روباه بر و ریزند عیارش کم شود و نیز اگر زهره او را خضاب زنند موی را سیاه کند گوشت او کرم در رود
چربی است محلل بادهای غلیظ است که در رودها باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صالح و نیکو جمالست
فصل دوم در شین مفتوحه شفنین بفاء و نون و یای دو نقطه از تحت نون جاحظ از انواع کبوتر
شمرده عوام یمامه نامند آوازش مثل آواز رباب حزین چنان که جمع از این نوع باهم باشند اصوات ایشان بهم مختلط
گردد بسیار نیکو شود از طبع او که اگر ماده خود را نیابد همیشه غریب بماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده
او چون فربه شود پرش بریزد و از جماع باز ماند و عزلت خواهد بسیار مشفق و محترز بود با سیاستی از اعدا
نماید اکلش حلال خوردن بیضه او مزید قوت باه آرد اگر زنی سیر او را بروغن مخلوط ساخته بر دارد
او جماع رحم را زایل کند اگر از خون او بر قضیب مالند با هر زنی که مجامعت کند بهیچکس غیر او بر آن زن
قادر نباشد و آن زن او را چندان دوست دارد که اگر آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر وقت ذبح او از خون وی قطره

در رحم

در چشم چکانند درد او را زایل کند فصل سیم در شین مضموم شبوط بباء یکنقطه و طای مهمله نوعی از ماهی
باب چهاردهم در صاد مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع
عصافیر است از بستان او آنست که چون شب شود هر دو پای خود را بر شاخ درختی چسبانیده خود را
سر از زیر آویزد و تا صبح فریاد کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید بعضی گویند او تنوط است
که در طا گذشت صدف از حیوانات دریا از ابن عباس منقولست که هر گاه باران نیسان بارد صدف
بر روی آب آید و دهن گشاید و انتظار کشد تا باران بر روی وی در آید و او غلاف مروارید است
وجه تسمیه آنکه صادف شتری باشد و انتظار کشد تا بعد از آن آب جمع شود از خواص مروارید
آنکه اکحال و خفقان و مرض سودا را زایل و خون جگر و دل صاف کند چون حل کرده او را بر بهق مالند
بالکلیه زایل کند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر صدف را بر وجع مفاصل و نقرس ضماد کنند سود دهد اگر
با سرکه سائیده بر بینی سعوط کنند قطع رعاف کند گوشتش از گزیده سگ دیوانه نافع بود و سنون صدف
سوخته جلا دندان دهد اکتحال او نافع جراحات چشم بود اگر مجلی موی زاید بر پلک بمالند بعد از آنکه موی
بر آورده باشند از بر آمدن موی مانع آید اگر بر سوخته آتش طلا کنند سود اگر پاره از او بر کودک محکم ببندند
دندان باسانی بر آرد بعضی گویند که صدف جانوریست که در جوف او حیوانی میگردد و سرش پرده پیلیست شبیه
بسنگ اگر او را بسایند بروی کسی که در خواب باشد بپاشند زمان بسیار در خواب بماند و چون صدف را بسایند و جاوشیر

درِّ مخلوط ساخته در بینی کشانند رعاف باز دارد تعبیر دیدن صدف در خواب دست خود دلیل اعراض
و ابطال کاریست که عزم در آن داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکوست
اگر بیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب کند اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند
اگر او را حامله باشد پسر آرد یا مالک غلامی گردد کقوله تعالی یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهم
لؤلؤ مکنون اگر بیند که مروارید از جای میکند و میفروشد قرآن فراموش میکند و اگر از جای
قلع میکند علم در میان مردم ثابت کند و اگر بیند که مروارید متفرق میسازد و مردم برمیچینند البته
موعظه مردم کند و وعظ او بر ایشان موثر و نافع آید اگر در دست خود مروارید بیند بعدد آن فرزندی
باره یابد اگر حامله دارد و الا کنیزی بخرد و اگر عزب باشد تزویج نماید اگر بیند که از دریا مروارید
بیرون می آورد کیل و وزن میکند مال بسیار از شخصی که منسوب بحر باشد ببرد و بسر جاماسب گفته
اگر کسی بیند که مروارید ازو دور شد مشقتی برد و بسر اگر بیند که بر مروارید داوند ریاست یابد و سرور گردد
دینیه عقد مروارید بدیدن بزن صاحب جمال و کابین دلیل نکاح بود **صرصر و صرصار** جانوریست
شبیه ملخ جهنده آواز باریک اگر فریاد او در شب بود لهذا صرار اللیل نامند و نوع از کرم زمینی که
نبات الوردان گویند بال ندارد بعضی گویند جد جدست که جوهری تعبیر بصرار اللیل کرده
در باب جیم گذشت مکانش معروف نبود مگر به تتبع آوازش در جایهای نمناک مختلف الالوان است

ببعض

ببعض سرخ بعضی سیاه و بعضی کبود صحرائیست اکلش حرامست شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را
با قره مانا بر سر و سیر و کزبره هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سائیده با اثمد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند حدة البصر نماید اگر از زهره گاو اکتحال نمایند بهم زدن چشم را نفع بخشد **صَقْر** بقاف
و راء مهمله چرغ ترکان ایتلکو نامند از طیور جوارحست که با او صید کنند ابن زهر گفته که او زهره ندارد
چون او را انکه دار نهاد باشد که از خوف بمیرد اگر مغز سر او را برهق مالند لوث زایل کند و اگر قضیب طلا
کنند لذة جماع افزاید و تهیج باه کند اگر از دامنش رایحه کریه آید لهذا اعرابان در امثال خود گویند
فلان اخلف من الصّقر یعنی بوی دامن فلان کس بدتر از بوی دامن چرغ است **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بآرزوها و یافتن ازواج و اولاد و بنده و خدم و حشم و نفایس
اموال و صحت و تفریح هموم و صحت چشم و کثرة اسفار و برگشتن بافایده و گاه باشد که دلیل موت بود بحجت
انکه او سلب ارواح نماید و یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل امر دباقه و بطش بود **صَفَر**
بفتح فاء و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آن بود که در جوف آدمی ماریست که باطراف اضلاع میگردد
مستحکم است و او را صفر نامند هرگاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود و اهل اسلام این قول را مردود دانسته اند **فصل دوم**
در صاد مکسوره صِلْنباح بنون و باء یکنقطه از تحت و حاء مهمله ماهی فرد از باریک **فصل سیم در صاد**
مضموم صُرَد دارکوب مرغیست از گنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند نصفش سفید و نصفش سیاه بزرگ سر منقارش مخالب

و اصابع عظیمه دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد دیر النفس و بسیار متنفر و گریزنده غذای او از گوشت بود
هر مرغی را که خواهد که صید کند مثل او صد اگر چنین طیور جمع آیند جمله بر او ... کنند یکی را بگیرد و بمنقار او را سوراخ
کند در ساعت بخورد مکان او در راس جبال و اغصان اشجار بلند باشد **باب شانزدهم در ضاد**
مشتمل بر سه فصل اول در ضاد مفتوحه ضَأن گوسفند میش ترکی و تنی قوین اکلش حلال گوشتش امانع
صفرا و سوخته سیاه و مزید قوه باه و منی بود و در وجع بدن و کرم تر از گوشت بز است بهترش یکساله است و گوشت
خصی ازو باه را زیاد کند اگر در وقت ذبح خون او را بر برص فورا مالند تغییر لون وی کند جگر بز را
اگر تازه بسوزانند و بر دندان مالند سفید کند اگر شاخ قوچ را زیر درخت میوه دفن کنند میوه بسیار دهد اکتحال
زهره او با عسل منع نزول آب از چشم کند اگر استخوان آن با آتش چوب گز بسوزانند خاکستر او را بروغن گل
مخلوط ساخته بر موضع شکسته مالند درست شود اگر زن پشم گوسفند ماده را بر دارد بار نگیرد اگر پارچه
که از پشم موی بز سفید بافته باشند بر ظرف عسل گذارند مورچه نزدیک او نشود **ضَبّ** سوسمار حیوان
برّیست آب نخورد لهذا اعرابان در امثال خود گویند لا افعل حتی یرد الضب یعنی این کار نکنم تا
آنکه سوسمار آب خورد و ابن خالویه گفته سوسمار نباشد که آب نخورد مگر آنکه هفتصد سال زنده ماند یا زیاده در هر روز
چهل مرتبه بول کند و دندانش نریزد هم دندانهای او یکپارچه است نه متفرق نر او دو ذکر و ماده اش
دو فرج دارد چون خواهد که بیضه کند گوی بکند و بیضه در و نهد و نگاهبانی ... چهل روز حضانت نماید تا بچه بیرون آرد

هفتاد

هفتاد و یا بیشتر بیضه نهد بیضه کبوتر چون از سوراخ خود برآید چشمش چندان روشنی ندارد نظر بآفتاب اندازد
در وقت پیری غذا از نسیم باید و بر برودة هوا تعیش کند حرارت و بادی ... و حرارتش نقصان پذیرفته
میان او و کژدم دوستی است کنده اگر کژدم بر در سوراخ او نشیند و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز
کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت تا از سیل و سم ستور محفوظ باشد بدین جهة مخلب او ... ناقص و
شکسته است و از طبیعتش فراموشی و عدم هدایتست لهذا خانه نسازد مگر در نزد درختستان و یا نزد سنگ
بزرگ در وقت مراجعت بخانه راه گم کند عربان در ضلالت بدو مثل زنند گویند فلان اضل من ضب یعنی
فلان کس گمراه تر است از سوسمار بدین جهة اعرابی سوسماری گرفته نزد حضرت محمد حق تو آورده بر زمین انداخت
و گفت ایمانی نمی آورم بتو تا این سوسمار ایمان نیاورد آن حضرت بزبان معجز بیان آورد و گفت ای سوسمار ...
انکه ... پرستش آن کنند و در ... اطاعت نمایند در جبر راه است بوده در رحمت او بگوی که من کیستم در حال
سوسمار بزبان عرب فصیح گفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک و قد خاب من کذبک
یعنی تو خاتم پیغمبرانی و آخرالزمانی رستگار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت الهی نومید شد آنکه تکذیب
تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده درست با قبایل و عشایر خود بدایره اسلام
در آمدند از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسید پس آن حضرت فرمود که اعرابی دنیا بیش ندارد هر کسی از
اصحاب برود چیزی دهد پس هر یکی از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت صبح از خانه برآمدم گمراه ترین

ودی جیز تری قبایل خود بودیم الحمد لله والمنة که الحال بهدایت یافته بدولت اسلام رسیده تو انگر یزی ایدون
گشتیم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی از علمای عامه حلال دانسته‌اند از جمله خواص او آنکه از دباغی دو قدم هر
مردی که بیرون رود آن شخص عنین گردد هر که دل او را بخورد غم و خفقان از و زایل شود
اگر پیه او را گداخته بر قضیب مالند قوت جماع زیاده کند هر که او را بخورد زبان بسیار تشنه نشود هر که
خصیتین او را با خود دارد خادم اش جنایت او را دوست دارد اگر قاب پای او را بر بنگ اسب آویزند
هیچ اسبی در گرو بندی بدو پیشی نگیرد و پوست او را اگر بر قبضه غلاف شمشیر کشند هر که آن شمشیر را کار فرماید
شجاع گردد اگر ظرف عسل کنند هر که با انگشت عسل از آن ظرف بر دارد و تناول کند تنج ... شود
اگر سرگین او را بر برص و کلف مالند زایل کند اکتحال او و آب رفتن از چشم باز دارد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل اعرابی فریبنده و مال مردم و صاحب حق یا دلیل جهود یا ملعون بود چه از جمله مسوخ است و بعضی گویند که
دیدن او دلیل کسب و بعضی گویند دیدن او دلیل جاریه است **ضبع** کفتار مثل خرگوش سالی نر و سالی
ماده و والده صاحب عجایب المخلوقات آورده که در عرب قبیله است مسمی به ضبعین هر گاه احدی از ایشان
در میان جمعی کثیری از قافله باشند چون کفتار قصد شکار آنجا آید سوای آن شخص متعرض غیری نشود
و موصوف است بعرج و کج اگر چه لنگ واقع نیست لیکن در نظر ناظر چنین نماید بسبب آنکه رطوبتی
در مفاصل او جاذب است ... طرف چپ او مدام درستی تعیّن نماید و از خواهش تمامی که بلحوم بنی آدم دارد بر شی

قبور

قبور نبش هر گاه در وقت فرصت بیند که در خرابات نزیر او حفر نماید و حلق شی بگیرد و بکشد و خون
بیاشامد و فاسق است چه در حینی که با حدی از بنی نوع خود رسد تا بر و و خول نکند رها نماید چنان در هم
گوسفندان افتد اکتفا نکند تا آنچه را که بکشد و چون با گرگ باشد گوسفندان بسلامت مانند هر یک مانع
آن دیگر شوند و لهذا اعراب در دعای خود گویند که اللهم ضبعا و ذئبا یعنی بار خدایا در گوسفندان ما
کفتار را با گرگ جمع نمای و جاذب کلاب است همچو مغناطیس آهن را بر جهته اگر سگی در ماهتاب بالای بام
راه رود و کفتار در بیخ دیوار چون سایه سگ برو واقع شود فوراً بیفتد کفتار او را بخورد موصوف
بحماقت است چنان شکاریان در دم سوراخ او کلمات چند گویند بیرون آید شکارش کنند چنانچه
سابقاً سمت گذارش یافت اکلش باجماع شیعه حرام و عامه در و خلاف کرده‌اند از جمله خواص او آنکه
از عنب الثعلب گریزد اگر پیه او را بر جسد مالند از شر کلاب ایمن گردند زهره او را اگر زنی خشک کند و نمام
بتد ریتیم و انمت بیاشامد شهوتش زایل شود و اگر از پوست او پرویزن سازند و بذر از وی بیزند و بکارند
از شر ملخ ایمن مانند اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن مالند از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود
دارد سگ بر وی فریاد نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب از چشم و تحدید ... وی نماید اگر چشم راست
او را در سرکه هفت روز نقوع نمایند پس در زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست کند
سحر و مکر برو کار نکند اگر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور را انگشته آب او بیاشامد از سحر نجات یابد اگر سر او در برج

بنوع ...

کبوتران گذارند کبوتر بسیار جمع آیند اگر کسی زبان او بدست راست گیرد سگ برو فریاد نکند
و او را نجانند عیاران اگر چنین کنند اگر بیخ عنصل بدست گیرند کفتار ران گریزان شوند اگر
بیمار موی پس کردن تا هفت روز بخور کنند شفا یابد اگر پاره از قضیب او خشک نموده سائیده
بیخ بخور و زن دهند شهوتش منقطع شود هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد
اگر دندان او را با خود دارند از نسیان و درد دندان ایمن گردد اگر از پوست او کیسه سازند تخمی که
میکارند برو کیل کنند زراعت او از جانوران و سایر آفات محفوظ مانند خوردن او قطع وسواس
کند اگر کسی حنظل در دست گیرد و بگریزد اگر پیه او را بر تن طلا کنند از گزیدن سگ ایمن گردد اگر
زهره او ماه نیشان با زغاله اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر بر نیاید
هر مردی که مقدار یک دانگ از قضیب او بعد از آنکه خشک کرده باشد بخورد تهییج باه زیاده کند و از جماع
ملالتی بهم نرساند اگر نصف درهم از زهره او با عسل تحدید بصر و جلاء نظر و مزید حسن گردد
هر چند کهنه گردد نفعش بیشتر بخشد و نیز اکتحال زهره او دافع سبله و دموع عین بود و جماع اطباست که
اگر موی دُوره راست نر او را بکنند و بسوزانند و بزیت مخلوط سازند بر مقعد شخصی که مرض ابنه
داشته گذارند زایل کند دیگر آن شخص مرتکب آن امر قبیح نگردد اگر از ماده او موی کنده این عمل بجای
آرند مخنث و علت مذبوره بود فافهم فانه عجیب مجرب **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار آن که در آن

در مالا

در مالا یعنی و باشد که دلیل زن قبیحه شرم کریه المنظر بود و دلیل نر او دلیل خنثی مشکل بود
و یا دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار **فصل دوم در ضاد مکسوره ضفدع** بفا و دال و عین مهملتین
بفتح دال نیز آمده اما فصیح نیست او را ابرق و بترکی قورباغه گویند از آن جانوری است که متکون شود
از توالد نیز بهم رسد و از عفونات و عقب بادی و باران شب بسیار بود مردم گمان برند که مگر از ابر بارد
نه از توالد و تناسل این گمان غلط است حق سبحانه و تعالی در ساعت از طبیعت همان خاک که باران برو
بارید خلق نماید او حیوانیست که استخوان ندارد و بعضی از و آواز کنند و بعضی نکنند آنکه آواز کند آواز
او از بیخ گوشش بر آید و موصوف است بحده سمع خواهد که صدا کند از آب بر آید و چون اراده کند که
صدا کند داخل آب شود و فک اسفل بر آب نهد صدا کند چون آب در دهن او رود داخل آب شود صدا
نکند از دیدن آتش تعجب کند و ساکت شود و همیشه نظر بر آتش اندازد در مبدا خلقت او در آب مثل
دانه جاورس سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از و اعضای او منبسط گردد اکلش حرام
و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته در سالی که ضفادع بسیار شوند زیاده بر عادت در عقب او وبا
بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفادع مثل لاک پشت در ریگ بیضه نهد و دو نوع بود
کوهی و آبی از خواص او آنکه اگر زنی زرق آبی را دهن گشاده سه نوبت بر دهن او تف کند پس اگر او را در
گذارد تا با آب رود باز نگیرد اگر پیه او را بر خارج دیگ مالند که در زیر آتش باشد هر گز بجوش نیاید اگر او را

ضفدع
قورباغه

برگزیده جانوران مانند در حال پر شود اگر او را از سر تا عجز دو نیم کنند هر زنی که در آن وقت بر وی نظر
کند شهوت بر وی غلبه کند و بسوی مردان مایل شود اگر زبان او را بر کسی که متهم بر دزدی باشد بخورانند اقرار
نماید اگر خون او را بر موضعی که موی کنده باشند طلا کنند دیگر موی بر نیارد و اگر بر او بمالند مردم او را
دوست دارند اگر بر بیخ دندان گذارند بلا تعب بیندازد و صاحب عجایب المخلوقات گوید که در موصل در ایام
در کنار حوض نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متأذی گشتیم شخصی طشتی آورده بر روی آب گذاشت
ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده اگر چراغ در میان چشم نهند برقان جدا نکنند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد در طاعت الهی مشغول باشد چه او بسیار بود و آب بخت تا ابراهیم را
اذیت نرسد و دیدن غوکهای بسیار دلیل عذاب است چه بر قوم موسی ضفادع بارید نصاری گویند
دیدن او دلیل حسن معاشرت با اقربا و همسایگانست اگر بیند که گوشت غوک میخورد بمنفعتی رسد
ارطامیدورس گفته که دیدن او دلیل فریبندگان ساحران بود جاماسب گفته هر که با غوک سخن گوید مملکتی
بدست او آید و اگر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمد دلیلست که از آن شهر عذاب بیرون آید فصل سیم
در ضاد معجمه ضوضو مرغیست که اصل آن در الف گذشت باب شانزدهم در طا و مشتمل بر سه فصل
اول در طا و فتحه طاوس در میان طیور بعزت و حسن و عفت مشهور است حسن منظر خود دوست دارد
و تکبر و عجب برخود و عقده و دم کند خصوصاً که در وقتی ماده اش نظر بجانب او کند چون سالم شود زرد و رنگین شود

اقرار نمودن دزدی
نروییدن موی
دوست داشتن مردم
قطع آواز نمودن ضفادع
تعبیر دیدن قورباغه
طاوس

و ماده بیضه نهد در سالی دوازده بار یا کمتر در بهار مباشرت کنند و در خریف استقاط پر نماید بجوی که از اشجار
برگ ریزد و چون در بهار اشجار شروع در انبات نماید او نیز پر برآرد و در وقت حضانت با ماده خود بسیار بازی
کند و بسیار باشد که بیضه را بشکند مدت حضانت سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه
او در زیر مرغ خانگی گذارند جمیع ما یحتاج از اکل و شرب نزد وی حاضر سازند از خوف آنکه اگر برخیزد هوا آفت
سازد و قوة آن ندارد که زیاده از بیضه گوی حضانت نماید جوجه که از او بیرون آید بشکل طاوس بود
لیکن کم حسن بود و ناقص الخلقه بدانکه او را با حسن صورتش شوم دانند جهة آنکه سبب دخول ابلیس علیه اللعنه
و خروج آدم علیه السلام از و بود چون بپا نظر کند ای قبیح گشته لهذا پایهایش انداز زشت کردند فرد
طاوس از نقش و نگار که هست خلق تحسین کنند او بجلال زبانی زشت خرنیش گویند چون
آدم صفی علیه السلام بحکم الهی تاک انگور غرس نمود ابلیس علیه اللعنه طاوسی آورده در بیخ او ذبح کرد و بخون وی
او را آب داد چون برگ برون آورد بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خوشه
بیاشامد بعد از تمام ثمره خوکی ذبح نمود بخون وی آب داد از نجهت شارب خمر اول زرکشی مثل پر
طاوس کند چون کیف آورد چون مست شود مثل بوزینه بازی کند رقص در آید و چون مستی وی زیاده شود بطریق شیر
بغرد و بدرد و عربده نماید و هذیان و لا یعنی گوید و در آخر مثل خوک بر سر گند افتد و بجای بد عرفان
در ضال خود گویند فلان احسن من طاوس اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بر فراخ الکلی مده کرم را

نافع است اطبا گویند گوشت وی اغلظ لحوم طیور است اجتناب از و واجب دانند اگر پا بر گرد زیر
دفع ضرر وی شود و ابن زهر گوید که از خواص طاوس آنکه چون طعام مسموم را بوی شنود رقص کند
و بال بگسترد و رقص و اظهار سرور نماید آشامیدن زهره او با سرکه از گزیدن جانوران نافع بود
اما حکما گویند اگر آدمی زهره طاوس آشامد البته دیوانه شود و این بتجربه رسیده هر کس گفته اگر
خون او را با انزروت و نمک مخلوط ساخته بر قروح رطبه ریزد که از آکله رسند طلا نمایند گه
سرگین او را اگر بر زگیل مالند زایل کند استخوان وی را اگر سوخته و سائیده بر کلف مالند
بری سازد تعبیر دیدن او در خواب دلیل عجب و حیرانی و حسن و جمال مالک او بود و باشد که دلیل سختی
چینی و فریب و مکر و انقیاد اعدا و زوال نعمت و شقاوت و تنگدستی بود و گاه دلیل
زینت و زیور و تاج و ازواج حسنه و اولاد کریم یا زن اعجمیه صاحب جمال یا غیر مسلم بود اگر بیند
که با طاوسی برادر شده با ملوک عجم مواخات نماید طیر جنس مرغان واحد او طایر و جمع
طیور را ابن عباس گفته که ده مرغیست که نام در قرآن مذکور است عوضه در البقره غراب در مائده
جراد در اعراف سلوی در بقره و طه و نحله در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش
در قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن طایر در خواب عمل آدمی است لقوله تعالی و کل انسان الزمناه
طائره فی عنقه یعنی عمل هر کس را لازم داشتیم بر گردنش اگر مرغ مجهول بیند نامش معلوم نباشد دلیل انداز

زگیل
تعبیر دیدن طاوس
طیر
تعبیر دیدن طیر

و بترسن بود لقوله تعالی طائرکم معکم الآیه اگر از جنس طیور نیکو بیند دلیل نیکویی عمل او بود یا خبری خیر رساند
آورد و دیدن آشیانه مرغ دلیل زوجه و بیضه او دلیل فرزند اگر آشیانه او در کوه یا غار یا دیوار بیند
زیارت مساجد و متعبدین و منقطعین از خلق نماید چنگال او غلبه بر دشمنی و منقار دلیل عزت
و جاه دلیل سرگین او مال حلال اگر از طیور ماکول اللحم دیده و اگر از غیر ماکول اللحم دلیل مال حرام تتمه
در کلام طیور گویند روزی سلیمان علیه السلام به بلبلی گذشت که بر درخت سرو دم میجنبانید با اصحاب خود گفت
میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم گفت که میگوید امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا
کرده ام و به هدهد گفت میگوید که اذا نزل القدر عمی البصر ما احسن ما قال فرد قضا از آسمان چون
فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر کعب الاخبار گفت میگوید من لا یرحم لا یرحم هر که رحم نکند
بر وی رحم نکنند فاخته میگوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا و علموا لماذا خلقوا کاش این خلق
مخلوق نگشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شدندی و چون دانستندی برای چه مخلوق شده اند
عمل میکردند بر آنچه عالم گشتند ورشان گوید لدوا للموت و ابنوا للخراب بزایید برای مردن
و بنا کنید بجهة خراب شدن طاوس گوید کما تدین تدان یعنی آنچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی
صُرَد گوید استغفروا الله یا مذنبون استغفار کنید ای گناهکاران طیطوی گوید کل
حی میت و کل جدید بال یعنی هر زنده بمیرد و هر تازه پوسد سرتوک گوید قدموا خیرا تجدوه

هر یکی که پرش و ترسید بیابید کبوتر گوید سبحان ربی الاعلی مل‌ء سمائه و ارضه باز میگوید سبحان
ربی الاعلی وبحمده قمری میگوید سبحان ربی الاعلی بعضی گفته اند که میگوید یا کریم غراب غار را
لعن و نفرین کرده قلیواج گوید کل شیء هالک الا الله سنگ خواره گوید من سکت سلم
هر که خواهی تش سلامت ماند طوطی گوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسی که همتش
دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی سار میگوید بار خدایا روزی روز بروز
میخواهم قبره گوید بار خدایا بر دشمنان محمد و آل محمد لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله
ایها الغافلون کرکس گوید هر نوع خواهی زندگانی کن آخر موت است عقاب گوید در مغارت
از مردم موانست و دوری از ایشان راحت پرستوک آواز برکشد و فاتحه را تا آخر بخواند بطریقی
که قاری خواند اسب در وقتی که در صف قتال بیکدیگر رسند میگوید سبوح قدوس ربنا و رب
الملائکة والروح حمار لعن کند بر کسی که در بیع کم کند زرق گوید سبحان ربی القدوس
طرطار گوید ربی المذکور بکل لسان طیطوی ارسطاطالیس گفته او طیریست که از
نیستان و انهار بسیار مفارقت نمیکند چه او غیر کرمیست که در اطراف آبها و نیستانها
متکون شود نخورد بار چون بیمار شود این مرغ شکار کند جگر وی بخورد شفا یابد و این طیر طیران
مینماید و فریاد کند بمکان خود تعزیه کم وقتی که باز بگیرد اگر در شب کسی بزد فریاد کند و اگر در روز کسی بزد

فریاد

فریاد نکند از خواص او آنکه گوشت وی شکم ببندد و قوة باه زیاده کند طیهوج شبیه بکبک
کوچکست الا آنکه گردن و منقار و هر دو پای او سرخست زیر پر او سیاه و سفید اکلش حلال گوشتش
کثیر الحرارة و رطوبت اصح آنکه معتدلست بعضی گویند در درجه سیم هاضمه است لاغر شد آنکه فربه بود
مزید قوة باه و شهوتست شکم ببندد و ضرر دارد بکسیکه علاج خلط و ثقل نماید اگر در هر بیضه بر نوضر شی
دفع شود و مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود اکلش در بهار انفع تخصیص در بلاد شرقیه طیهوج و دراج
و کبک باهم در ترتیب اغذیه و اعتدال لطافت اول طیهوج پس دراج پس کبک تعبیر دیدن او در خواب
دلیل زنست طرغلودس بهرا و عین مهملتین و لام و دال و سین مهملتین اهل اندلس او را
ضریس گویند در ضاد گذشت بعضی گویند اصغر عصافیر است خاکستری رنگ در بال او رنگهای سرخ
و زرد و پرش طلائیست باریک منقار در دم نقطهای سفید دارد بهترش آنست که فربه باشد ماکول اللحم است
تناول گوشت وی سنگ مثانه بشکند و از تولد او مانع آید باب بیستم در ظاء معجمه مشتمل بر یک فصل ظاء
مفتوح ظبی بباء یکنقطه آهو ترکان جیران و کیک نامند سه نوع بود اول آرام که آهوی خالص
سفید است مسکن او در ریگ باشد جثه فربه او را میش آهوان گویند یکنوع دیگر را عفر نامند سرخ
رنگ و کوتاه گردن بود در دویدن ضعیفترین آهوان بود در اراضی مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم
گندم گون و دراز گردن و طویل القوائم و سفید شکم همه انواع او موصوف اند بحدة بصر گریزنده ترین حیوانات

بعضی از نوع وی چون خواهد داخل خانه خود شود از خوف صیاد عقب عقب بخانه در آید و بر پا
آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل ملتذ شود ابن خلکان در ترجمه خود آورده که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید که چه چیز لازم است محرمی را که دندان رباعیه آهو بشکند گفت
نمیدانم یا ابن بنت رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو را رباعیه نمیباشد و دندان آن پیش دارد و یکی فوقانی
و یکی تحتانی ثعلبی در کتاب ثمار القلوب که روزی بهرام بقصد شکار بشتری تیز رفتار سوار شده
با کنیزکی که تعشق تمام بود داشت ردیف خود گردانیده در روی دشت ماهون برآمدند تا بشکارگاه بجمعی
از آهوان برخوردند بهرام بدان کنیز گفت که بکدام عضو آهو که گویی بزنی تیر بزنم کنیز گفت خواهم که
بیک تیر نر و ماده او باهم دوزی پس بهرام تیر دو پیکانی بر کمان نهاده بیک تیر هر دو شاخ
آهو از بیخ برکند و دو تیر دیگر در موضع وی چون دو شاخ برو دوخت بعد از و کنیز گفت خواهم که سم
وی بر بیخ شاخش بدوزی بهرام اولا بندقه گل بر بیخ گوش وی زد تا آهو پای خود بر بیخ گوش برآورد
تا بیخ گوش خود بخارد پس بیک تیر سم وی بر بیخ گوشش بدوخت با آنکه تعشق و میل تمام بجانب
آن کنیز داشت او را بر زمین انداخت شتر بر اعضای وی دوانید تا اعضای وی خورد و درهم
بشکست گفت تو خواستی که عجز مرا ظاهر کنی پس اندک زمان گذشت که کنیز گذشت بدانکه آهو
ختائی که از و مشک حاصل گردد رنگش سیاه و دندان باریک سفید بعد بالای ابهام و سبابه از دهن وی مثل دو دندان

خوک

خوک از روی وی برآمده و در شکل و باریکی سم فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از تبت بهند رود
و آنجا نافه اندازد و آن مشک بر بود و حقیقت مشک خونیست که در وقت معلوم از سال در ناف آهو
جمع شود و بمنزله ماده که بعضوی ریخته شده حرکت بجانب وسط ناف او را مودن مشک ساخته مثل اشجار اثمار
هر سال در وقت معینی بار دهد چون این ورم حادث شود آهو بیمار شود تا آنکه ماده کامل شود
اهل تبت در صحرا میخهای چوب زنند تا در این وقت خود را بر این مواضع بساید تا ناف خود بر سر
آن چوبها گذارد تا نافچه معرب نافه است بتصغیر فارسی ظرف مشک را گویند ابن عقیل
بغدادی گفته که نافچه در درون آهو مثل هزار پایست که در جوف بزغاله است صاحب عجائب
المخلوقات آورده که جانوریست در دریا بشکل آهو دابة المسک نامند در وقت معلوم از آب
بیرون آید بسیاری از وی شکار کنند چون ذبح نمایند در ناف او خونی یابند که مشک است در آن موضع
بوی ندارد و چون بمکان دیگر برند بوی دهد از ام سلمه منقولست که حضرت رسول نبوی
در صحرایی بود که منادی شنید که یا رسول الله آنحضرت صلعم بدان طرف متوجه شد آهو ماده
برابر درختی بسته بودند گفت یا رسول الله درین کوه دو بچه دارم مرا بگشای تا بروم و ایشان را
شیر داده بیایم آنحضرت فرمود که حر آیی گفت اگر نیایم خدای تعالی مرا عذاب عشار کند
پس وی را نجات داده برفت بچهای خود را شیر داده بیامد اعرابی که او را صید ساخته بود خود از

بیامد و گفت یا رسول الله هیچ شما را مطلبی هست فرمود آری میخواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را
رها کرد برفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله بدانکه اکل او حلالست و مشکی که از و حاصل شود
پاکست گوشت او گرم و خشک باشد بهترین انواعش آهو بره که اول زاییده باشد خفقان و صرع را نافع بود و دفع
فالج و مصلح بدنهای فربه است که فضول بسیار دارد و اعضا را خشک کند و مولد خون غلیظ است که موافق
امزجه بارده باشد بجهت پیران بتخصیص در وقت زمستان اگر شاخ او را تراشیده بخور کنند هوام گریزان شوند
اگر زبان وی را در سایه خشک نموده زن سلیطه خورد تسلط وی برطرف شود و اگر زهره وی را در گوش چکانند
درد گوش ببرد و اگر سر گین وی را سوخته صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هر چند که نشو و نما کند
زیرک و حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک آنکه تقویت چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع کند و جلای بصر
دهد و نافع خفقان و یرقان و زهرهاست الا آنکه روی را زرد کند و اگر در طعام کنند بوی دهن حاصل کند
بالخاصیه تعبیر دیدن آهو در خواب دلیل زن صاحب جمال غریب است اگر بیند که بصید کردن مالک آهوی شد
کنیزی را مالک شود یا زنی تزویج کند اگر تیری بر آهوی بقصد شکار انداخت زنی را دشنام دهد اگر بیند
که آهوی ذبح کرد کنیزی را بکارت ببرد اگر بقصد شکار انداخت از زنی مال یابد اگر بیند که آهوی گردیده لذت
دنیا یابد اگر بیند که آهوی برود و وی در تعقب او شتابد اگر از موی یا پوست او مالک شود از قبل
زنان مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی اگر بیند که مشک از وی دزدان بردند

مشک بکه داشت بد بود و نیز دلیل رسیدن بمال و بوی خوش و عیش و خرمی بعضی گویند دلیل فرزند
و زنست **اظربان** برای مهمله و بای یکنقطه مرز نکلی و تیرکی بدوکوهان خوانند جانوریست از
سگ بچه بزرگتر بدبو کثیر الفسو بر در سوراخ سوسمار آید و بر سوراخ او دم خود مسدود سازد سه
مرتبه فسو دهد از بوی او سوسمار بیهوش شود پس او را با بچه و بیضه آنچه باشد بخورد و اعراب بادیه را
زعم آنکه چون بلباس انسان بوی وی برسد هرگز از و بدر نرود تا پوسیده ابو علی سینا فارسی گفته که او حیوانیست
بقدر گربه ظاهر و باطن بد بود و سوراخ دیگر بغیر گوش ندارد و دستها و چنگالها تیز و دم دراز دارد استخوان
پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوانست و بسا که مردم برو ظفر یابند بشمشیر زنند و اثر
نکند مگر آنکه بگوشه بینی او خورد و بدرجه آنکه پوست او بغایت صلابتست از عادت اوست که
چون اژدها را بیند نزدیک وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا آنکه مثل ریسمانی شود تا مار خود را برو پیچد
و بعد از مدتی برآورد مار را پاره پاره کند و نیز قوتی عجیبی دارد که بدیوارها بالا رود و طلب طیور
و چون خواهد که از دیوار بزیر افتد شکم خود را پر باد کند چون بسبب ضرب وی نرسد و گاه میان گله شتر آید
فسو کند تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند فلان
افسی من الظربان الکلش حرام   شتر مرغ بزبان ها حکمش مذکور میشود **باب بیست و چهارم در بیان حشرات مشتمل**
بر فصل اول در بیان حشرات عظاءة بظاء معجمه جانوریست از جلپاسه بزرگتر از مار گمینه که جانوریست نرم

که دوندگی و تردد بسیار کند بسبب مکر با سوالا آنکه بسکوتر از دست آزار رساند تسمیه الارض و شحم الرمل
نیز گویند در بیابانی که زیست مختلف الالوانست سیاه و سفید و سرخ و زرد همه انواع او منقط بسیاهست اختلاف
او باختلاف مواضع اوست بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب با گیاه باشد در سوراخ خود چهار ماه چیزی
نخورد از طبع اوست دوستی با آدم و در آفتاب رو خود را بیاویزد و از مزخرفات عرب است که گفته که چون سموم
بر حیوانات متفرق کرده او محجوب شد تا در هر حیوانی بقدر حصه وی سم نفوذ کند و بدو از سم بعضی رسید و از طبع
اوست که تند دود و تا بایستد چون سم بخاطر وی رسد تا تف کشد از فوت او در مصر سلحیه گویند
در سپین گفته است الکلش حرام هر که دست راست و پای چپ او را با خود دارد آنچه مقصد ار که خواهد جماع کند
اگر در رکوی سیاه پیچیده بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل شود هر چند تب مزمن باشد
اگر دل او را بر زنی آویزند بار نگیرد مادام که با وی باشد اگر با روغن گاو طبخ نمایند تا مهرا شود مرکز نیش
عقرب مالند شفا یابد اگر با زیت مخلوط ساخته در شیشه گذارند و در آفتاب نهند زهر قاتل شود
تعبیر دیدن وی در خواب دلیل اختلاف اسرار است **عقرب** بتوم ترکان سارو و بلو گویند مایه الطبع
کثیر الاولاد باشد آفتش در ولادتش باشد چه اولاد او شکم مادر بدرند بیرون آیند جاحظ گفته نفی این
قول کند معتمدی بمن گفت که من عقربی دیدم که دو بار بچه آورد و اولاد خود را بپشت خود برداشته حرکت
هشت پای دارد و چشمش در پشت وی بود و میت و خوابیده را نگزد الا وقتی که عضوی از وی تحریک شود و با آسیب

که افعی را بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته که چون عقرب افعی را بگزد اگر افعی خود را بسلامت ماند و الا بمیرد
بر اصل ملح جریانست طریق صید وی آنکه ملح را پیش انداز و در خانه خود کنند اگر کنند با سوراخ
وی گذارند ملح را بیرون کنند و باز متعاقب وی رود و بسیار باشد که سنگ و کلوخ بروزند در شهر فرور
کشند او بسیار بود هر گرا بگزد در حال بمیرد و باشد که گوشت بدن ملسوع بریزد تا متعفن گردد
کسی بینی خود را بگیرد و نزد او نتواند رفت با صغر جسمش فیل و شتر را بگزد بیرون بکشد یکنوع از و بگزد
مانند صاحب پر و طیار و غالب اوقات کشنده بود و اگر مورچه بر موضع گزیده وی بمالند شفا یابد
عایشه گوید روزی که حضرت محمد در مسجد نبوی در نماز بود که علی ابن ابی طالب علیه السلام آمده در پهلوی آنحضرت
حضرت بنماز ایستاد که عقربی آمده و پیغمبر بگزیده است چون با امیرالمؤمنین رسید آن حضرت با نعل وی
بزد و بکشت و چون از نماز فارغ شد فرمود که لعن الله العقرب که مصلی و غیر او را نگذارد تا نگزد پس آب و
نمک بر جای نمود و قل هو الله احد و معوذتین برو خواند یافعی گفته که در حوادث سنه اربع و خمس مائة
نزد بعضی ملوک منجمان گفتند که ترا در فلان ساعت از فلان روز عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه در آن روز
قبل از ساعت مذکور غسل کرد و موی خود تراشیده سوا کرد و از جمیع لباس برهنه گشته بر اسب
سوار شده موی سر خود را متفرق ساخته داخل دریا شد از خوف آنچه منجمین گفته بودند قضا را
در همان روز و ساعت مذکور اسپ عطسه زده عقربی از بینی او آمده بگزید پادشاه در حال جان بقابض ارواح سپرد

[illegible]

حذر او دفع قدر نکرد بلکه وسیلهٔ وی شد ذو النون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رخت خود
بشویم عقرب بزرگی دیدم که روی بمن آورد بسیار ترسیدم استعاذه بجناب احدیت بردم کژدم بجانب
نهر رفت او را از دفع کردن پس از من گذشت تا بکنار نیل رسید و وزغی از آب آمده او را بر پشت برداشت
از آب گذرانید من نیز لنگی بستم بمیان آب در آمدم تا ببینم که کجا میرود از آب برآمدم دیدم که
عقرب را بپای درختی آورد که جوانی مست در خواب بود گفتم که لا حول ولا قوة الا بالله عقرب از آب
عبور کرد که این جوان را بکشد ماری دیدم که عقرب بر دماغ مار رفت نیشی بر وی زد و بکشت
و برگشت و بر پشت وزغ نشسته برق سوار شده از آب گذشت این شعر بخواندم شعر یا راقدا والجلیل
یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فوائد النعم
از استماع آواز من جوان بیدار شد احوال بگفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب
عیش از کباب و شراب و میوه برداشته بدینجا آمدم چون اراده شرب خمر کردم حیا آمده گفته
خود و عیال چند روز است که چیزی نخورده ایم آنچه از نان و کباب آورده بودم بر وی دادم و خود بشراب
مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از خود بیخبر بودم تا وقتی که آواز تو شنیدم بیدار شدم پس زن جوان
اسباب لهو بیرون آورده توبه نموده سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمر وی بآخر رسید بزهد و تقوی و عبادت
بود زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زننده نیست بانوحی زعم بعض آنکه در آن

بلده طلسم عقرب ساخته اند اگر از جای دیگر بدانجا عقرب برند در حال بمیرد و بدانکه افسون عقرب جایز است
چه جابر بن عبد الله انصاری گوید که در خدمت رسول خدای نشسته بودیم که مرا عقرب گزید شخصی
حاضر است و گفت یا رسول الله اجازت دهید افسون کنم آنحضرت فرمودند که افسون کند از شما هر که تواند که برادر مومنی
نفع رساند جمعی گفتند که یا رسول الله تو ما را از افسون نهی فرمودی و حال آنکه نزد ما افسونهاست که با او عقرب را
افسون کنند آنحضرت فرمود که از آن بمن نمایید پس بآنحضرت نمودند فرمود که قصوری در وی نمی بینم بدانکه
یکنوع افسون است که بغیر عربی است مثل زبان هندی و غیره که معنی او آنچه در رقیه نمیشود و منهی عنه است
چه میتواند بود که در وی کلمه کفر باشد و در تجویز افسون اهل کتاب اختلاف است بعضی از علما تجویز کرده اند و از افسونها
مجرب بجهت دفع عقرب افسونیست که اگر آدمی را عقرب بگزد بگوید و اگر بگوید ضرر نرساند که بسم الله
وبالله و باسم جبرائیل و میکائیل کازم کازم دیزادم فتبرزا الی حوک الی من یشتامرا
یشتامراهو خاهو ذاهی ولمطا انا الراقی والله الشافی و نیز هر که صبح و شام بگوید
سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب او را نگزد و بعضی نیز از افسون مار و عقرب در باب ح
در ذکر حیه گذشت صفة خاتم که نافع گزیدن عقرب و بجهة عاقل گشتن دیوانه و دفع رعاف و درد چشم
که از باد سرد باشد بر نگینی بلور سرخ این اسما نویسند حطلسلستد کطوحه دلحره
او سطلطاقی حمه سدهی سفاهمه بجهة گزیدن عقرب نگینی را در آب پاک فرو برد

و بر موضع گزیده گذارد و بجهة دیوانه چنان کند که همیشه نظر او بر نگینی باشد که بهوش آید بجهة رعاف
با نگینی بر پیشانی نقش کند خون بازایستد و بجهة تب بر برگ زیتون نویسد و بیاویزد و بجهة باد
انگشتر را بر موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجربه بجهة دفع تب اینست بر سه پاره کاغذ نویسند
و در زیر محموم بسوزانند اوله ی ااا ل ل م و ثانیه ی ااا لهم و ثالثه ی ااا ل ا م ع
و نیز بجهة دفع تب بر سه پاره کاغذ نویسد هر روز یکی را بخورد روز اول بسم الله مارت و استنارت
دوم بسم الله فی علم الغیب غارت سیم بسم الله حول الورشی دارت و از جهة رعاف نویسد
لوطا لوطا لوطا ما مثت ثلثه اسطر صاحب عین الحق اچی که هر کرانی اسما را بر کاغذی یا
طلای اسپادرتیه که صحیح باشد یعنی شعبه و کوشه نداشته باشد یا بر کاسه و در با کوشه نویسد با نام او
و مادر پدر پس آب او بر سولی که از جانب عقرب گزیده آمده باشد نوشانند عقرب گزیده شفا
یابد و اگر بر عقرب گزیده نوشانند در حال بمیرد افسونی آنست سادا سادا الی اساد
ابرل برل الی ما قال و اصاد ما طوط کال طوصا ماد ب ما قابوس اردا اباب
اناب بها کا ناما ما اس بها با دا ایا دماس بحر مادا کاطی صلی سری
صاروب اما وبر ترمیده گفته هر که محل شام سه مرتبه بگوید اعوذ بکلمات الله التامات
من شر ما خلق از گزند نیش عقرب و غیره در آن شب ایمنی کند محمد بن عثمان النووی گوید وقتی در مکه

کتاب فرایض بر شیخ تقی الدین جوزی میخواندم که ناگاه عقربی راه میرفت شیخ بدست خود برداشت و بر
میگردانید پس چون کتاب را از دست گذاشتم گفت بجوان گفتم خواهم که این فایده که در نزد تست بدانم گفت
از جهت گفت که از حضرت مقدس نبوی بثبوت پیوسته که هر که در وقت صبح و شام بگوید بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم هیچ جز او را ضرر
نرسانند و از جمله آنچه دفع شر مار و عقرب کند اینست که در وقت خواب سه مرتبه بگوید اعوذ
برب اوصافه سمیه من کل عقرب وحیة سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک
نجزی المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهة گزیدن عقرب بخوانند
که تلدغه لدغا و تلدغ لدغا فهو ملدوغ و لدیغ و ابره و لسعة العقرب و
الحیة تلسعه لسعا فهو ملسوع و از جهة مار گزیده بگوید عضت نعض و
نهشت تنهش و نشطت تنشط و نکزت بانفسها متنکز بیع والکش
حرام از جمله حیوانات و اکثر چون حلبیات بینند در ساعت شود و بمیرد و اگر بسوزانند هم عقربها گریزان
شوند اگر زبیب طبخ نموده بر گزیده عقرب گذارند درد ساکن کند ترمیده گفته اگر عقرب
در ظرف سفالین نهند سر او را بگل بگیرند در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از جهت کسی که سنگ
مثانه داشته باشد بخورد سنگ مثانه را بشکند و بریزد و اگر درم آزماء عقرب گرفته در ظرفی که در آن تکرار طلا ریزد

بروریزند سر و یرا اگر فته گذارند تا زیت قوة او بگیرد پس روغن او در دل پشت را نافع بود و اگر
پاره ترنجی بر دیگ گذارند و بجوشانند بر موضع گزیده عقرب گذارند فوراً درد ساکن کند اگر کسی او
در حمام گزیده باشد همیشه آن شخص بیمار باشد تا آنکه از او بگویند اگر عقرب را بگویند بر گزیده او مالند صحت یابد
اگر عقرب در آب افتد کسی از او بخورد بدن شخص از دمل ممتلی شود اگر خانه را برج ببه کاوه زرنیخ بخور کنند
عقارب گریزان شوند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر عقرب گزیده دو مثقال دانه ترنج
بعد از آنکه نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد که تریاق سموم مار و عقرب است عظیم مجرب و نافع است
نیز اگر برگ زیتون با خود دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سهیل دفع گزیدن عقرب و درد
نماید و تا صبح از هر دو محفوظ باشد شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس با هم نظر بر ستاره سها
کنند یا دو ستاره که در منزل بلع سعود و ذابح است نظر کنند با هم دوست گردند نمودن
کف الخضیب تا ابد فرقه آرد و فرو بردن یکدیگر هم صابون از قولنج نجات دهد **تعبیر** دیدن عقرب
در خواب دشمن غم بار از الست اگر عقرب کسی بالای او بیرون رود و باز بیاید دیدن در سر او دلیل
فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن مالی حرام است و با کسی که بیرون او دلیل فتنه بود **علامات**
او در دریای هند ماهیان دراز و باریکست مثل مار متلون بر نگها و در حرکات در دریا علامات حرکت
ببلاد هند و نشانه نجات از مهالک ابن عباس گفته که در آیه و انی اراه و بالنجم هم یهتدون

علامات

علامات در روز نشانها را ماهها و در شب ستاره یافت که لب این و در شب و روز مردم را بمقصد برند
علق ذلو و تیرگی سلوک یا من سیاه و سرخ رنگ باشند و در آب ایستاده شنیده بیدن چسبد و خون بمکد از او دویم
حلق و اورام دموی که هر گاه عضوی از اعضای آدمی از ماده خون ورم نموده باشد غالب اوقات اطبا
تجویز نمایند که بر آن موضع ذلو بندند و حجامت کنند خون را بکشد و در بعض احادیث آمده که بهترین دواها
علق و حجامت است و در بعض اعضای ضعیفه کار حجامت کند مثلاً اگر خون فاسد در پلک باشد بمکد بتخصیص در زنان
و کودکان طریق آن است که ذلو را در میان گل گذارند و بدان عضو نزدیک سازند بلو بچسبد و چون
آب و نمک بر او پاشند در حال بیفتد و اگر در آب استعمال نمایند بحلق کسی رود پشم روباه و موی او بخور کنند و چون دود
او بحلق وی در رسد در حال بیفتد و این عظیم مجرب است صاحب عین الخواص گفته هر گاه او را در سایه خشک
نموده باشد و در روغن سلاله کنند بر دار الثعلب طلا کنند موی بر آورد و دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور
کنند کیک و پشه و امثال آنها گریزان شوند اگر در شیشه گذارند تا بمیرد و پس سلاله نموده از عضوی موی بکنند و بر محل وی
بمالند دیگر موی بر نیارد صاحب عجایب المخلوقات گفته که اگر ذلو بحلق کسی چسبد که دشوار ابا یکدیگر هم آمیخته کرده در قلا
باشد غرغره کنند بیفتد و از خواص مجربه با فواید آن است که اگر ذلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع نم باشد
با زیت پاکیزه جوشانیده با سرکه سلاله نموده مرهم سازند و میان پشم نهند و بر موضع بواسیر بمالند شفا
بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشه ها بشکند اگر روغن او بگیرند بر احلیل مالند وجع نرگی شود

اگر او را در کوزه ای گلی گذارند تا بمیرد پس سلاله کنند و بر موضعی که موی بکنند دیگر موی بر نیارد و نیز اگر
ذلو بحلق رود او را بدوانند پس یخ را بحلق او نزدیک دارند بر یخ چسبد و بیرون آید **تعبیر** دیدن
او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اگر بینند در خواب که خون بسته
شده از بینی و دهن یا ذکر و دبر شخص بیرون آمد زن او اسقاط حمل کند **عناق الأرض** جانوریست
کوچک تر از یوز هر چیز را صید کند ترکان قره قولاغ نامند قتاده گفته که از جوارح وحشیه است از سگ
کوچکتر و از گربه بزرگتر است قابل تعلیم شکار است زنگ دستی و ربع آکل اوقات ملازم شیر است **عنبر** ماهی بزرگ
بحریست که از پوست او سپر سازند اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی از دواب بحر او را از جهة دسومت
بخورد پس بقی بیندازد بر روی آب بر آید مثل سنگ باد آنرا بکنار دریا اندازد صاحب
قاموس گفته که سرگین حیوان بحریست یا چشمه که در و متکون شود ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا بیرون
آید بهترین انواع او اشهب است پس سبزی که بسوی زرد میل نماید و بانواع است اسود و اخضر در تهذیب شخصی نقل نموده
که بجزیره افتادم درختی دیدم بشکل کردن که غنچه میوه او عنبر بود او را گذاشتم تا بزرگ شد باد وزیده بدریا
انداخت گویند چون بار اول در بحر افتد نرم است چون دواب بحر او را فرو برند از جهة افراط
حرارت او کم باشند که زنده مانند چون صیادان ماهی گیرند در شکم عنبر یابند گمان برند که
مگر از و حاصل شده و حال آنکه میوه درختیست که آنرا آن کسی که در جزایر بحر بخل شان عمل سازد چون در دریا افتد

کهنه

شهد او با آب برود و موم او عنبر باشد چه نحل در جزایر گیاهان خوشبو بسیار خورد و از جمله خواص او آنکه
مقوی دل و دماغ و روح است نافع لقوه و فالج است موافق بالمزاج بارد و رطوبت خاصه بجهة پیران در زمستان
عنبر حاجم مثل کله آدمی باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمه ها که در بحار است روید
و بر روی آب ظاهر شود طیور ربایند و بخورند هلاک شوند **عنبر** بر غاله ماده اکلش حلال از جمله خواص او آنکه
اگر زهره او را با شب در مخلوط سازند از هر موضع که موی بکنند و بر محل وی بمالند دیگر موی بر نیارد و اگر هر دو
ساق صاحب سلسل البول را بوی اشتر بنهند و ببوشد شفا یابد اگر اثر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود
چون خاکستر بر وی ریزند ظاهر شود هرمس گفته که اگر مغز سر او و خون کتفش را از هر یک وزن یکدانگ با دو
دانه از کافور با شیر شخصی خمیر نمایند چون بوی دهند بعد از اکل محبته روحانیت بهم رسد اگر از هر یک
از زهره و خون او یکدانگ بر بایند و دانگ از مغز سر گربه سیاه بکسی دهند بهوش قطع شود بهیچ نوع
تصرف نتواند نمود تا انکشت باید طریق کسادن و آنکه شیر مایه پاکیزه و شیر غنبر کرم نموده بنوشانند بامر از عطا
کشاده گرد و سوید بن عقله گوید روزی امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام را
فاقه روی نمود روی بدان سلاله دودمان نبوت و نمکدان ملاحت یعنی سیدة النساء فاطمة الزهرا
علیها السلام آورده گفت اگر نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی و احوال بگوی بهتر خواهد بود
آنحضرت بیامد و در آن وقت حضرت محمد مصطفی نبوی نزد ام ایمن بود فرمود که در بکتای که جگر گوشه ام فاطمه است

ام ایمن بر خواست و دربکشاد و چون بیامد و سلام کرد حضرت مقدس نبوی بعد از جواب سلام فرمود
در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیایی فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله طعام ملایکه
تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت صلعم فرمود بحق آنکسی که مرا براستی بخلق فرستاده که در خانواده آل محمد
سه روز است که طبخ نشده اما چند عنبر بغیر از ماده آورده اند اگر خواهی پنج از آنها را بتو بخشم و اگر
خواهی پنج کلمه تعلیم تو نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه علیها السلام فرمود بلکه پنج کلمه را تعلیم نمای آنحضرت صلعم
فرمود بگو یا اول الاولین و یا آخر الآخرین و یا ذا القوة المتین و یا راحم المساکین
و یا ارحم الراحمین پس برگشت و نزد امیر المومنین علیه السلام آمده گفت از نزد تو بطلب دنیا رفتم آخرت
آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود خیرا یا بك خیرا یا بك یعنی نیکو بار آمدن تو
نیکو باز آمدن تو عنقا مغرب سیمرغ لفظ مغرب زاید است بعضی گفته اند که مرغ غریبست به
بزرگی کوهی بعضی گفته مسافت بعیده طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند چون طوقی بیاض
در گردن دارد و لهذا مسمی بعنقا شده بعضی دیگر گویند مرغ غریب بغیر شمس صاحب عجایب المخلوقات
آورده که او عظم طیور است بحسب جثه و خلقه فیل را چنان رباید که گربه موش را و زمان سابق بوم ادبیت
بمردم میرسانیده تا آنکه روزی عروسی را با زیورش ربوده ببرد حنظله نبی علیه السلام بر و دعا کرد
حق تعالی او را ببعضی جزایر دریای محیط که در عقب خط استوا است برای مردم بدانجا نرسید حیوانات عظیم چون فیل

وگردن وچانش و بسر و سباع است بعد و هنگام طیران وی آوازی مسموع شود مثل صدای رعد تند و هزار سال
عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا را گاهی شکار کرده میشود و چنگالهای او قدحهای بزرگ و منقار هایش بزرگ
کنند طریق شکار نمودن او چنانست که دو گاو را می بندند و گوساله را در میان هر دو و بسنگهای بزرگ
سنگین کنند و در پیش او خانه سازند که مردی در وی باشد که در وا آتش برافروزد چون عنقا فرود آید
که گاو ها را برباید چون چنگالهای خود را در هر دو یا یکی از آنها فرو برد نتواند آنها را از جای
برکند جهت آنکه گاو ها بر گوساله بسته شده و گوساله بسنگ سنگین شده پس چنگال خود را نتواند بر آورد
و در آتش افتد و بسوزد و در کتاب عجایب البلدان گفته اهل رس را در زمین ایشان کوهیست که او را فتح
گویند بقدر یک میل بلندی دارد و در آن کوه از انواع طیور کبار بسیار باشد عنقا را که جثه عظیم و روی
شبیه بروی آدمیست از هر نوع حیوان در وی مشابهتی و از احسن طیور است سالی یکمرتبه بکوه مذکور
آمده از مرغان آنجا بر می چیند و بیخورد سالی جامد هیچ طیر در و نیز از کوه فرود آمده اژدها که در دامن
آن کوه بود کودکی ربوده ببرد نوبت دیگر زنی با زیورش ربود مردم شکوه بحنظله نبی علیه السلام آوردند
پس آنحضرت دعا کرد صاعقه بهم رسید او را بسوخت و نسل او قطع شد و حنظله نبی در فترة
ما بین عیسی و محمد المصطفی صلعم بود زمخشری در آخر کتاب ربیع الابرار از ابن عباس نقل کرده
که خدای تعالی در زمان موسی پیغمبر علیه السلام مرغ ماده خلق نمود که از هر جانبی چهار پر بود و رویش شبیه بروی انسان

واز هر مرغ در وی نشانی بود پس نری مثل او خلق کرد و لبوی موسی علیه السلام وحی کرد که من دو مرغ عجیب آفریدم
آنها را در وحوش حوالی بیت المقدس کردانیدم و نسل ایشان زیاد کردم چون حضرت موسی علیه السلام وفات کرد
اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید بزمینی نجد و حجاز انتقال نمودند و وحوش میخوردند و کودکان می
ربودند تا آنکه خالد بن سنان عیسی مبعوث شده بوی شکوه کردند او دعا کرد تا دیگر از
مغاره خود بیرون نیامد و گرازو و از نسلش نمی دید و بهر تقدیر امروز عنقا را نام مانده کسی او را
ندیده تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد رفیع القدر بزرگ است که با کسی الفت نکند که با او
حرف زنند از قبل پادشاه یا وزیر روزی عنبر شود اگر بر عنقا سوار شود بر شخصی بزرگی غالب گردد
و اگر صید کند زن جمیله بنکاح آورد اگر تصرف آورد اگر زن بار دار بود پسر شجاعی آورد عنکبوت
کاره تن و تر کی آن را محیک نامند بهشت پای دارد و شش چشم دو پایهای دراز و چشم دو بزرگ چون اراده
صید مگس کند بزمینی پر دو روی تند پس خود را جمع کند و بروی دود و هیچ یک از آنها خلاص نشود افلاطون
گفته چون حریص ترین حیوانات و قانع ترین آنها عنکبوت و الله اعلم پس تجانست و هو احرص الاشیا را از درای قنع
گردانیده فسبحان اللطیف الخبیر و یکنوع از و بر خرزمیها تنگ و تاریک بسر در دارد و این نوع
نتند بلکه در زمین بحجه خود خانه کند و در شب بیرون آید و یکنوع از و رتیلا است که در
باب را گفته است جاحظ گفته که عنکبوت از عجایب حیوانات است چون بر بیرون آید در حال کسب کند

یعنی بی تعلیم از پدر و مادر بنا تنیدن خضانت او و اولادش بیکر کوچک باشند پس بر تعنر یا بر بعنکبوت
و بر سر او خصوص تمام شود و نه او چون اراده شکار کند بعضی از رشته ها از میان بلوه کشاده و رشتهای وی که
آهسته آهسته بهم نزدیک شوند بنحوی که شکم هر دو بهم ملحق گردد از دانش او اگر چون شروع کند ابتدا
از وسط نماید و محلی را برای صید مهیا سازد در مکان دیگر مثل خانه سازد هر گاه مگسی یا جنس
او از جانوران در جا افتد که حرکت کند بروی تنند و مشبک سازد تا آنکه صید ضعیف گردد و بعد از او
بردارد و بخانه خود برد و اگر صید از تار تنیده او چیزی پاره کند مرمت نماید و از جایی که تنیده
صید را از میان او بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضعش را بطول بشکافد و ببرد و این نوع تنیده
بخانه خود نماید ابتدا بشکل مثلث تند و خانه خود را چنان تند که بعضی از جثه خود در وی جای
دیگر بگنجد فایده ثعلبی و ابن عطیه و غیرهما از امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام نقل نمودند که آنحضرت
فرمود که خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که گذاشتن او فقر آرد ابو نعیم در کتاب حلیه
در سبب نزول آیه وافی هدایه اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
آورده که در زمان سابق زنی بار حمل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود گفت برو و آتشی
بیار اجیر از خانه بیرون آمده در در خانه مردی را دید که از وی سوال کرد که این زن چه زاید
گفت دختری آن مرد گفت این دختر بمرد تا بصد کس زنا نکند آخر اجیرش بنکاح در آرد و عاقبت موتش بعنکبوت بود

اجیر با خود گفت من کی بجا راضی شوم با آنکه این دختر با صد کس زنا کند بعد از آن بنکاح آورم الغرض او را بجهت بکاردی
بزرگ کرده برداشت و بخانه درآمد شکم دختر را پاره کرده برگردانیده در حال بیرون آمده بر کنار دریا رسید بر کشتی سوار
شده از دریا بگذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشت شکمش بدوخت و مرهم انداخت و معالجه و دوا را
بکرد آن دختر نشو و نما یافته بود بسن بلوغ از آخر حسن و اجمل اهل زمان آن زمان گردیده زنا میکرد و
و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسید در محلی معمور از سواحل بحر اقامت نمود مرد اجیر بعد از مدتی
که از تجارت اموال وافر و امتعه متکاثره حاصل نموده سیر بلدان همی نمود تا از دریا عبور کرده از قضا
بدین محل افتاد چون موضع نیکوئی بود اقامت نمود تزویج کرد بزنی از اهل آنجا گفت زن جمیله بجهت من
پیدا کنی تا بنکاح درآرم آن زن گفت در اینجا زنیست در کمال حسن و نهایت جمال که بدان زیبائی
و رعنایی در این ساحل نیست مگر آن زن اما بزنا اشتغال دارد مرد تاجر گفت او را نزد من آر
آن زن نزد او رفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده میخواهد که ترا بنکاح آورد گفت من
نیز ترک زنا نمودم پس او را نزد تاجر آورده بعقد وی درآورد و نهایت الفت در میان ایشان پدید آمده
بسیار دوست میداشت روزی آن مرد از بدایت احوال خود تا نهایت نقل نموده زن گفت من آن
دخترم و شکم وی بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرئی بود و گفت من مدتی زنا میکردم
صد یا کم و بیش نمیدانم پس تاجر گفت شنیدم که سبب موت تو عنکبوت خواهد بود پس بجهت او در صحرا

برجی محکم و قصری مشید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوتی را در سقف دید گفت پیش از آنکه
مرا بگزد من ترا بکشم پس پا را زیر او حرکت داده تا بیفتاد و انگشت ابهام پای بر سر او گذاشت و بفشرد
زهر وی ما بین ناخن و گوشت درآمده پایش سیاه شد و سم آتشین همه اعضایش درآمد آن زن بمرد
حق تعالی آیه مذکوره فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین برآنند که این آیه در شان
منافقان باحد بجای آحد نازل شده که در بارهٔ قتلای احد گفتند اگر ایشان نزد ما بودند
کشته نمیشدند حق تعالی رد قول ایشان نموده که شما هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید اگرچه
در برجهای محکم باشید راقم حروف گوید که میتواند که تشبیه احوال منافقان باشد بحال آن زن
گویا خطاب بدیشانست اگرچه شما بطریق آن زن در بروج مشیده باشید که مرگ شما را
دریابد چنانچه او را دریافت جمعا بین القولین والله اعلم عنکبوت را این فخر کافی است
که بامر پروردگار بر در غار ثور تنیده تا حضرت مقدس نبوی از شر کفار و اذیت اشرار
محفوظ ماند امام ابو حافظ ابو القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلم تنیده در وقتی که او را در سنه مائه و احدی و عشرین برهنه
بر دار آویخته بودند مدت چهار سال بر دار گذاشتند روی وی را بغیر قبله گردانیده بودند چون
دار بجانب قبله گردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب دار بسوختند و حال آنکه خلق بسیار بیعت وی

درآمده بودند رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام بدانکه اکل عنکبوت حرام از جمله خواص او آنکه اگر تار خواص عنکبوت
او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد گذارند ورم نکند و قطع سیلان خون کند اگر قطع سیلان خون از زخم
بر نقره که رنگش تغییر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوت که بر کثیف جلای رنگ نقره
تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود دارد تب وی زایل شود اگر نره او را با روغن زیت بسایند رفع تب ربع
بر بدن محموم مالند شفا دهد اگر برگ سرو را در خانه بخور کنند عنکبوت گریزان شود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه ایست که از فراش شوهر مفارقت تعبیر دیدن عنکبوت
کند چه او از مخالفت دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی
ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد بافنده است
اگر ببیند که با او نزاع کند با مرد بافنده نزاع کند عنظار بطا و را مهمله نوعی از حیوانات صدفیست
که در بلاد هند یافت شود و در آنجا ایستاده و در زمین بابل نیز یافت شود دارای خانه صدفیست
که از وی بیرون آید سر و دو چشم و دو گوش و دهن مهره شود چون داخل خانه خود شود کسی آگاه نگردد
که صدفیست چون بیرون آید بر روی زمین رود و خانه خود را با خود کشد چون تابستان خشک گردد
جمع کنند موی او عطریات چون بخور کنند از صرع نفع بخشد سوختن خاکستر او جلای دندان دهد اگر
بر کچه آتش گذارند نفع بخشد. فصل دوم در عین مکسوره عجل بجیم و لام گوساله و بترکی بزو و بجهت استعجال گوساله عجل به ترکی بزو

بنی اسرائیل در عبادت او عجل نامند چهل روز عبادت کردند و چهل سال در تیه سرگردان ماندند
لهذا حق سبحانه و تعالی ایشان را بذبح بقره امر نمود ماکول اللحم است اگر خصیه او را بعد از ذبح خشک نموده
سائیده بنوشند تهییج باه کند اگر قضیب او را خشک نموده خوب بسایند بقدر درهم از وی بر عاقر بخورند
اقتضای انکار نماید اگر سائیده بر بیضه نیم برشت پاشیده بخورند بغایت تهییج باه و نعوظ کند اگر
قضیب او را خشک نموده بسایند مسحوق او در دو ند انزال سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند منع
سر زنا نماید تعبیر دیدن او در خواب دلیل پسر و ایمنی از مخوفاتست لقوله تعالی انا
نبشرک بعجل حنیذ الی قوله لا تخف ابن عرس براء و سین مهمله راسو را گویند حیوانیست باریک
که دشمن موش است بسوراخ او درآید و موش را بیرون آورد و نیز دشمن نهنگ است چه نهنگ را
همیشه دهن گشاده بود راسو در دهن وی رود و در شکم وی درآید و احشای وی بخورد و بیرون آید
و مار را بکشد چون بیمار شود بیضه مرغ خانگی خورده مرض وی زایل شود نقلست که راسوی
نر ماده را دید که موشی بر بالای درختی برآمد راسو هم متعاقب وی رفت و از شاخ بشاخ میدوانید
تا بر شاخی رسید چون موش از فرار او عاجز آمد خود را بسر برگی رسانید گوشه برگ بدندان گرفته
خود را سرازیر از برگ آویخت راسو ماده خود را آواز کرد بپای درخت آمد آن برگ را از بیخ قطع
نمود تا موش با برگ زیر افتاد و راسو ماده که در بیخ درخت بود موش را بگرفت عبداللطیف بغدادی گفته

که طوق می آنست که او حیوانیست معروف شاید که رنگ و موی او بحسب بلاد و مواضع مختلف باشد
از طبع اوست که آنچه از طلا و نقره یابد مثل موش بدزدد و باشد که موش را بگیرد لیکن ترس موش
از گربه بیش از آنست و مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه راسو را گرفته در قفسی محبوس ساخته
مادرش بدید برفت یکدینار سرخ بیاورد و پردون سوراخ خود گذاشت آمد او را رها نکرد
تا پنج دینار بیاورد رها نکرد و اینمرتبه گشت که دو دینار با بود بیاورد و بینداخت رها نکرد
پس یکدینار برداشت بسوراخ خود برد آن مرد ترسید که همه را ببرد او را رها کرد و چهار دینار
برداشت ارسطاطالیس گفته که ماده او از دهن بار گیرد و از گوش بزاید از جمله خواص او آنکه اکتحال
بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک کرده با سرکه بیاشامند از صرع
نجات یابند اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید و اگر او را بر دندان کرم زده
درد را ساکن کند زهره او را اگر با جوز ... ساعت بکشد خونش را اگر بر جوک طلا
کنند تحلیل کند اگر خون او و خون موش مخلوط ساخته با آب ممزوج سازند و بر خانه
بپاشند خصومت در آنخانه پدید آید و اگر راسو در خانه دفن کنند همین خاصیت دارد
سرکین او را اگر بر جراحت گذارند قطع خون کند اگر هر دو کف او را در زنی بندند بار نگیرد و با دام
کرباد باشد **تعبیر** اگر عربی او را در خواب بیند دختری بعقد در آرد **فصل سیم در عین مضموم عصفور**

عصفور
گنجشک بزر

بصاد مهمله و فا و را مهمله گنجشک را گویند و بترکی سرچه نامند بانواع باشد بعضی خوش نغمه و نیکو صورت
و پرستوک را نوعی از و گمان برده عصفور الجنه نامند و نوع دیگر را اصوار نامند که چون بطلبی بیاید آما آنکه
در خانها مقام کرد گوشت و دانه خورد و چون بر ساج نشینند اگر گفت ... پیش کنار و دیگری پس نهد
سایر طیور دو انگشت پیش باشند و دو انگشت پس بر بچه خود مهربان تر از وی نیست لهذا در معموره
آشیان سازد تا از جوارح طیور ایمن باشد و چون بگذرد از مردم خائف شوند ایشان نمیبردن روند چون معاودت
کنند بیایند مشهور براه رفتن نیست بلکه زنیدن او و پریدن باشد بسیار جماع بود و که در یکساعت صد
نوبت جماع کند و لهذا اکثر با عمر باشد چه غالب اوقات زیاده بر یکسال زنده نماند بچه او عادت بر طیران
کند تا آنکه اگر بخوانی اجابت کند جاحظ گفته که بمن رسیده که از یکشخص شنیدم بیابد زعم ارسطو
آنکه مابین او و حمار عداوتست چه هرگاه حمار را حاجتی باشد اگر بر خاری که عصفور آشیان سازد
حمار بکند زور و خود را بمالد تا عصفور بچه دو بیفتد که حمار فریاد کند بچها و بیضهای وی را از آشیان
بریزد و لهذا بر سر چشم حمار طیران کند و او را برنجاند اکل همه انواعش حلال و گوشتش گرم و خشک
از گوشت مرغ فانی صلب ترازانست بهترینش زمستان فربه باشد زیاده کننده قوت منی است
لیکن مضر امزجه رطبه اصلیه است مصلحش روغن بادام است موافق مزاج حار است اگر
گنجشک را که در خانه آشیان سازد بریان کرده با نمک بخیاند سنگ مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب

گنجشک ... در یکساعت
صد نوبت جماع

گنجشک ... شانه

زرداب گنجشک

دفع بواسیر

بسیاری مجامعت

سر او و عسل مخلوط سازند بمالند سه بار بیاشامند دفع بواسیر کند مهرارسیس گفته اگر او را ذبح
کنند از خون او برآرد عدس مخلوط سازند پس بند قرصها ساخته خشک نمایند بعد مجرب است که بند قرم
از و بر نیت مخلوط ساخته بر احلیل بمالند چندانکه خواهد مجامعت کند **فایده** چهار چیز قوت جماع
زیاده کند اکل عصافیر و اطریفل کبیر و فستق و جرجیر چهار چیز عقل را زیاده کند ترک زیادی کلام
و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل نمودن بعلم چهار چیز قوت بدن دهد خوردن گوشت و بوییدن
بوی خوش و کثرت غسل از غیر جماع و پوشیدن کتان چهار چیز بدن را ضعیف کند بسیار غم خوردن
و بناشتا آب سرد آشامیدن و چیزی ترش بسیار خوردن و جماع بسیار عادت کردن ضعیف بدن و
تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم کند و زود پیر کند و حرقه بول بهم رساند هر که در بول خود آب دهن اندازد
و بر و عادت نماید از درد پشت ایمن گردد **تعبیر** دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد صاحب لهو
حکایات کم ... که مردم از و خنده کنند اگر او را ذبح کند هرگاه پسرش بیمار باشد فوت شود و دیدن
گنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال الحیل در امور کامل ... باشد که دلیل زن جمیله مشفقه
بود و استماع اصوات عصافیر را نیز با اولاد تعبیر نمایند بدانکه از رؤیای معتبره آنست که
شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت که در خواب دیدم که عصفوری در دست دارم آنحضرت ع
فرمودند که ده دینار بدست تو خواهد آمد آن مرد برفت و بعد از چند روز بیامد و گفت یا حضرت

ده دینار

ده دینار بدست من آمد آنحضرت ع فرمود که خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آن شخص گفت دیدم که
عصفوری در دست دارم و میگردانم و او را اندیدم راقم حروف گوید والله اعلم که مراد امام علیه السلام از حرف
بار اول مطلق ذکر نمود و مطلق متصرف بعدد کامل شود و در کلام مجید عددی که موصوف
بکاملیه داشت چه لقوله تعالی تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ و چون ثانیا گفت دم نداشت چیزی از عدد
مذکور کم شد با آنکه گفت در دست میگردانم و عدد اصابع بریدن داشت وجه اول اولیست و نیز
از رؤیای آنکه مردی نزد ابن سیرین آمده گفت که در کنار خود عصافیر بسیار دیدم که بالهای
آنها را می کوبم پرسید که تو معلم اطفالی گفت آری ابن سیرین گفت بترس در فرزندان مسلمانان
شخص دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لا احل لک یعنی ترا حلال
نیست گفت تو صدقه میگیری و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و توبه نمودم اگر
خواهم که گویی که چند است گفت شش و بیار گفت ... از کجا گفتی گفت در خواب ناطق بگی است و او
شش عصفورست راقم حروف گوید یعنی لا احل لک شش حرفست **عُقاب** بقاف آنکه سیاه ترکان
قراقوش نامند عربان کاسر نیز گویند یعنی شکننده طیور در کتاب کامل آورده که کرکس رئیس طیور
و عقاب سید ایشانست حدید البصر می باشد در مثل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی
فلان کس تیز چشم تر از عقابست و عنقا منسوب بامند چه آنکه از اماکن بعیده آید اما او عنقا که

عُقاب
قراقوش است

زاغ را باید یافت

سابقا مذکور شد او نیست یکنوع از او را زاج کویند در راه کذرکت بعضی از او سیاه و بعضی خوخیه
یعنی برنگ سفیدآلو و بعضی صفیع یعنی سیاهی که بسرخی زند و بعضی سفید و بعضی سیخ جمعی از او در کوهها
ماوی کیرند و بعضی در صحرا و بیابان و بعضی حوالی شهرها نر او بسیار لطیف الجرم باشد چنانچه هیچ مرغ
بلطافت وی نبود غالب بیضه پیش نهند و سی روز حضانت کنند تا بچه برون آید یکی ببینند از دو چه
پرورش و طعمه دادن آن بچه بر وی کران باشد و بسیار کم صبر بود و آن بچه که انداخته مرغی که او را کاسر العظام
نامند در کاف مذکور کرده و او را بپرورد و از عادت او آنست که هر مرغ بچه عاجز ضایع را او انه
دهد و چون اراده صید خرکوش نماید اولا بصید کوچک ابتدا کند پس بصید بزرگتر حرارت و یبوست
او از همه طیور جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع الطیران است غذای صبح در عراق و عشا در یمن خورد
پرش در زمستان کوتیلی وی در تابستان فراخی کلها باشد چون سر او پیدا شود و از طیران عاجز آید بچهها باشی
او را بردارند از مکان بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین هند باشد برند و در آنجا چشمه باشد
بشویند و در شعاع آفتاب گذارند تا پر وی بریزد و از نو پر برون آید و تاریکی چشمش برود پس بار دیگر
در آن چشمه فرو برند تا قوت وجود او عود کند و هر گاه درد جگر بهم رساند مار خورد مگر سر او را همه اعضای
و مرغ خرد مگر دل وی را همه جنس وی ماده باشد نر او از جنس دیگر باشد بعضی گویند روباه با او جماع کند
در عجایب المخلوقات آورده که حجر العقاب سنگیست که در آشیانه وی یافت شود شبیه استخوان خرمای هندی

هرگاه

در ذکر نسر باید یافت

هرگاه حرکت دهی آواز سنگ دیگر از وی آید اگر بشکنند چیزی در وی نیابند و او را از زمین هند آورند و هر گاه
کسی قصد آشیان وی کند آن سنگ را بجانب وی اندازد چه داند که بقصد آن سنگ آمده جهت
خاصیت آن سنگ مذکور را بر زن عسیر الولاده بندند بزودی بار بنهد اگر کسی بر زبان گیرد در مقابله خصم
غالب آید و خاصیت دیگر که شبیه این نقل باب نون در ذکر نسر باید دانست که اکل عقاب حرام
جهت آنکه صاحب مخلب است هر که بوی آن بشنود بیهوش کند پر او را اگر در خانه بخور کند حیات و عقارب
بمیرند اکتحال زهره او دفع شب کوری و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعدا است
اگر در جنگ باشد چرا که دلیل عقاب رنجی بود چنانچه پیغمبر خدا عقاب را در خواب دید بر اعدا غالب آمد اگر
بیند که مالک عقاب یا کرکس شده حکم برابر میکند بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید
عمرش دراز گردد اگر آن شخص از ارباب اجتهاد بود از خلق عزلت گیرد یا تنها معیشت کند اگر پادشاه بود
با دشمن صلح نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد مسعود شتی کشته اگر بیند که او را بچنگال زد
نقصان در مال او بهم رسد اگر او را بر بام یا خانه خود بیند ملک الموت است اگر بیند که عقاب را
سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد اگر غنی یا اشراف الناس باشد بمیرد چنانکه در زمان سابق صورت مرده
اغنیا را بشکل عقاب می ساختند اگر زنی بیند که عقاب زاییده فرزندی بخدمت پادشاه رسد عقعق
بر دو عین و دو قاف بر وزن ثعلب عکه و قجله و بترکی سقسقان نامند بقدر کبوتر سیاه و سفید

قجله

قجله

و دراز دم است و در جای سایه و در زیر سقف آشیان نکند بلکه در مواضع که رو بمشرق باشد خانه
سازد و از طبع او زنا و خیانت است و موصوفست بدزدی چون بیضه نهد برگ چنار بپوشد
تا خفاش فاسد نسازد و از طبع او ربودن و گریختن چون بچههای خود را از طعمه مانع آید و لهذا
او را عقعق نامند اکلش حرام است او را حنجر نامند چون آواز وی شنوند بفال نیکو
گیرند گویند از مسافر خبر آید اگر مغز سر او را بر پنبه گذارند و بر جایی که پیکان و خار فرو رفته باشد
بمالند بسهولت برون آید گوشت وی گرم خشک تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد دیانت بیوفا
و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد باب نوزدهم در غین مشتمل بر فصل اول در غین معجمه غزال آهو بره
که تازه شاخ بر آورده باشد اگر مغز سر او را بروغن مورد مخلوط سازند بچو بسایند پس بر دارند و آب
تازه بر وی ریزند و بخورند از درد پیشانی مثل سر فرو کرنا نافع بود و اگر زهره او را با روان و نمک مخلوط
ساخته صاحب سعالی که از ریشه او حرکت خون گیرد قدری از وی با آب گرم بیاشامند بعون الله تعالی
شفا یابد سر او را اگر آدمی برد که بجوز بالد با هر زنی که مجامعت کند غیر وی کسی را دوست ندارد گوشت
او گرم و خشک است علاج فالج و قولنج و اصلح لحوم صید است غنم بنون گوسفند و بترکی قویون الحکمی
حلال و در نجس مباح شخصی را چون تعریف کنند گویند گوسفند است و چون مذمت کنند
گویند بز است خواطی و گاهی گذشت اما تعبیر دیدن او در خواب دلیل غنیمت و زن و فرزند

بیرون آمدن پیکان و خار و غیره از بدن بسهولت
غزال
آهو بره
نفع سرخه
حرکت خون از ... زهره
جماع با زن ... شدن زن با ...
علاج قولنج و فالج
غنم
گوسفند

و املاک

و املاک و زراعت گوسفندان پشم دار زنان کریمه نجیبه دنبه دار او را بر زنان صالحه بچه و صاحب عفت ایشان دال است
گوسفندان در مکان دلیل جمعیت مردم است و در آن مکان بجهت مشاوره امری از امور اگر گوسفندان استقبال
او کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب او روان دلیل تنگی معیشت باشد دنبه دلیل مال و اگر بیند که
موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون آمدن از خانه تا سه روز جهه آنکه تا سه روز موی ظاهر شود جامه
کشته هر که رمه گوسفندی در خواب بیند همیشه خوشحال باشد اگر یک گوسفند بیند یک سال خوشحال و اگر گوسفندی
ذبح کند دختر را ابکارت برد لقوله تعالی ولی نعجة واحدة فایده در عجایب المخلوقات آورده که موسی بن
عمران علیهم السلام را روزی گذارش بر سر چشمه آب افتاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه وضو ساخته بر کوه
بر آمد تا نماز گذارد که سواری از برابر وی آمد بر سر چشمه فرود آمد آب خورد کیسه زری با وی بود
در آن موضع فراموش کرد پس شبانی بیامد تا گوسفند از آن آب دهد کیسه زر بر داشت و برفت و بعد از
مردی پیر فقیری که هیمه در پشت داشت بر زمین گذاشت و بر پشت بخوابید مرد سواره بطلب زر
برگشت چندانکه زر بجست نیافت از آن مرد طلب کرد گفت ندیدم چندانکه آزار وی داد او قسم میخورد که
ندیدم تا عاقبت ویرا بکشت حضرت موسی گفت خداوندا تو عادلی در این امر چه قسم حکم کنی حق تعالی
وحی فرستاد که یا موسی این پیر پدر سواره را کشته بود و پدر شبان را ابجد را آنچه در کیسه بود از آن سواره
طلب بود تقاص و قصاص بر وجه عدل میان هر جا جاری شد غواصی بتشدید واو و صاد مهمله غریب

که او را غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب بقوة و شدت معکوس فرو رود و مکث کند
تا آنکه ماهی گیرد و بالا آید این نوع مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرد که دیدم که مرغ غواص
باب فرو رفت ماهی بر آورد کلاغی آمده ماهی را از وی بربود و ببرد باز تا سه نوبت فرو رفت ماهی بر آورد باز
کلاغ بیامد و بربود مرتبه سیم فرو رفت ماهی بر آورد کلاغ آمده تا ببرد دو دید پای کلاغ محکم گرفت و در
آب کشید تا غرق شد و بمرد پس ماهی را ببرد رفت و بعض از جمله خواص او آنکه اگر خون او با استخوان
او را خشک کنند و با موی آدمی بسایند و بر سر زنا لند صحت بخشد و نیز او را قرالی گویند در باب قاف بیاید
غداف بتشدید دال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوچک خاکستری با بوم
مقاتله کند و بیضه وی را باید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر روغن او را با روغن گل مخلوط ساخته
شخص بر روی خود مالد و نزد حاکم یا پادشاه رود حاجتش بر آید **فصل دوم در غین مکسوره غرغر**
بدو غین معجمه و دو را مهمله ماکیان صحرایی اکلش حلال است **فصل سیم در غین مضمومه غراب** براء مهمله
کلاغ و ترکان قارغه و قرقون نامند غراب البین یکنوع غراب است که اخلاق او مشهور است
اخلاق بوم و او را غراب الترک گویند ارسطاطالیس گوید که غراب چهار جنس است یکی بسیار سیاه و دیگر
ابلق که غراب البین خوانند و دیگری که بسفیدی زند لطیف جرم بود و دانه خورد و چهارم سیاه
طاوسی پرش براق بود و پایهایش سرخ چون مرجان مشهور زاغ همه انواع او در وقت جماع خود را مستور و پوشیده

غرغر
غراب قارغه قرقون

سازد

سازد الا آنکه این نوع که مواجه مردم با ماده جماع کنند و از قلت وفایی که دارد دیگر نزد وی نیاید
ماده وی چهار یا پنج بیضه نهد بچه اش چون از بیضه بر آید قبیح المنظر بر آید بدرنگی کوچک و سر و منقار
بزرگ متفاوت الاعضا چون پدر و مادرش او را بدین هیئات مشاهده کنند از نزد
خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی او را از پشه که در آشیانه او بهم رسد مادام که بزرگ
شوند و پر بر آرد پس نیکو شکل گردند و نزد وی آیند پدر و مادر محافظت نمایند از طبع
کلاغ آنکه صید نکند بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در آب رود
و غرق شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نر و ماده بیایند بالای خود سنگ بردارند و متعاقب در هوا
اندازند تا دفع کنند او را از بچه در ترکیب و مزاج بدترین خلق است و حضرت نوح ع غراب
ابقع را که غراب البین خوانند بجهت تحقیق آب فرستاد که ببیند که آب کم شده یا نه جیفه دید
باکل مشغول گشت و خبر نیاورد و آن خیانت اختیار نمود و لهذا او را شوم دانند جاحظ گفته
که غراب البین دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و یکنوع دیگر انگشت که در دور
مردم منزل فرود آیند چون ایشان کوچ کنند در مقام ایشان بنشینند در صفت غراب البین
آمده که او غراب سیاه است که بطریق اهل مصیبت نوحه گری نماید و میان دوستان فریاد کند
دال جمع را بشنید بر ساند و خبر تفرقه بدیشان دهد و اگر مکان معمور را بیند خراب شدن آن تجربه رسیده که چون

کلاغ دو نوبت فریاد کند دلیل شر باشد و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راقم حروف
گوید که نکته درین آنکه حروف مکتوبه شر دو و خیر سه بود چون صافی العین و نیز نظر است
اعور نامند بر عکس چنانکه سیاه را کافور و نیز ارسطاطالیس آورده که غراب البین آنست که
چشمش سیاه منقار و دو پای او زرد و ماکل او جمیع انواع نبات و لحوم است بعضی گویند که
حکمت در آنکه حق سبحانه و تعالی بنزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از حیوانات
آنکه قتل در مابین بنی آدم معهود نبود و مستغرب مینمود پس از جهت این امر غریب غراب فرستاد
صاحب عجایب المخلوقات آورده که در حجر الاسود از ناحیه اندلس کلیسایی است از سنگ در
کوهیست و بر وی قبه بزرگیست و بر قبه غرابیست که هیچ وقت از انجا بجای دیگر نرود و در
مقابل قبه مسجدیست که مردم بزیارت او آیند و گویند که دعا در و مستجاب است و قسیسین
که علمای نصارا اند که در آن کلیسا باشند ظن نمودند که هر مسلمی که بزیارت آن مسجد آید ضیافت
کنند چون کسی بزیارت آید غراب سر از قبه آید و سر خود را داخل روزنه قبه کند اگر یککس آمده
یکبار فریاد کند اگر دو کس باشند دو بار و علی هذا القیاس بعدد اصوات وی رهبانان طعام بجهة
زایرین آرند و این کلیسا بکنیسة الغراب شهرت دارد بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر
غراب الزرع که او را بعضی حلال دانند از جمله خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببرد و بسیار صحیح

زود

زود بخور دارد اگر منقار او بر آدمی آویزند از شر چشم بد ببرد اگر کسی عادت بشرب نبیذ کند با شد که ترکش
ممکن نبود ببیند با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد اگر بیضه او را در نوره داخل کنند و طلا کنند نفع
عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر بواسیر طلا نمایند نافع آید اگر دل و سر او را بر بینی اندازند
و با دمی بنوشانند شارب او و محبت ساقی گردد اگر غراب را بریان کرده گوشت وی خورند نافع قولنج
بود زهره او را با بخور طلا کنند سحر وی زایل شود هرگاه کلاغ سیاه را با پرش در سرکه فرو برده بر موی
مالند سیاه کنند سرگین او را بر صاحب سعال آویزند نفع دهد سرگین کلاغ ابلق که آنرا اهودی گویند
اگر بر خوک مالند نافع آید اگر در گردن بندند و بر کودک نابالغ آویزند او را از سرفه فرمن نگه دارد و اگر
سرفه دارد قطع سرفه کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد فرینده و اقف حفظ نفس خود
و گاه بود که دلیل مرد حریص بود بر معاش یا دلیل کسی که قتل مردم حلال داند یا دلیل دفن موتی بود لقوله تعالی
فبعث الله غرابا یبحث فی الأرض لیریه کیف یواری سوءة اخیه
و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب زرع دلیل ولد از زنان
یا مردی که ممزوج با بخیر و شر غراب ابلق دلیل مرد متعجب بنفس خود بسیار خلاف است اگر بیند که غراب صید کرد مال حرامی
بدست او آید هیچ دیدن هر مرغ با پر و عضو او دلیل مال است اگر غراب را زاغ یا درخت بیند شوم است
اگر در خانه بیند مرد فاسق که با زن او خیانت نماید اگر بیند که غراب با وی حرف زند او را فرزند خبیثی شود

یا غمگینی کرده اگر بیند که گوشت غراب میخورد از قبل مال و زوال یابد اگر غراب بر رو پادشاه بیند خیانت
کند که پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر بیند که
غراب روی او خراشی کند و در صحرا هلاک شود یا او را الم و دردی رسد اگر در خواب بیند که غراب را
بکشد یا بخرد بیند او را چیزی دست دهد ارطامیدورس گفته که غراب ابقع دلیل طول حیوة و بقای
منافعست از رؤیای معتبره آنست که مردی در خواب دید که غراب بر گوشه قبا دراز بسری نشیند گفت
گفت مردی فاسق زن شریفه بخواهد گویند حجاج دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را بخواست

عنیق بر آر مهمله و نون و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف جوهری و زمخشری گفته اند که مرغیست دراز
گردنست در نهایت آورده است که مرغابی نر است و بعضی گویند کلنگ است و بعضی دیگر گفته اند که
مرغ سیاهیست صاحب مدارک عجایب المخلوقات آورده که از طیور قوی است چون دو یابد که زمانی متغیر
و حوادث عالم و آسیب بلا بر سیده ببلاد هند رود و چون عزم رفتن کند از جنس خود قاید را بجای خود فرا
گیرد و چون پرواز کند در هوا مرتفع گردد از آفات سباع ماند چون اراده خواب کند سر زیر بال خود کند
تا جسم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر دو پا ایستاده خواب کند تا خواب سبک شود و
قایدش نخوابد و سر زیر بال ننهد و پیوسته مدام اطراف نظر کند چون کسی بیند فریاد کند باب بیستم

در فا و مشتمل بر فصل اول در فا و مفتوح فاخته بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر تنبا تبرکی آلا پاخته حیات

از صوت او گریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیار بهم رسیده بود بعضی حکما حکایت کرده اند مردی که
فاخته بسیار بدانجا بردند بالکلیه حیات برطرف شدند و بحسن صوت و فصاحت موصوفست و از طبع او
که بمردم انسی گیرد و در خانها معیشت کند و عرب گوید که صوت فاخته اینست که هذا اوان الرطب
یعنی این زمان رطب است این را در وقتی گوید که هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد و لهذا او را بکذب
نسبت کنند و در امثال خود گویند فلان اکذب من الفاخته یعنی فلان کس دروغگوی تر از فاخته است
غزالی در آخر کتاب صبر و شکر از کتاب احیا آورده که فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد
گفت چه چیز ترا از مواصلت من منع کرد اگر خواهی ملک سلیمان بجهت آرزوی تو بر هم زنم باد این سخن بگوش
سلیمان علیه السلام رسانیدند او را طلبیده از وی پرسید که چه چیز ترا باعث شد که این سخن گفتی گفت یا نبی الله
من عاشقم و عاشق را ملامت نکنند و کلام عشاق بحده نشوند که من وصال او طلبیدم و او ترک من کرد پس
محتملست که او بکذب که هذا اوان الرطب محمول باشد و بر ترغیب مطلوب او باشد از جمله خواص او آنکه
اگر خون او با خون حمار اسود بر برص طلا کنند تغیر لون او کنند سیرگی او را اگر بر کودک مصروع آویزند
شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم چکانند او جاع قرحه و جراحات و غیرها را به بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل عزت و جاه و ظهور نعم است و باشد که دلیل اهل عبادت و قرائت و تسبیح و تهلیل باشد و بود که
وان من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود و بعضی گویند

دلیل فرزند کاذب یا دلیل زن کاذبه است ارطامیدورس گفته که فاخته در خواب زوجه با مروت است

الفار و الفاره موش و ترکی سیچان و با نواع بود زیاده موش گر خلد موش کور یربوع موش
دشتی فاره موش خانه که آنرا فویسقه نامند جهة آنکه ریسمانهای کشتی نوح علیه السلام را پاره کرد
ابن عباس گوید که شبی حضرت مقدس نبوی در بالای حصیری خوابیده بود موش فتیله چراغ
بکشید و بر حصیر انداخت و مقداری از حصیر بسوخت آنحضرت بیدار شد چون بران مطلع شد آن
موش را بکشت و قتل موش حلال کردانید بدین جهة او را فویسقه یعنی فاسق نامند و فرمود که هرگاه
بخوابید چراغ خاموش کنید که شیطان او را برین عمل باز دارد تا خانه بسوزاند بدانکه او را حواس سمع
و بصر در کمال قوت است و هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و کثیر الحیل است از جمله حیلهای
وی آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود در او فرو برد و روغن بیرون آرد و بمکد تا تمام
کند با بین او و گربه عداوت فطریست اکل جمیع انواع او حرام اکل نیم خورده او نسیان آرد
و همچنین سیب گزیده او را خوردن و غسل قوة حافظه دهد در کتاب عین الخواص آورده که اگر موش
در خرقه کتان پیچیده بر صاحب صداع آویزند ساکن شود اگر صداع او بسیار باشد و از صرع نفع
بخشد و اگر چشم او را اگر در کلاه بندد راه رفتن بروی آسان شود هر چند پیاده راه رود مانده
نشود اگر خانه را بسرگین کبوتر مخلوط خانه موش با هر جانوری بخورد اگر پیاز عنصل را کوفته بر در

سوراخ موش گذارند هر موشی که از آنجا او شنود بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ دفلی گذارند همه را بکشد
اگر موشی را دم ببرند و در میان خانه دفن کنند هیچ موشی مرتکب آن خانه نشود مادام که آن
موش در آنخانه مدفون باشد اگر نزد سوراخ موشان بیادام و زیره و نطرون بخور کنند در یکساعت
همه بگریزند اگر ناخن چپ استر سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او را صاحب تب
ربع بندند زایل شود اگر دم موش بر پوست حمار گذاشته در خرقه حریر پیچند از علت حب آویزند حامل
او را نزد ملوک و غیره حاجت روا گردد بول او کتابت از پوست آهو بردارد طریق اخذ او آنکه
آهنی در تله موش گذارند و در زیر آهن ظرفی نهند و گربه نزد او پنهان کنند چون گربه را بیند از ترس او
بول سازد بجهة دفع موش بر چهار تخته نویسند باد بتق باد مسکو نوا اما تم الفار
خاکیست که از خراسان از معادن نقره آرند و دو نوعست سفید و زرد اگر او را در خمیر داخل کرده
در خانه ریزند چون موش از وی بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آن موش شنود بمیرد و تعبیر او دیدن او
در خواب دلیل زن فاسقه است یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهود یا دزد نقب زن و باشد که دلیل
رزق بود هر که در خواب در خانه خود موش بسیار بیند روزی او بسیار گردد اگر بیند که موش در خانه
او بازی میکند آن سال چیزها ارزان گردد اما موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز هر که موشی
سفید و سیاه بیند عمرش دراز گردد اگر او را بیند که قطع جامه او میکند اجلش نزدیک بود اگر بیند که موشی نقب

فراشه
پروانه چراغ

میکند از دزد نوبت زن احتیاط نماید فَرَاشَه برآء مهمله و شین معجمه پروانه بر چراغ زند و بسوزاند جهت
ضعف بصری که دارد و طلب روشنی کند تا بیرون رود و چون روشنی چراغ بیند گمان برد که در خانه تاریکی واقع
شده روشنی چراغ را گمان روزنه انگارد کند پس خود را بزد شعله چراغ رساند و بر شعله زند
بخیال آنکه از آن روزنه بیرون رود و چون بگذرد گمان برد که مگر نرسیده بروز نبار دیگر مکرر با
خود را بر چراغ زند و بسوزد غزالی آورده که شاید بجهة ضعف عقل و شدة جهل چنین کند
فرس
تعبیر دیدن وی در خواب دلیل آن شخص خوار بزرگ سخنی اگر اهل فلاحت جهت دلیل بطالة کار او بود فَرَس بر او سیس
مهلتینی است و ترکان آن را نامند جوهری گفته که او را اسپ زنبود ظاهر نیس آنکه این مثل است بجهت
سرعت و حرکت او چنانکه گویند شتر را زهره نیست یعنی چاره نیست جاحظ گفته که مادیان کار
حیض بیند لیکن اندکی نر او بعد از اتمام چهار سال بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کنند و مثل بنی آدم
خواب بیند چون بوی آب صاف بیند آب تیره بیاشامد بقیه علف دیگر نخورد و موصوف بجدت
بصر بود اثر قدم گرگ بیند ترسد و پیش نرود ابو الفرج جوزی گفته هر سه سوره ممتحنه انو شته بشوید
دفع سپرز
آب او را بخورد صحت یابد و نیز اگر این شکل بر پوست او نوشته بکهنه بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن گردد
دفع سپرز
و این بغایت مجرب است صورتش این بود اح ٢ هم مال ط الحد الی راد [+] صالح صح صح
لد صالح دو مالع بی الی بص ص ٥ و نیز از آنچه بجهة سپرز مجرب است نویسد بر بازوی بندد

صحیح


ص ص ص ص ح ح ح اح ح نوع دیگر بجهة سپرز مجرب است
و نیز بجهت دفع سپرز مجرب است که روز شنبه قبل از طلوع آفتاب بنویسد بر شنبه
بسم بر جانب راست خود آویزد و اینست ح اح اح اح ما الدالی الاله ٢٢ ٥ م صر ناض الکلشی مکوه از جمله
خواص او آنکه اگر دندان اسب بر کودکی آویزند بهمت دندان برآرد و اگر کسی که در خواب
خر شنه زند گذارند ترک آن کند خوردن گوشت او باد ها از بدن براند اگر عرق او را بر زهار رو بیخ بغل
کودک مالند موی بر نیارد عرق تیم قاتل سباع است اگر بر بازانه که بر عرق اسب سیده باشد بر مار زنند
در حال بمیرد اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در خانه کشند اینست داخل آن خانه نشود مادام که بر او کشیده
شده باشد اگر زن خون اسب از عجمی بیاشامد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر
بزیت مخلوط ساخته بر خوک طلا کنند شفا یابد و اگر زنی شیر اسب بداند نسته خورد و بعد از آن شوهر
با او مباشرت کند بار گیرد و اگر با عسل خورد از مجامعت لذت عظیم یابد هر کاه بصل الفار و که بیاز
عنصل است سابیده بر دندان اسب کاه گیر مالند نرم و خوش خلق گردد و صعوبت و کاه گیر کاوی
زایل گردد اگر سرگین او را خشک نموده بر جراحات پاشند اگر بالاو اکحال کشند بیاض چشم را زایل کند و اگر
باو دود کنند فرزند از شکم بیندازد فصل در رنگ بودن اسب صاحب عین الخواص آورده
هرگاه آب را بسیار گرم نموده چنانچه هرگاه بر اسب بریزند موی او را ببرد موی دیگر برآرد مخالف رنگ موی اول

دندان او دندان بستن
رفع خواص اسب
جراحت روزانه
در حرب
رفع باد دکه ازبدن
برویانیدن موی
دافع شدن
آبستن شدن زن
رفع خوک
بار گرفتن زن
لذت جماع
نرم شدن اسب کاه گیر
رفع بیاض چشم
امراض فرزند از شکم زن
رنگ نمودن اسب

رنگ نمودن اسب
و نیز اگر مرد اسب رنگ بوره و ماز و زراج استا کوه و طین خوری بالسویه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نمایند
و بر اسب بمالند و با خرقه بچسپند و بعد از یک شبانه روز آن را بشویند سیاه شود و اگر برگ عفص برنس بمالند و بر آفتاب نمانند
ابلق شود و اگر خواهند اسب سیاه را ابرش کنند اشتیان با برگ و فلفل بجوشانند آن را صاف نموده
با قلیه و مغز کرده بجوشانند بعد از آنکه اسب را چند مرتبه پاک بشویند بر وی بمالند و یک شبانه روز بگذارند
سیاه ابرش شود و اگر خواهند اسب را سیاه کنند پوست گردکان تازه با مورد دو برادر آمیخته بجوشانند
بعد از آنکه اسب را پاک شسته باشند بمالند و یک شبانه روز گذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی ماند
عوذه
عوذه از کتاب انیس العابدین بجهة محافظت اسب از درد و جمیع هوام و دزد و سباع نوشته بر گردن
اسب آویزند منقول از امام الناطق امام جعفر محمد الصادق علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم
أُعِیذُ مَنْ عُلِقَ عَلَیْهِ کِتَابِی هذا من خیل والله واب کمیتها و شقوقها و بلقها
و دهمها و اعزها و اخوانها و سمیدعها و زورها و اعیانها و مجلها و
اصغرها و ما اختلف من الوانها اعوذ و امتنع و اجوز و اعقد و احبس
من علق علیه کتابی هذا من جمیع الخیل و البهایم و الحیوان من الکلام و الصدام
و مضع لجام و مرض الاسنان و الادسان و العثرة و النظرة و الشکرة
و الحصاة و التعدلیة و وجع الکبد و الرئة و الطحال و الانتشار و العثار

و النظرة و الکبوة و القرعة و العذرة و الحکة و الجرب و الخلد و العقر و
الجمرة و الهدة فی الظهر و الزواید و التقاح و العلاق و الذباب و الذنابیر
و الارتعاش و الارتهاش و الظلمة و المغل و الورم و الجدری و الطبوع و من
الجج و الرمح و الفالج و القولنج و الجراح و قیام العین و الدمعة عند الجری و من
التعثر و التبجیل و من معط شعر الناصیة و من الناصیة و من الامتناع
و من العلف و من البصر و من الدبیش و الدرب و من العقر الاسارع
و من النبلة و النملة و من الامتناع و من الابنة و العلف و السرج و
اللجام حفظت جمیع ما علق علیه کتابی هذا بالله العظیم من کل سبع و ضبع
و اسد و اسود و من السراق و الطراق الا طارقا یطرق بخیر و من یکلؤکم
باللیل و النهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون بل هو الله
الواحد القهار تحصنت بذی العزة و الجبروة و توکلت علی الحی الذی لا
یموت نور النود و مقلد النور نور الانوار ذلک الله الملک القهار و هو السمیع العلیم
تعبیر دیدن اسب در خواب دلیل است که حامله فرزند نرینه آرد و نیز دلیل شریک و تجار و زن بود و اگر
بیند که اسب دولت او بمرد موت یکی از نجباء بود که با منسوب است دیدن اسب ابلق دلیل کار

مشهور اسب سیاه دلیل مال و زر و دلیل مرض کسی که بر او سوار شده و شتر دلیل خوف و اسب دو دلیل
صاحب مکنت و دلیل قوت اگر بیند که اسبی سوار شده و دوانید و شتر دلیل خون
تا در آب غرق شد دلیل خوف موت بود اگر بیند که موی دم اسب بسیار شد مال و فرزند بسیار
بسیار شود اگر پادشاه بود لشکرش بسیار شود اگر بیند که دم اسب ببرید فرزند نماند اگر پادشاه
بمرد و اگر پادشاه بود لشکرش طرف شود فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد یعنی اسب آبی و
پهلوی او مثل پای گاو و سم شکافته بینی اش پهن و دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش بصورت
اسب الا آنکه رویش پهن تر است پوستش بسیار درشت بود گاه از آب بیرون آید و چرا کند و گاه
باشد که آدمی و غیر او را بکشد اکلش مکروه بلکه چون فیلش نباید و از بحر بیرون آمده
حرام از جمله خواص آنکه اگر پوست او را سوخته با آرد کرسنه مخلوط ساخته بر داء السرطان
تا سه روز متوالی بمالند شفا یابد اگر تا سی روز زهره او را در آب گداز اند بیاشامند
و با عسل آتش ندیده مخلوط سازند و بر محل کرم و چهارده روز با او اکتحال نمایند آب سیاه
که در چشم باشد زایل کند دندان او انفع است بجهت درد شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بموت شده باشد
نجات یابد چون بر او آویزند اگر از تخم بهم رسیده باشد اگر پوست او را در میان دهی دفن کنند هیچ
آفتی بدان ده نرسد اگر خشک پوست او بر ورم گذارند درد را ببرد و کی گفتند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کار

ناتمام

ناتمام بود **فصل** دیدن دریا در خواب که از او عبور کند دلیل محبس بود در مکانی که دیگر خلاص
نشود و نیز دریا را بمرد عالم و کریم تعبیر کنند اگر بیند که از آب دریا بخورد پادشاهی برو مال دهد
اگر او را شریک باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند که در دریا
فرو رفت تا مروارید بیرون آرد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ و خوردن از نهر
دلیلست بر در آمدن بکار سلطان و دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن بامنیت
اگر صاف بیند بصحت جسم و اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست و اگر از وی بخورد بیمار گردد و ملال
شود اگر خشک باشد مرد و زن گردد و دلش خشک گردد **فهد** بدال مهمله یوز و ترکان بارس گویند
زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد شود مزاجش چون مزاج پلنگ بود و در طبع مشابه است
بطبع سگ چون حامل وی سنگین باشد هر فهد نر که او را بیند بوی میل کند و بر وجهد
چون وقت حملش نزدیک شود بگریزد بموضعی که از جهد زادن قبل از این معین کرده او را
مثل زنند بکثرت نوم و ثقل جثه چه هر گاه بر حیوانی سوار شود دست وی بکند از صفت
اوست غضب کردن چه هرگاه بر دریدن حیوانی اقدام نماید بدود و نفسش تنگ شود تا اگر بر سه
بدین جهت تب کند و نفسش منقطع شود از هوای که در وی محبوس شده چون خطا کند در صید غضبناک
برگرد و دیگر از پی او نرود و از طبع اوست که بدبوی و دزدنگی نماید کسی که با او نیکی کند نزد گرد او

بتهر تا دیب قبول کند تا کوچکش اکلش حرام از جمله خواص او آنکه خوردن گوشت او موجب
حدت ذهن و قوت بدن باشد آشامیدن خون او بلاهت آورد اگر کسی او را در موضعی بر زنند
موشان گریزان شوند صاحب عین الخواص گوید اگر زن بول او را بردارد بار نگیرد بلکه عاقر گردد
و دیگر نزاید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن غدار است که اظهار عداوت و صداقت نکند
و بعضی گویند دلیل عزت و جاه است **فصل دوم در رفتار مکسوره فیل** بیل ماده او را زنده فیل گویند
که نزاید و بار نگیرد مگر در ولایت خود چون شهوت بر و غلبه کند بطریق شتر ترک آب و علف کند
تا آنکه ریش و ورم کند مرضی در گردنش حادث کند از حدت او بگریزد و جا اقامت نتواند نمود
چون نر او بنجاه شود برباده جهد در زمستان چه تابستان او بهار است مدت حمل سه سال گفته اند و چون
بار گیرد نر نزد وی نشود تا وضع حملش شود و مس وی نکند عبد اللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او
هفت سال بود و چون وقت حمل شود داخل نهر شود ایستاده بار نهد چه فواصل قوایم ندارد در وقت
محافظت ماده بچه او از حیات نماید شدید الغیرة باشد بر ماده و بر غیر ماده بجهد اهل هند را
زعم آنکه زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان و بر اغ نر دارند چندان بزرگ شود نزدیک
بصد من وزن یکدندان خرطومش که بینی اوست کار دستش کند چه با او طعام خورد و آب
آشامد و کارزار نماید صوت او بقدر جثه اش نیست چه با آواز کودکان ماند قوتش بمرتبه ایست که

درخت

درخت قوی را از بیخ برکند و دیوار فرود آورد و آنقدر فهیم است که قبول تعلیم نماید و بامر صاحبش کار کند و سجده
و تعظیم ملوک نماید با جنس خود و غیر جنس خود جنگ کند چون مغضوب شود فرو تنی نماید بجهه جثه بزرگ
و بدیع منظر بطول خرطوم و سعت گوشش و کثرت حمل بار سبک رفتار هنوز تعظیم وی کمتر و عزیز از آن
و باشد که از نژاد کسی چنان گذرد که محسوس آن شخص شود ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوشش بود و از تاریخ
او معلوم شد که چهار صد سال از عمر او گذشته با بزرگی جثه اش از گربه گریزد چنانچه سباع از خروس و عسل
و عقرب چون حلیبا بینند بمیرد صاحب عجایب المخلوقات گوید که فرج فیل زیر بغل است چون نر خواهد که
بر ماده جهد ماده دست بالا گیرد تا فرج او بجهه نر ظاهر گردد فسبحان من لا یعجزه شیء و هو القدیر لما یشاء
نقلست از ابی عبد الله قلانسی که در بعض اسفار بکشتی در آمدم باد تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا بتموج
آمد اهل کشتی بتضرع آمدند و ابتهال نمودند هر یک نذری کردند من نیز نذر کردم که اگر خدای تعالی مرا
نجات دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی بشکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم
چند روز خوردنی نیافتیم عاقبت رفقای ما فیل بچه یافتند ذبح نمودند گوشت وی طبخ کردند و بخوردند
و من بجهه نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیل پی بچه خود بیامد در پی
که در خواب بودند استشمام مینمود و از هر که بوی گوشت بچه خود احساس میکرد در زیر دست می انداخت
و بوی وی از من نیافت بسر خود بجانب خود اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخاستم و سوار شدم برو

همه شب برفت تا روز مرا زبین گشت زادمرز و عجب سایندا شان که کرا ز پشت من فرو د آی
فرود آمدم قومی در آن موضع بودند چون مرا دیدند نزد پادشاه خود بردند من قصه خود بگفتم زاد
و راحله همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم فایده هرگاه کسی نزد بزرگی رود که از وی ترسد باید کهیعص
و حمعسق که ده حرفست بخواند بهر حرفی از انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم
بانگشت دست چپ نماید و سوره فیل بخواند چون بلفظ ترمیهم رسد مکرر گوید تا ده مرتبه و بهر مرتبه
انگشتی بگشاید از ابهام دست چپ و ختم با بهام دست راست چون مقابل او چنین کند از شر وی
ایمن گردد و این عظیم مجربست و نیز اگر از دشمنی باک که از وی ترسد ده روز متوالی هر روز صد مرتبه
فیل در مجلس مخصوص بخواند روز دهم بعد از قرآءت بر کنار آبی نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط
بمکنونات الضمایر اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطیع العالم اللهم ان فلانا
ظلمنی وآذانی ولا یشهد بذلک غیرک اللهم انک مالکه فاهلکه اللهم
سربله سربال الهوان وقمصه قمیص الردی اللهم اقصفه این لفظ را ده مرتبه
بگوید پس بگوید فاذهم الله بذنبهم وما کان لهم من الله من واق خدای تعالی او را از شر
دشمن محفوظ و دشمنی وی را دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است چه از جمله حشرات است و از جمله خواص او
آنکه هر که چرک پیخ گوش او بخورد هفت روز بخواب رود و زهره او را اگر بر برص مالند و سه روز بگذارند زایل کند

رفع برص

استخوان

رفع فزع و ترسیدن اطفال

استخوان او را اگر بگردن کودک بندند از فزع و ترس ایمنی یابد و اگر در زیر درخت میوه دار و زراعت
بخور کنند آفتها جمله بگریزند هرکه از تراشه استخوان او هر روز دو درهم با عسل ممزوج ساخته
بخورد حافظه اش قوی گردد و اگر زن عاقره هفت روز متوالی بخورد و شوهر با وی مجامعت کند بار گیرد و اگر
پاره از پوست او بر محموم آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت
یابد و اگر سرگین او را سوخته با عسل ممزوج نموده بر پلک کسی که مژه او ریخته باشد بمالند موی برآرد
اگر زن بنجبر از بول او بیاشامد بار نگیرد و با خود دارد هرگز بار نگیرد مادام که با اوست و دخان پوست
او دفع بواسیر کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر پادشاهی است عجم که مهابت کند و فهیم بود و حامل اثقال خواهد
بود و اگر ببیند که بر فیلی سوار شده و فیل اطاعت او میکند بر مرد عجمی غالب گردد و اگر مالک وی شود یا تحکم
بر او کند سلطنت و حاکمی پیوندد اگر پادشاهی در خواب بیند که بر فیلی سوار شده اگر با دشمنی خود در جنگ
باشد هلاک شود و قوله تعالی الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر ببیند که فیل زنی که سوار شده دختر
مرد عجمی در شتی تزویج کند اگر رائی تاجر باشد فایده عظیم حاصل کند اگر بیند که فیل او را پاره کرد آفتی بوی در
اگر بیمار باشد بمیرد و اگر فیل بحر الله با ملوک عجم موافقت بهم رسانند اگر فیلان بر وی شد اعجمی بنو رسید و از جانب وی
مالی بهیهود گویند که فیل دلیل بر پادشاه حلیم صبور با مدارا بود هر که از فیل بخرطوم زند مالی بهر و اگر بیند که وی گوار شده
وزارت و ولایت یابد اگر از سرگین او بردارد و غنی گردد ولیکن اگر بیند که بر فیل نشسته و سوار شود نقصان بدن

زیاده شدن حافظه
بارگرفتن زنان
رفع تب
رفع تشنج
حامله نشدن زن
رفع بواسیر

و خسران در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته بیند پادشاه آن عصر بمیرد یا مردی مشهور کشته شود اگر
بیند که فیل او را در زیر دست و پای انداخت و از وی جدا نمیشود آن شخص بمیرد و اگر بیند که فیل
از شهر بیرون آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود فصل پنجم در فای منقوطه فرانق براء مهمله
و نون و قاف بترکی قره قولاق گویند پیش از شیر رود چون مردم او را بینند بدانند که شیر
متعاقب وی میآید باب بیست و یکم در قاف مشتمل بر سه فصل اول در قاف مفتوحه قاوند
بنون و دال مهمله مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد و در هفت روز حضانت بیضه خود کند
و جوجه بیرون آرد و بعد از هفت روز دیگر متفرق سازد و مسافران بحار این ایام آرزو کنند
و غنیمت شمرند جهة آنکه در این اوقات دریا از تموج ساکن میباشد جوجه و بیضه وی بدریا غرق
نشود جوجهای او چون بزرگ شوند با ابوین احسان ورزند و تدهٔ جوجه بجهة ایشان قوت آورند
از جمله خواص او آنکه پیه او بجهة ناسور مقعد و تحلیل بلغم فرمز نفع عظیم بخشد و او مشهور است از بلاد چین
و جهت هند آورند بعضی گویند که روغن قاوند از ثمره شجر نافع بود قبج بباء یک نقطه و جیم کبک
ماده پانزده بیضه نهد نر او مثل خروس موصوفست بقوة جماع و لهذا قصد کند شکستن بیضها
تا ماده بحضانت اشتغال ننماید و چون وقت بیضه نهادن بود ماده بگریزد و گوشه گیرد
و اگر نر بر بیضها اطلاع یابد بعضی بر بعضی زند و ماده بگذارد آواز و غوغای ایشان بلند شود و ماده اکثر

قبج کبک

از اشمام

از اشمام رایحه نر بیضه و بچه بیرون آورد صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون صیاد قصد وی کند سر خود را
در زیر برف فرو برد گمانش آنکه مکر او را نه بیند هم انواع وی نغم و غنا و اصوات طیبه دوست دارد و
باشد که صیاد آواز او را از آشیانه وی بشنود و صید کند و بانواع مختلفه صوت خود را تغییر دهد و باشد که
تا مدت پانزده سال عمر کند اکلش طیب و حلال اکتحال زهره نر او رفتن آب چشم را باز دارد و اگر
آب را زیانج مخلوط ساخته اکتحال نمایند از شب کوری نفع دهد اگر پیه او را در بینی چکانند سکته و لقوه را نفع بخشد
ارسطو گفته که اگر زهره او را با روغن زنبق مخلوط ساخته در بینی محموم چکانند در وقتی که تب داشته باشد
تب وی زایل شود و طریق صید کردن او آنست که آرد جو با شراب تخمیر کنند و بریزند چون بخورد مست شود بآسانی
بگیرند ققنس بدو قاف و نون و سین مهمله مرغ معروفیست در زمین هندی باشد منقار دراز
دارد و سوراخهای بسیار در وی است و از هر یک نوعی آواز بیرون آید از خوش صورت او هیچ جانور از او
نگذرد و او را تولد نیست و ایشان نر و ماده می باشند وقت رحیل با هیزمها بسیار بر هم زنند از صدمت بر آن
آتش در آشیانه ایشان افتد و مشتعل شوند هر دو سوخته گردد و باران بر آن خاکستر بارد کرمی در وی پیدا شود و از آن
خاکستر میخورد تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد فسبحانه ما اعظم شانه گویند ساز ارغنون از آواز او
استنباط نمودند قرقفنه براء مهمله و قاف و فا و تشدید هرگاه مردی زن خود را فاسقه یابد و انکار
او نکند مرغ طیران کند که او را قرقفنه نامند بر طرف تخم وی در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر بعد از آن آنمرد انکار

آب زهره ... چشم
رفع شب کوری
رفع سکته و لقوه

زنی خود کند آنمرغ بپرد و اگر انکار نکند بالتماس خود را بحلم و بال الداو را ببرد از این دیرت خوانند
چه عمل به از اهل خود حسد میکرده و انکار نمیکرد روز قیامت خدای تعالی او را از نظر رحمت و شفقت
خود دور گرداند قطا مرغیست که بتازی اسفره گویند و سنگ خاره مانند الکلشی جلالت او چه از حبس
کبوتر است بیضه او را چون حضانت کند از جمله خواص او آنکه هرگاه استخوان او را بسوزانند خاکستر او را
بزیت بجوشانند بر سر اقرع و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر آرد گوشت او دیر هضم و بد غذا است هرگاه سر
او را خشک کنند در خرقه کتان نو بسته بر ران زن خوابیده آویزند آن زن هرچه در ضمیر داشته بگوید باید باشد
که آنچه در آن دار بگوید و اگر در کلام خود خلط کند بکشایند تا وسواس بهم نرساند و اگر شکم دو قطار یکی نر
و یکی ماده پاره کنند و شکم هر دو بپزند روغن هر دو بگیرند و در شیشه کنند بر هر کسی که خفیه بخبر او از آن روغن
بر و مالد محبت و دوستداری کرده **تعبیر** وی قطا در خواب دلیل صدق و فصاحت و الفت و انس است و باشد
که دلیل زن حجه نیف خفته باشم که صاحب جمال و الفت بکر و **فصل دوم در قاف مکسوره قرد** براء و دال مهمله

بوزینه
میمون

بوزینه و میمون و ترکان بیجی گویند حیوانیست قبیح الوجه نیکو ادا زیرک و تند فهم قابل تعلیم صنعتها
نقلست که ملک النوبه بجهت متوکل خلیفه دو بوزینه فرستاد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل
یمن او را تعلیم نمایند چنانچه حوایج ایشان قیام نمایند و بازار روند و طعام و میوه بخرد و بیارد
هرچه خواهند بدکان بجا ما آید کاسه بر ابجز گذارد و بعضی در دکان قصابی و بقالی بازدارند تا گوشت

و بعض

و میوه فروشد و محافظت دکان کند تا محلی که صاحب دکان آید و دزدی نماید اگر زنی تنها یابد با او جماع کند
گویند اگر ممکن بود از دیوار خانه فرود آمدن بخانه مردم می‌آمد و نقبت میزد و متاع میبرد که باشد کو او را
یکماده بیک شکم ده یا دوازده بچه برآید نر او بسیار باغیرت باشد بر ماده خود این حیوان در اغلب صفات
بانسان شبیه باشد چه خندد و شادان و طرب نماید و بدست خود چیزی بردارد و انگشتان وی مانند انسان مفصل و ناخن
بود و تعلیم قبول کند و با مردم انس گیرد و بچهار دست و پای راه رود و گاه بر زمین نشیند و گاه بر دو پا راه رود
لب زیرین وی اندکی دراز باشد ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بردارد و لهذا بعضی او را ما بین انسان
و حیوان برزخ دانند و از اسرار این حیوان آنست که هرگاه اراده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق یک
خط مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند اول یکی از جانب چپ برخیزد و چون ببیند فریاد کند آنرا
که در پهلوی او خوابیده بیدار کند و همچنین تا هر یکی دیگری را بیدار نمایند تا آخر در همه شب بدین نسق بود و شب
در زمانی باشند و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود و چون میوه برو غلبه کند ماده بنهاید
بدهاس استمنا کند و منی بیرون آرد شیخی نقل کرده که میمونی دیدم زرگری میکرد و چون حرکتی که دم بدم میکرد او را
اشاره کردی تا دمه بدمد گوشتش حرام است از مرویات ابن عباس گویند جمعی که بصورت بوزینه و خرس و فیل
و غیرهم مسخ شدند زیاده بر سه روز زنده نماندند از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را بر کسی آویزند

غلبه نکردن خواب
و نترسیدن از شب
ضرر از درخت از سرما

خواب برو غلبه نکند و شب نترسد اکل لحم نافع جذام بود اگر پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما ایمن

ماند اگر غربال سازند و تخم از آن بیزند و زراعت نمایند از آفت ملخ ایمن ماند هر که از خون

گنگ شدن

او بخورد گنگ گردد چون طعام زهرآلود ببیند فریاد کند و بترسد اگر موی او در زیر بالین باشد

نترسیدن در خواب

در خواب نترسد و خوابهای هایل و ترسناک نبیند صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که روز هر

مسرت و خوشحالی
و میمنت رسیدن
و فراخی روزی

صبح بر روی میمون برخیزد او را مسرت و میمنت و خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی وی فراخ گردد
زمان او را بسیار دوست دارند از دیدن او تعجب کنند چه او میمون مبارک است **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
مرد عیبناک است و مخالفست هر که در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند برو غالب شود اگر بیمار باشد
صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود اگر بیمار بود صحت یابد نصارا گویند هر که بوزینه در خواب بیند
لباس نو پوشد اگر بیند که او را بزن خود بخشید دشمنی غالب گردد اگر بوزینه در فراش خود بیند
که با او چیزی خورد مرد لئیمی است با زن او زنا کند اگر بیند که با بوزینه دخول کرد فاحشه نکاح کند یا با
شخصی مخاصمت نماید اگر او را بزند با شخصی جنگ کند و خصومت ورزد ار طامیدورس گوید که بوزینه
مرد مکار و فریبنده است دلالت بر فقیر و مریض و آنچه از مادت کند چه او بماه خوب بود **فصل سیم در قاف**

چکاوک

مضمومه قبره بتشدید با و یکنقطه و راء مهمله چکاوک ترکان چکچکو نامند خاکستر رنگ و بزرگ
منقار نوعی از گنجشک بود ابو الملیح گوید الکلشی حلاج طبیب بغدادی با سناد خود از داود بن ...
هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد گفت مرا چه خواهی کرد آنمرد گفت ترا ذبح کنم گفت اولا فربه

نیستم

نیستم دیگر آنکه حرارت جوع تو بسبب اکل من منطفی نشود اگر مرا رها کنی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر از یک لقمه
گوشت من باشد اگر رسید گرد لعنت گفت کلمه اول وقتی گویم که در دست تو باشم دوم را چون گویم که بر سر درخت
بنشینم کلمه سیم زمانی که بر کوه باشم پس گفت بر مافات تاسف مکش پس او را رها کرد چون
بر درخت نشست گفت آنچه نباشد وجود نیابد قبول مکن چون بر کوه نشست گفت ای شقی مرا
ذبح میکردی در حوصله من دری صیافتی که بوزن بیست مثقال بود آن شخص انگشت بدندان گزید
و تاسف خورد گفت کلمه سیم بگو گفت نگفتم که بر مافات تاسف مکش تو تاسف کشیدی و گفتم که
تصدیق مکن آنچه نباشد تو تصدیق کردی چه هرگاه همه اعضا و پر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نشود چون در حوصله

خواص گنجشک
قوت باه
زنخ زگیل
دوست داشتن زن
شوهر را

من دری بدین وزن یافت شود از جمله خواص او آنکه اکل گوشت و بیضه او شکم ببندد و قوه باه
زیاده کند اگر سر گنجشک او را با آب سیب آدمی مخلوط سازند بر زگیل مالند قلع کند اگر زن از شوهر خود اکراه
کند مردی به او را بر ذکر خود مالد مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد **قمل النوع** یعنی شپش زراعت
جانوریست که بپرد شبیه ملخ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر جنبت متکون گردد مال از حرکت
که در بدن باشد بهم رسد بعضی مردم شپش دار باشند هر چند که بدن طاهر و مطهر نگهدارد تفاوت نکند عبد الرحمن
بن عوف و زبیر بن عوام چنین بوده اند حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله ایشانرا اجازت نمود
که بجهت دفع شپش حریر بپوشند علما اختلاف کرده اند در قمله که حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد و قحط بجهت

استخلاص ابن عباس گفته که پشش کمتر بود و که بکسه گویند بعضی گویند ملخ کوچک بی پر بود
ابوعبیده گوید که نوعی از قراد بود بعضی گفته دیگری گفته که کرم سیاه است بر ردای زید گفته که کیک بود والله اعلم
جاحظ گفته که پشش بر درخت مجذوم نیفتد ابن جوزی گفته که حکمت درین آنست که چون اورا
ضعف بسی بر اطراف و اعضا غالبست خاریدن بدن بر وصعبست حق تعالی لطف باو نموده
بدن وی از پشش باز داشته چنانچه کنگ را از شنیدن زیرا که اگر اخرس بشنود جواب نتواند گفت
هر آینه دلتنگ گردد از جمله خواص او آنکه هر که پشش زنده ببیند ازو فراموشی آورد فایده
شش چیز فراموشی آورد نیم خورده موش و انداختن پشش زنده و در آب ایستاده بول کردن
بر یخ ناخن بدندان ستوفانیدن سبب ترش خوردن بعضی گویند که خواندن الواح قبور و از
میان دو زن گذشتن و نظر کردن بر کسی که از حلق آویخته باشند خوردن کشنیز تر و نان گرم
نیز فراموشی آورد اما خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را قوت دهد اگر خواهی
بدانی که زن آبستن پسر زاید یا دختر پشش از پستان آن زن [illegible] از اگر برون آید دختر و اگر به رود پسر
الکه شیر دختر سبک باشد اگر حبس البول بهم رسانند از پشش وی یکی در سوراخ ذکر وی انداز در ساعت
گشاده گردد اگر زنی موی خود را بآب چغندر بشوید از پشش منع کند هر که او [illegible] له
ربون [illegible] یا بهر [illegible] گرد آب [illegible] بند پشش ببرد اگر سر و بدن را بروغن زیتی که بروغن کنجد

فایده شش چیز فراموشی آورد
تقویت حافظه آورد
امتحان حامله در حمل پسر
رفع حبس البول
رفع پشش سر زنان
رفع پشش از بدن

کیکه باهم

گشیده باشند بمالند از تولد پشش در قبا و بدن مانع آید تعبیر دیدن پشش در خواب در درخت تازه دلیل
مالست اگر رای پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود دلیل نایب مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی منصب
بود اگر در درخت کهنه بیند دلیل گناه بود اگر از زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کنند
با ضعفا مخالطت کند و اگر دور شوند از ایشان ایمن شود ضرر رسانند اگر بدن او بخورد سخن زشت از قوم
ضعفا شنود مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از آستین خود پشش برداشتم و نیز انداختم
ابن سیرین گفت زن تست او را طلاق دهی اگر ببیند که پشش از سینه او بپرید غلام بار از دو رسد
بیمار شود بیشک زیرا که دلیل بیماری و حبس است چه اکثر پشش بیمار و محبوس تسلط کند و باشد که دیدن او دلیل
عیال بود اگر ببیند که پشش می‌خورد کسی را غیبت کند جاماسب گفته که هر که پشش بیند چند دروغ گوید
قنفذ بنون و فا و ذال معجمه خار پشت و بترکی کرپه نامند کنیت او ابو الشوک باده او را
ام دلدل نامند این حیوان شب تا صبح تردد نماید بدین جهت عساس گویند و نوع بعضی در زمین مصر که بر
قدر خوش باشد و دیگر در زمین شام و عراق بجثه سگ این حیوان را قنفذ بحری نامند چون گرسنه شود
بر تاک میوه عنب بالا رود و خوشه انگور ببرد و بزیر اندازد پس فرود آید و بخورد بقدر آنکه طاقت دارد
و آنچه باقی ماند بر وی غلطد تا بخار خود او را مضمحل سازد و نزد اولاد خود برد و عادت که با فعل ماران
اگر مار او را بگزد سعتر بری خورد صحت یابد پنجه در زمان [illegible] و خار پوست صحرایی ایستاده باید جمع شود

قنفذ خار پشت

چنانکه پشت نر بالای پشت ماده چسبیده باشد بیهقی در آخر کتاب دلایل النبوة آورده از ابو دجانه که نام او سماک
بن خرشه است نقل کرده که به پیغمبر خدا شکایت کردم که شب در فراش خود خوابیده بودم که صدای مثل صدای آسیا
شنیدم و آوازی مثل آواز زنبور عسل و روشنی مثل درخشندگی برق سر برداشتم سیاهی دیدم که در صحن
خانه بلند میشد بسوی او دیدم مثل پوست خار پشت بود شراره آتش ازو بر می‌آمد و می‌خزید آن حضرت فرمود
که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلبید و فرمود که بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب
من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار و الزوار الا طارقا یطرق بخیر
اما بعد فان لنا و لکم فی الحق سعة فان یکن عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا
کتاب الله ینطق علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان
رسلنا یکتبون ما یمکرون اترکوا صاحب الکتاب هذا و انطلقوا الی عبدة الاصنام
و الی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم
و الیه ترجعون حم لا ینصرون حمعسق تفرق اعداء الله و بلغت حجة الله و لا
حول و لا قوة الا بالله فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم ابو دجانه گوید
این نوشته برداشتم بخانه بردم شب که خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی را
شنیدم که میگفت یا ابا دجانه بحق صاحب خود که این نوشته از ما بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جایی

دعای ابو دجانه

که این

که این نوشته باشد نیاییم چون صبح شد بخدمت آن حضرت آمدم و این احوال بگفتم فرمود که یا ابا دجانه بحق آنکسی
که مرا براستی بخلق فرستاد که الم عذاب را تا قیامت بچشند و نیز بجهت دفع هم و زوال غم و کرب و تنگی این دعا
فرج بکن یا سابغ النعم یا دافع النقم یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم یا حسیب من
ظلم یا ولی من ظلم یا اولا بلا نهایة و یا آخرا بلا نهایة اجعل لی من امری فرجا و مخرجا
بدانکه اکل خار پشت حرام و از جمله خواص آنکه اگر زهره او را بر هر عضوی که موی او را بیرون آورده باشند بمالند
دیگر موی بیرون نیاید اکتحال باو شب کوری که در چشم باشد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق
مالند زایل کند و آشامیدن زهره او دافع جذام و سل و زحیر بود اگر بروغن مخلوط ساخته بر بهق مالند
زایل کند [illegible] زهره [illegible] در گوش چکانند کری کهنه را بر طرف سازد اگر چند روز مداومت
نمایند خوردن گوشت او دفع سل و جذام و برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمک زده او دفع داء
الفیل و برص و دفع بول در فراش را نافع آید اگر گوشت و خون او را با زیت مخلوط ساخته بر مرض [illegible] مالند
گشاده گردد باذن الله تعالی دل او را اگر بر صاحب تب ربع آویزند صحت بخشد سپرز او را اگر بکوبند [illegible] از دو
آب نخود سیاه عسیر البول بنوشد شفا یابد اگر سر او را [illegible] آدمی را باو [illegible] باشند بر دیوانه و مصروع
آویزند عاقل گردد [illegible] اگر طرف های چپ سینه او را [illegible] در پارچه کتان [illegible] صاحب تب [illegible] آویزند
[illegible] شفا یابد اگر خصیه او را [illegible] در ظرف مسی بجوشانند [illegible] و اکتحال کنند در شب [illegible] روز [illegible] عیاران

دعای رفع غم و تنگی
رفع بهق
رفع جذام و زحیر
رفع کری کهنه
رفع سل و جذام و برص و تشنج و درد گرده
دفع داء الفیل
رفع برص و بول در فراش
گشادن
تب ربع
عسر البول
رفع دیوانه

چنین کند و اگر چشم چپ او را بر زیت چکانند در شیشه کنند چون اندکی ازو در وقت خواب بر میل زند بینی او
برند در ساعت بخواب رود و بخور با ملی و ست الست او تب زایل کند و تحقیق دل وی بر صاحب تب ربع شغالات
خوردن بریان سپرز او درد سپرز ساکن کند اگر زهره او را با روغن گاو کهنه خمیر [?] اگر زنی بردارد
هرچه در جوف او باشد بیندازد تعبیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تجسس و اختفاء و دلتنگی و شر و غم و غضب
و بی رحمی و فتنه باشد قنفذ بحری یعنی خار پشت دریایی نصف مقدم او شبیه بخار پشت صحرایی است و نصف
موخر شبیه بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر [?] زند
چون آن حیوان او را فرو برد خار خود را بر احشای او زند تا هلاک شود و این نجات یابد و بیرون [?] که
از شکم او بیرون آید و از آن حیوان بخورد و گاه خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق کند
اگر کسی قصد او کند با خاری که دارد بزند او را هلاک کند و ملاحان این را شناسند و پوست ماهی پوشند که
خارش بر و کارگر نباشد باب بیست و دوم مشتمل بر دو فصل در حرف کاف مکسوره با مده فصل اول در کاف
مفتوحه کبش بیای یکنقطه و شین معجمه میش نر که قوچ گویند اکلش حلال فایده بونی در لمعه
نورانیه آورده که هر گاه کسی بر خود ترسد از قتل یا عذاب یا کسی [?] عیبی در موضع خلوتی ذبح کند و روی [?] کند
و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا لک و منک اللهم لک فدائی فتقبله منی و بجهت خون
او گودی بکند و با خاک خوب بپوشاند تا کسی پای بر بالای خون او نگذارد اجزاء او را تصدق کند و از آنجمله بتخصیص شکم

زرد کرب
رفع تب ربع
رفع سپرز

کبش
قوچ

ترسیدن از قتل یا عذاب
و ان بدین نحو [?]
یعنی قوچ را فدا

[illegible]

پوست و بتخصیص شکم و پای او همچنین نماید تصدق تمام شود خود و عیالان ازو بخورند هر حصه نیفقری و نه قیمت
فقیر برسد که او فدای او نبود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف نرسد این عمل مجرب و متفق علیهم
چه از اعمال محسنین است والله یحب المحسنین و اگر قوچی نباشد کم از این هر یک از شصت مسکین را یک صاع گندم
بود و اگر نباشد هر مسکین را یکمد بدهد و بگوید اللهم انی استکفی هذا الامر الذی اخافه
بهم هؤلاء و بانفسهم و ازواجهم و عزماتهم ان تخلصنی مما اخاف و احذر که او را از وجه روی
نماید مجرب و متفق علیه است راقم حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه ایشکس از اموال هرچه دوست تر دارد در راه
خدای تعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
بدانکه از جمله خواص قوچ آنکه مداومت اکل بریان خصیه او دفع بول در فراش کند و اگر موی سر او را
و پیه گاو را آب گیرند تا مخلوط ساخته زن در حین زادن بردارد اگر زهره او را بر پستان مالند شیر را
قطع کند در بعض احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی فرموده که اگر دنبه کبش را گداخته حصه کنند هر
روز بتخصیص ازو بیاشامد بجز در عرق النساء شفا دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعرابست که مرض
ایشان را از یبوست عارض شده باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شریف القدر اگر دنبه او را بر دارد
مال مرد شریف بدست او آید اطامیدوی گفته که دیدن او دلیل رئیس قوم است اجهد اگر او را [?]
غنیمت اگر در خواب بیند که در جای بلندی بر او سوار شده بود منفعتی رسد قوچ بی شاخ دلیل حاکم معزول

خواص قوچ
رفع بول در فراش

رفع عرق النساء

یا مرد ذلیل یا شخص خصی بود اگر پوست بر دارد متصدی کار بزرگی شود اگر بیند که گوسفند ماده او
قوچ شده زنش بار بگیرد و اگر زن نداشته باشد او را قوت و نصرت رسد و بر دشمن غالب شود و کبش
انسان سلطان و حاکم و امیر او است و گاهی کبش کنیه وی باشد هر گاه در کبش چیزی حادث گردد
بکسیکه بنسبت ده مردی نزد ابن سیرین آمده گفت دو قوچ را دیدم که شاخ بر فرج زن من زدند ابن سیرین
گفت زن تو بمواقعی موی فرج خود می برید جهت آنکه سترالشی ندارد اگر بیند که کبشی قربان کرد
اگر آن شخص غمگین باشد غم بر طرف شود و اگر بیمار باشد شفا یابد اگر زندانی باشد خلاص شود و اگر در جنگ باشد
و اگر صاحب قرض است ادا دین او شود اگر بیند که دو قوچ شاخ بر هم زدند دو پادشاه با هم جنگ کنند
هر کدام بگریز در آید دیگر غالب گردد کبش سیاه را بعرب و سفید را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم
بگیرد مالی بود در رسد کرگدن کرگدنست و خر هندی نیز گویند دشمن فیل است مکانش بلاد هند از جانب
کوچکتر بود دراز است و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بالای بینی دارد که از سنگینی او سر بالا نتواند
کرد این شاخ مجوف نیست بلکه مصمت محکم است ماده او بچه خود [?] ماه در شکم نگه دارد و بچه از شکم
او دندان و شاخ بیرون آید چون وقت زادن نزدیک رسد سر خود بیرون آرد و اطراف شاخهای
درخت بخورد پس بر گردد جاحظ منکر این قولست گویند شاخ او را بدرازی بر هم باز بشکند
صورتهای مختلف ازو ظاهر شود سفید و سیاه مثل صورت طاوس و آهو و انواع طیور و صور اشجار و آدمی

و غیر

و غیر از عجایب نقوش [?] ازو تختها بجهة ملوک سازند و بر کمر بندها گذارند و با قیمت جاحظ گفته که در حیوانات
غیر او هیچ حیوانی را گوشه شاخ نکافته نیست مثل گاو و شتر نشخوار کند و علف خورد و آدمی [?]
چه هر گاه بوی استشمام نماید بالا و آن [?] طلب وی کند و نکشد لیکن ازو چیزی نخورد اکلش حرام
از جمله خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه ایست که کجی او بخلاف جهت کجی شاخ اوست علامت
صحت شاخ او آنکه شکل سواری در و دیده شود و نزد ملوک هند بهم رسد و با قیمت باشد
از خواص عجیبه او آنکه کسی که در هر کاری فرو بسته است اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد
و زن عسیر الولاده اگر بدست گیرد زود بار نهد اگر اندکی ازو سایده بر مصروع دهند شفا دهد حامل او
از چشم بد محفوظ باشد و از اسب نیفتد و چون در آب گذارند سرد شود و اگر ازو ظرف سازند صاحب
بواسیر ازو طلا آب خورد و چند گاه مداومت کند صحت یابد و اگر بر مربوط خورد کسی ده گرد چشم [?]
او بر هر که بیند از جمیع دردها محفوظ ماند چون جن و حیات و عقارب و سایر هوام نزد وی نتابند
اگر چشم حب بکند دوا شد از مرض نافض و تب نافع باشد اگر از پوست او سپر سازند هیچ شمشیر برو کارگر نشود
گویند که بهترین زینهای اهل چین از شاخ او است چنانچه مذکور شد که هرچه ازو پاره کنند صور
عجیبه و اشکال مختلفه ازو ظاهر شود و لهذا ازو کمربندها سازند که قیمت او بیست با کسی که چهار هزار مثقال
طلا بود و همچنین جامها و سلاها بجهة دوات و طلاب سازند اهل چین سفید رنگ شناسند که بزردی مایل و [?] باشند

زنان را مباح دانند و هیچ چیز را بد ندانند و بزن هستی از مردم ایشان و هند این نزدیک است نزد
نزول آفتاب بجمل که هفت روز بخورند و بیابانها مانند اقلیم و سبع دارند که قریب است بصید شهر
در آنها عجایب بسیار بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل حرب و فتنه است
و قریب و حقارت است **گروانی** مرغیست شبیه بمرغابی که ترکان اردک نامند که گفته آید
و بعکس معنی او هم گروان بمعنی خواب کردن است و بسیار ترسناک و بد بیست لهذا عربان امثال
خود گویند فلان اجبن من کروان یعنی فلان کس ترسناک تر از کروان است اکل او حلال
صاحب عجایب المخلوقات گوید خوردن گوشت وی باه را زیاده کند عربان چون این فسون را
خوانند بایستد اطرق کرا ان النعام فی القری یعنی انکم بادضلما استنصری
ما استنصری **کلب** سگ و ترکی ایت نامند حیوانیست شدید الریاضه کثیر الوفات
از سباع محض و نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هر دو است چه اگر طبیعت سبعیت
در و تمام بودی که مردم الفت نگرفتی و اگر بهیمیت کامل بودی حیوان نخوردی لیکن در حدیث
اطلاق بهیمه بر وی شده و از طبع وی است که محتلم شود و ماده او حیض بیند و مدت حمل او
زیاده بر شصت روز نبود لیکن کمتر از چهل روز ممکن باشد بچه او کور متولد شود و بعد از چهار
روز چشم بگشاید نر او قبل از ماده حرارت شهوت بهم رساند و چون یکساله شود بر ماده جهد و گاه

تکمر

تمر از یکساله نیز جهد و چون چند سگ بیک ماده دخول کنند رنگهای بچهها او مختلف گردد چه بهر سگی
مشابهت بهم رسانند از خواص آن است که پی مردم و غیره میکند و اندر استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کنند چیزی را
از گوشت تازه بهتر داند و نجاست خورد و میلان او و کفتار عداوت شدید است چه هر گاه بر دیوار یا جایی
بلند در راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر کفتار افتد او را جذب نموده بزیر کشد چنانچه
مقناطیس آهن را پس او را بخورد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند اگر سگی از روغن کفتار مالند دیوانه شود
و اگر زبان کفتار با خود دارد سگ بر وی فریاد نکند و از طبع سگ آن است که پاس صاحب خود و حرم او دارد
و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا غایب و اگر باشد یا غافل بیدار باشد یا در خواب غالب اوقات روز خواب بود
و شب بیدار ماند مگر حوالی صبح که اندکی خواب کند خواب وی سبکتر از خواب ارنب زود تر از وی بیدار شود و با حذر تر
از علامت است چون بخوابد مژه باز کند و چشم تمام نپوشد چه خفتن او را سبکتر از مغز آدمیت مردم
شیر و بیکو روغن مکرم دارد و بر ایشان فریاد نکند و شبها که از ایشان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه
و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند و او را بطلبند دم بجنبانند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن بطلبند
دور شود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان وانمود کند که در کشتن تعلیم قبول کند ماده تعلیم قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند که بر سر او
چراغ گذارند و چیزی را که کوشش نزد او اندازند چراغ نگه دارد و التفات به اکل آن چیز ننماید چون چراغ از سر او بر دارند
بجانب ماکول رود و بخورد هر گاه او را مرضی عارض شود که آن را کلب نامند مرضیست شبیه بدیوانگی علامتش آن است که چشمهایش

متیمن گفته این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا باشد در حدیث آمده از حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله
سگی را دیدند که گفته بود که بحجره کبت دلیل شده که گشد رم که گفتند بنی زهره دو بیده و کو شنیده بار بوده سگ کلمه
او را کشته آنحضرت فرمود که خود را کشته و دین خود ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و ضیانت بجا در
مؤمن نمود و در بره سگ معتبر از وی ابن جوزی در بعض مؤلفات خود آورده که مردی را در بعض سفرها قبه
گذارش افتاده که در نهایت زیبایی بنا کرده بودند قریب بدیهای و بر وی نوشته شده بود که هر که بدین رسد بمجلس خداداد
ما آنکه او را اولاد بهم رسید پیر گردد که قریب دویست سال از عمر او گذشته بود از وی احوال آن قبه پرسیدند آنمرد
از پدر خود نقل نمود که پادشاهی در این ده بود سگی داشته که هیچ وقت از وی مفارقت نمیکرد در سفر و حضر با وی بودی در خواب
و بیداری محافظت مینمود و کنیزی نیز در خدمت گنگ و زبانی کرد روزی آن پادشاه به شکارگاه رفت
تا باز آید و طباخ را فرمود که تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام را مهیا نموده و آورد نزد کنیز و سگ
گذاشت سر وی نپوشید و برفت پس ماری بزرگ بیامد از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه از شکارگاه بیامد
و موقوف طعام پیش آورد و دست به روی دست دراز کرد و اشاره بجانب پادشاه میکرد که مخور هیچ کس قصد وی نفهمید چون
دست خود را در میان ظرف گذاشت تا طعام بردارد سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و برزمین میزد تا آنکه
نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه از این تعجب نمود و موقوف ماند تا سگ را گشودند سگ بجانب پادشاه دوید لقمه طعام
برداشته مخالف که آنرا گذارد که سگ دست برد و وی نزدیک که لقمه از دست پادشاه بیفتاد پادشاه از این غضبناک شده

سرخ و پرده چشم باکمی سفید شود و گوشهایش سست گردد و زبان بیرون آرد و بینی او خشک و بسیار سست شود و سر
پیش اندازد و دنبالت به یکجانب کج و منحدر سازد و هیچ دم خود را در زیر باخود انداخته بر عملی و ترسناک راه رود و کسی را تصور
کند که بر دیوار ست چیزی نخورد و تشنه شود آب نیاشامد و باکه آب را ببیند بترسد و بسا باشد که از خوف بمیرد و چون سیاهی
ببیند بر وی حمله کند اما فریاد نکند سگان از وی گریزان باشند اگر یکی نزد او آید دم جنباند و بجهت او فروتنی نماید
آدمی یکرد او را مرضهای بد بعض شود یا آنکه آن شخص آب نخورد اگرچه از تشنگی بمیرد با آنکه هیچ آب خواهد
نخورد و چون این مرض در آدمی استحکام پذیرد در حین بول کردن او بچه آدمی چیزی ببینند گاهی علاج پذیر
شود و سلامت ماند این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در جایی از نواحی
حلب چشمه است مشهور که او را بیر الکلب نامند هر که را سگ دیوانه گزیده از وی بیاشامد شفا یابد و نیز گویند که بعضی
اهل آن جا ده مرا گفت که مکلوب اگر قبل از چهل روز از آن آب خورد و کسی از آن آب خورده باشد اگر بعد از چهل روز
تمام شده باشد صحت یابد که بعد از چهل روز بود بمیرد و هم زر لعاب آن ده از آن آب خورده از فواید مجربه آنکه
بجهت شفای کسی که سگ دیوانه او را گزیده این طلسم بر ظرف نو نویسد بروغن زیت حل کنند بنوشد انست اب ح کا هی
با ع الهی ۱۱۱۱ و نیز تریاق اربعه عظیم مجربست بجهت سگ دیوانه گزیده بخورد و بر آن موضع بمالد بر آنکه
یکنوع از سگ باشد که او را سلوقی نامند که آهو را از دور ببیند بیاید که مرده یا می آید و بر ماده او تشخیص نماید و زنده از
مرده نشناسد اهل روم موی خود دفن نکنند با این نوع کلاب نمایند که از او علامت خدمتی ظاهر شود که مرده از زنده

طلسم سگ دیوانه گزیده
رفع سگ دیوانه گزیده

متیمن

در پهلوی خود تری خوارست که سگ را نیز چون سگ دید که پادشاه ادراک مطلب او نمیکند خود را در میان طعام فرو برد
و در میان وی غلطید بر پهلو گردید و پوست و گوشت او بر یخت بکرد پادشاه را از دیدن این حال عجب آمد تعجب
کنیز ملتفت شده کنیز پادشاه را خاطر نشان نمود که ظرف سگ را دهد و مار بیامد بخورد و زهر در پس
پادشاه نمود تا آن طعام بر بخشند و طباخ را تادیب نمود چرا ظرف نپوشیده ام نمود تا سگ را از نجس
قیمه بر او ساخت شد و این کلمات را بر او نوشتند تا هر که این قصه مطلع شود از وفای سگ آگاه گردد
در عجایب المخلوقات آورده که در صفهان شخصی را کشته بجایی انداخته بود که کسی بر او اطلاع نبود الا سگ مقتول را
که هر روز بر سر آنجا می آمد و خاک از وی دور میکرد و بحفره اشاره مینمود و چون قاتل را میدید بر فریاد میکرد
چون این معنی از وی مکرر بوقوع انجامید آنجا را حفر مینمودند شخص را مقتول یافتند پس آنکه در آن گرفته
ازو اقرار ستدند و قصاص نمودند گویند حسینی ابن احمد شاعر را چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود
که او را در زیر پای امام همام موسی الکاظم علیه السلام دفن کردند بر سنگ قبرش نویسند که
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و چون سلطان المحققین خواجه نصیر الله والدین
طوسی فوت شده بنا بر وصیت وی بر زیر پای امام علیه السلام قبر حفر نمودند سنگی که این آیه بر او نوشته روی
آمد بر قبر خواجه علیه الرحمه کذا لشذ الحالات یمکن که این همان سنگ است فایده بدانکه اکثر اهل تفسیر
بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند ابن عباس گفته سرخ بود نام

وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بسرخی زند بعضی دیگر گفته اند کبود آسمان رنگ بود بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید
و سرخ گفته اند در نقلی از علی ابن ابی طالب علیه السلام آمده که نام او ریان بود قول ضعیف آنکه شیر بود بمجاز
کلب در قرآن مجید مسمی شده چنین دیگر گفته اند که مرد طباخ بود مضعف این قول آنکه بسط ذراعین که در قرآن
در صفت وی واقع است از صفات کلاب است نه از اوصاف طباخ در حدیث نبوی آمده که اگر اسامی اصحاب
کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه آنحضرت
و صاحب قاموس نیز آورده بدین سه روایت ذکر نموده روایت اول مکسلمینا ملیخا مرطونس
بوانس ساذنونس بطینونس کشفوطط روایت دوم ملیخا و مکسلمینا مرطونس
بوانس اوبطاس اونونس سلطیطوس روایت سیم مکسلمینا ملیخا مرطونس
بوانس ساذنونس بطینونس کشفوطط قطمیر و نیز جهت خواب و آرام و دفع بکاء اطفال
بنویسند که اعوذ بکلمات الله التامات التی نامو اصحاب الکهف و الی قیم الله
یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها
الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی اللهم الق النوم و السکینة علی حامل هذا
الکتاب بالف لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در بعضی تفاسیر آمده که در سوره الرحیم
آیتست که چون آدمی وقتی که سگ بر او حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند و آن آیه این است

در خواب کردن اطفال

رفع بکاء اطفال

رفع حمله کردن سگ

رفع حمله سگ از آدم

دفع حمله سگ

یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز جهت دفع حمله سگ وکلبهم باسط
ذراعیه بالوصید راقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملایکه داخل نمیشوند در خانه که در او
سگی یا صورتی باشد چه سگ اکثر نجاست خورد و نجس العین است ملایکه طیب و طاهر اند با اماکن طیبه
نزهه در آیند و از اجناس انجاس مجتنب و محترز باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح
نیز نفرت دارند و بعضی اشباح مایه بیند ارند چه ملایکه عقول اند این ابرا کار با معنیت نه با صورت بدانکه جمیع اجزای
سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح در انها حلول نکرده جمله نجس و اکل وی حرام خلافا للمالکیه که سگ نجس
نکرده و حلال دانند و سوم او در زیر گوشت باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر گوسفندی
شیر سگ خورد گوشت او بر صفت گوشت سگ که چربی تحت گوشت رود از جمله خواص آنکه اگر آدمی
زبان سگ بر بره در دست نگه دارد سگان نزد او فروتنی کنند دندانهای انیاب او را اگر کسی بر سر بالین نگه دارد باشد
بیاویزند درد وی ساکن گردد اگر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد اگر بر کودک بندند بسهولت دندان بیرون آرد
و اگر کسی با خود دارد هیچ سگ بر او فریاد نکند اگر کسی زهر خورده باشد شیر سگ خورد نجات یابد و نیز اکل او به
جنین و مشیمه نماید اکتحال با او بیدار شب جام آرد اگر کسی او را خشک و صلایه نموده با شیر خمیر نمایند
بر او ورم حار نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ را خواهی از خز اند دمکان او بول کند فورا قولنج وی زایل شود و سگ را حال گیرد

رفع زهر خوردن

رفع ورم حار

رفع قولنج

قطع موی زاید

رفع صرع

[illegible]

اگر دندان ناب او را اگر کسی در خواب حرف زند بیاویزند ساکت بود و اگر ریش سگ بر ناره بمالند موی بر دیگر نبود کند اگر
موی سگ سیاه را بر مصروع آویزند نافع آید اگر کسی بنده گزیده باشد سر کسی سگ بچه را با زیت مخلوط ساخته
بر سر وی بمالند دیگر بکر نزد تعبیر دیدن کلاب در خواب دلیل بندگان یا مردم سفیه که جرات بر معاصی نمایند اگر فریاد
کند دلیل مرد سفیه طامع باشد اگر بیند که سگ او را گزید یا دریده بیند از آن از دشمن الم و غم رسد و باشد که دلیل حرص بر
دنیا باشد و جمع نکند دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس و زندان و گریختن و پنهان شدن دیدن او در شهر دلیل
تجدید ولایت و یا شاه که دیدن سگ دلیل کفر و نومیدی از رحمت خدا تعالی باشد بقوله تعالی فمثله کمثل الکلب یا هیبت
دیدن سگ شکاری دلیل عزت و رفعت و روزی و سگ گله دلیل مرد صالح که با غیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر بیند که
سگ قبای وی پاره کرد سفیهی او را عتاب کند اگر فریاد نکند دشمنی ترک عداوت کند سگ ماده دلیل زن سلیط و
معاند و بچه سگ فرزند محبوب سفید او مومن و سیاه او کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل طفل سفیه باشد و دیدن
سگ گله رسیدن فایده از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت اگر رای در عرضه آن بود از طاهیر و س گفته اگر
سگان شکاری بیند خارج از شکار دلیل جرات تحصیل طلب روزی و خدمت اکرام و افضل شکار بیند دلیل ... دیدن سگ با نشان
دلالت بر صیانت و محافظت مال کند بعضی گویند دیدن کلاب دلیل قوم ذلیل اگر بیند که سگی را شکار کرد چیزی
بر وعلمی و بهره فراموش کند لقوله تعالی و اتل علیهم نبا الذی آتیناه آیاتنا الی قوله فمثله کمثل الکلب الآیه کلب آبی سگ آبی
قندز است که در بهار جاف گذشت از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با آب بره کرده مخلوط ساخته در حمام بمالد عسر البول

شفا بخشد اکتحال مغز سر او دفع تیرگی و ظلمت چشم کند زهرهٔ او بقدر یکجو سم قاتل است ابن سینا گفته که
خصیهٔ او بقدر یکجو بسی نفع دهد از گزیدن ماران اگر از پوست او جراب دوزند صاحب نقرس بپوشد صحت یابد
فصل دوم در کاف مضموم کرکی بسکون راء مهمله کلنگ و ترکان درنا نامند مثل کنجشک سریع الجماع بود
حلوانیت باید که او رئیس مرغان باشد از طبع او است احتیاط و خوف بنوبه پاسبانی و حراست یکدیگر کنند چون
بخوابند یکی بیدار بماند بعد آهسته آواز کند گویا ایذار میکند با آنکه او پاسبانست چون نوبت او تمام شود
آنکه در پهلوی وی در خواب است برخیزد و حراست نماید و کس سابق بخواب رود تا آخر بعضی از وی یکجا اقامت نمایند
و برخی مسافرت اختیار کنند و معاونت یکدیگر کنند بهیأة مجموعی یک صف روند نه متفرق یکی مثل رئیس
پیش بنحو باقی متعاقب تابع وی باشند بعد از چندگاه رئیس متوحش شود آنکه در عقب رئیس بود مقدم رئیس
شود و همچنین بترتیب تا آخر صف هر یک رئیس و مرئوس گردند چون یکی از پدر و مادر پیر شود اولاد پرواز نموده طیران
نماینده هر کدام روند بجهت او قوت و دانه آرند صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون کلنگ در روی زمین راه رود جمله
یکپای رود و پای دیگر بالا دارد از ترس آنکه بزمین فرو رود و طرفه از این در ذکر ملات الحزین در باب میم بیاید الملس
باتفاق حلال گوشت او سرد و خشک لیکن جز بیت تهریس آنست که باز شکار نماید تا خر بکند اکل او مولد
خون غلیظ مراقی امزجه محرورین بتخصیص جانانزاد در زمستان مناسب بعد از خوردن عسل باید لیکن و حبیبت
که اولا بر پا سنگ ببندند دو روز بیاویزند بعد از آن طبخ نمایند با شتم ارجی رند اکل زهرهٔ او دفع خوف کند اگر ضعیف اورا

کرکی / کلنگ

بزیبق مخلوط ساخته بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر رسد اگر دو دانگ از دماغ او و قتیل دو مغز کلنگ با هم نرم
بکوبند و بر بینی مالند هیچ موی بیرون نیاید اگر دل و زهرهٔ او را مخلوط ساخته با زیبق بر بینی صاحب نسیان
ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد اگر زهرهٔ او را در چشم کشند که آب سیاه آورده باشد دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
مرد غریب است اگر بیند که کلنگی شکار شده محتاج شود اگر بیند که بسیاری از و مالک شده بر ریاست و مال رسد
گوشت او در خواب بجهت کسی که اراده سفر دارد باکرامت خدایی دارد دیگر گفته او دیر طران خود متفق است
باشد که وانبای جنس خفیف اگر یک از آنها بگیرد با قومی بپیوندد و خویش نماید لصافی و اهل بوم گویند که اگر کلنگ بیند
سفر دوری نماید و اگر بیند که کلنگ در شهر خود رفت بشهر خود بر گردد ارطامیدورس گفته که دیدن او در زمستان
دلیل دزد و قطاع الطریق است و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او اعانت ابوین کند باب بیست و سیم
در لام بیک فصل که کسره و ضمه ندارد لام مفتوح لجا بجیم نوعی از سنگ پشت که در بر و بحر توالد کند بحری او را
دو زبان در سینه بود بهر حیوانی رسد بکشد و صید طیور غذای او را حیله عجیبست چه در آب فرو رود بعد در خاک غلطد و به
هر سبب تغیر رنگ از نظر ایشان مختفی باشد پس طیری که بیند میان آب تا در آب بکشد بخورد
در بر بیضه نهد و در بحر نشیند و بنظر خفاش بیضه کند تا بچه بیرون آید ارسطاطالیس گفته که هر جوجه که از بیضه برآید
آنچه مستقبل بحر بود بدریا رود و آنچه مستقبل بر بود به بر رود و همه آنها وارد آب شوند که از حیوانات آبی
امتیاز نیابند و مادر خورند و از جملهٔ خواص او آنکه ارسطو گفته هر که جگر او را تازه خورد از درد جگر ایمن گردد اگر گوشت او را

لجا / سنگ پشت

رفع درد جگر

باشد که طبخ نخم شوربای وی را استسقاء دهند نافع آید و دل را سخت کند و باد سودا ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
زن مستوره نیکوروی و صاحب مال بود و باشد که دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمنی گردیدن از ایشان لقلق
ولقلق و لک لک مرغ دراز گردنیست که مار خورد از دکاوت و زیرکی او آنکه دو آشیان سازد هر چند وقت
در یکی اقامت کند و چون احساس تغیر هوا و حدوث وبا کند برای دیگر رود و باشد که ترک بیضه خود کند
و چون خواهند که جانوران از جای بجای برانند لک لک را بمکان نگاه دارند چندان فزع کند که
همه هوام و جانوران گریزان شوند اکلش حرام از جملهٔ خواص او آنکه هرگاه بچهٔ او را ذبح نموده بر تن
مجذوم مالند شفا یابد هر که یکدانگ از مغز سر او با یکدانگ پنیرمایهٔ خرگوش گداخته بنام شخصی بکسی
تا تناول کند نهایت محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک با خود دارد
عشق زایل گردد اگر عاشق باشد تسلی یابد هر که حدقهٔ چشم راست او را با خود دارد خوابش نبرد اگر چشم چپ
با خود دارد بخوابد و هیچ بیدار نشود مگر آنکه بکشایند اگر هر دو چشم او را با خود دارد در میان آب در آید غرق نشود
اگر چه شنا نداند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کند بر قومی که با هم دوست باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل
سرما و قحط بود هر گاه متفرق بیند اگر جمع او در مکان مجتمع بیند آفت دزدان و راه زنان باشند و اگر رای مسافر
بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و برکت باشد که دیدن او دلیل آمدن غایب باشد لبوة بفتح و ضم
و با ... تعبیر دیدن او در خواب دلیل دختر بادیه نشین بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد

رفع استسقا / و باد سودا

لقلق / لک لک است

رفع جذام

جزء محبت

رفع عشق / تسلی عشق

نبردن خواب

بودن خواب

غرق نشدن

و سائس بزرگ گردد و بر اعدا غالب آید اگر رای پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و در ممالک متصرف شود آید باب بیست و چهارم
مشتمل بر فصل اول در میم مفتوح مها گاو کوهی اگر مغز او را صاحب قولنج تناول کند صحت یابد هر که شعبه او
شاخ او با خود دارد همه درندگان و سباع از وی گریزان شوند اگر شاخ یا سم یا پوست او را در خانه بخور کنند ماران
گریزان شوند اگر شاخ او را بر دندان کرم خورده بپاشند درد وی ساکن کند اگر موی او را بخور کنند موش و ضفادع
گریزان شوند باقی خواص ابقره و حیته گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد رئیس کثیر العباده گریزنده بود
اگر بیند که چشم او را یافته ریاست یابد یا زن جمیله کوتاه عمر تزویج کند اگر نحر در اسر گاو کوهی بیند بر ریاست
و ولایت رسد و غنیمت یابد اگر بیند که گاو کوهی گردیده از مردم گوشه گیرد و عزلت گزیده در بدعت
داخل شود معز یعنی مهمله فداء معجمه بز و بز کوهی اکلش باتفاق حلال لیکن موصوف بحماقت است
تفضیل که او را بر گوسفند است بزیادتی شیر و ثخانهٔ پوست از دنبه یکی دارد و در ... زیاده شده لهذا
عربان گویند تیه المعوج لطنه یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون چوبجانه و ... پوست گوسفند نازک آفریده
پشم او را بسیار گردانید پوست بز درشت و غلیظ لیکن موی کم گردانیده از جملهٔ خواص او آنکه لحم او مورث
غم و نسیان و مولد بلغم و محرک سوداست لیکن نافع است کسی که درد تب دارد ابن سینا گفته که سرگین او محلل
خوک است بسبب قوتی که در وست اگر زن او را با پشم بردارد سیلان خون از و باز دارد دیگری گفته که اگر شاخ
بز سفید سایده در کوی محکم بسته و زیر سر نایم گذارند بیدار نشود تا برندارند زهره نهاز که پیش رود در آتش

مها / گاو کوهی

رفع قولنج

گریز سباع

گریختن مار

رفع درد دندان کرم خورده

گریز موش

معز / بز کوهی

نافع درد

رفع سیلان خون

بیدار نشدن در خواب

دفع کرمی و نفع نزول آب

بزهارت اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش کند آنند کرم را زایل کند و منع نزول آب کند

دفع موی زاید کرده

اگر بر زهره نهار اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر موی بر نیاید و نیز بر دره چشم

نهار یعنی ناشتا

زایل کند و مانع از صورت گهو گوشت زاید در چشم قطع کند طلا دادو داء الفیل را برطرف کند خوردن مغز ساق

رفع بر دره چشم و گوشت زاید چشم

او نسیان آرد و تحرک سوداوی باشد فصل دوم در میم مکسوره معراج بعین و راء مهمله و جیم جانور

شوا و نسیان او آرد و تحرک سودا

عجیبست مثل خرگوشی زرد رنگ یک شاخ سیاهی بر سر دارد هر حیوانی که او را بیند گریزد که در جزایر

بحار می باشد فصل سیم در میم مضموم مرغه براء و عین مهمله مرغ نیکو رنگ خوش طعم لطیف است

بقدر سنگی که بلدرچین گویند جمع او مرغ‌ها است شبیه دراج اکلش حلال از جمله جوارح او را اگر لحم او را

مشهی مقویت

پاره کنند بر خوارایها بگانه که بر گوشت فرو رفته باشند گذارند بروی آرد مشهر بباء مهمله و های دار

مهمله هر کس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و روز طلب معیشت نماید آواز خوشی دارد مگر نخواند و ترجیع صوت

نماید هر که بشنود چنان لذة یابد که آرزوی خواب نکند اگر مغز سر او را در سایه خشک کنند بوزن یکدرم با

بر زور ده خواب

روغن بادام و بینفشه هر که سعوط نماید خواب نبرد هر که وی را بیند گمان برد که شراب خورده و مست است هر که بر سر او را درد

باعث صرت و دفع وحشت و وسوسه

گیرد یاد مغز خشک خورده مقدار ثلث درم تحرک دروی هر دو حسنته و وسوسه از و زایل شود باب بیست و پنجم مشتمل بر سه فصل

اول در نون مفتوح ناقه شتر ماده خواطی در ایل گذرات تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن است اگر

ناقد شتر ماده

بخی باشد داعجیست اگر غیر بخی باشد عرب است اگر بیند که ناقه را میدوشید زن صالحه تزویج نماید در دوغی و فرزند نصیب وی شود

اگر ناقه با بچه اش بیند دلیل ظهور آیه و فتنه عام است ابن سیرین گفته که اگر ناقه با خطب بیند دلیل سفر بر است

اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد و الی ولایتی گهو که در روز زکوة مال جمع کند مردی

نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از ناقه بختی شیر دوشیدم بس خون دوشیدم ابن سیرین گفت ای

مرد بر عجمان حاکم گهو و از ایشان زکوة گیری داوش است بالاخره بایشان ستم کند و اموال ایشان غصب

کند و او خوردن گوشت او دلیل و فی القوله تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم

اسرائیل علی نفسه پی کردن او دلیل مصیبت و شماتت لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا نادمین

ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس سوار شود با زن او دخول کند اگر بیند که ناقه او استر با حمل کردید هر گز

زن شن بار نگیرد و اگر بیند که ناقه او مرد زن شن بمیرد و سفر شن باطل گهو اگر بیند که ناقه داخل شهر شد اهل

آن شهر را مصیبتی و فتنه رسد لقوله تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم و اگر او را در شهری پی

نحام بط رت

کنند اهل آن شهر را مصیبتی رسد نحام بحاء مهمله مخلوط بط چون اراده خواهد کشتن او کنند چون بنر

نر با نجو ابند و ماده با پیدا رمانند هر کدام خوابگاه علیحده باشد از چینه داده نر ماده را بیضه نهد از غیر جماع

چون بیضه نهد از وی دور شود نر نزد بیضه ماند سر کبی بر بیضه نهد از زن و این قایم مقام حضانت باشد

چون مدت تمام شود جوجه بیرون آید حرکت نر ازند ماده نزد ایشان آید و منقار ایشان در

تاروح در ایشان کار شود پس نر و ماده هر دو بر تربیت اولاد خود معاودت نمایند نزد او در شت طبع و بیوفا

چه هر گاه بچه خود را بیند که قوت طعم خوردن بهم رسانید بزند و بر اند ما دام او برود و نزدیک وی آشوب تا

وقت جماع اکلش حلالست بصحت رسیده که نحام بخته بحضرت مقدس نبوی صلعم هدیه آورده بودند

آن حضرت دست مبارک بر عا بر داشت و گفت اللهم ادخل الی احب خلقک الیک لیاکل معی

من هذا الطیر یعنی بار خدایا دوست ترین خلق خود را نزد تو بسوی من نوبت تا با من از این مرغ

بریان بخورد انس ام الیمن و امام المتقین یعسوب الدین و قاید الغر المحجلین علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوة

و اکمل التحیات آمده انس باز گردانید و گفت پیغمبر بحاجتی مشغول است پس آن حضرت دست مبارک

بر سینه انس زده او را دور گردانیده داخل شد سلام کرد و گفت یا حضرت نزدیک بود که انس میان من و تو

حایل شود آنحضرت فرموده که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل

من خذله و العن من ظلمه و در بعض روایات آمده که آن حضرت سه مرتبه آمده در دو نوبت اول انس آنحضرت را

باز گردانید در مرتبه سیم در آمد یا حضرت مقدس نبوی شنیده فرمود تا در بگشود ند امیر المومنین علیه السلام

در آمده آن حضرت فرمود که ما ابطاک عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر آمدی گفت آمدم

انس مرا باز گردانید آن حضرت فرمود ما حملک علی هذا یعنی چه چیز ترا برین داشت یا

انس گفت خواستم که این دعا برای انصار باشد آنحضرت فرمود هل فی الانصار خیر

من علی هل معی فی الانصار افضل من علی یعنی آیا در انصار کیست که بهتر از علی ابن ابی

نحل بال آسل و اداء

طالب و فاضلتر از وی باشد نحل بحاء مهمله انگبین عسل ترکی بال اردوی منج چون حق سبحانه و تعالی از مردم عطاء

عسل نموده لهذا او را نحل گویند و نحل یعنی عطاست در عجایب المخلوقات آورده که روز عید فطر را روز رحم گویند

بجهت آنکه در وی زدر حق سبحانه و تعالی وحی کرده بزنبور عسل که او حی ربک الی النحل و او حیوانی است صاحب

فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند و فصول سال شتا و اوقات باران و تند ابر چراگاه و مطاعم

داند و بجهت پادشاه خود اطاعت و در مسکنات کنند ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم از آنها بعضی با بعضی الفت

کنند غذا او آنها از فضل حلوبات و رطوبات است که از شکوفه و اوراق و اشجار ترشح کنند که آنها را جمع کنند

و ذخیره نماید و اوّل عسل ساختن خانه‌های او یعنی خانه‌های مسدس پس آنجا از گیاهان برد و در نخل طوم خود چسبند و بر

راه‌ها خود بار کنند و از آن خود در بیت نقل نماید از کلام ملک علام چنان مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی

مستحیل بعسل شود و از درون وی بیرون آید اما در دسته تمر شود که از دهن او بقی بیرون آید یا از غیر او و هو

قوله تعالی کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه

و فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون مراد ببعض ثمرات نظرش و اوتیت

من کل شیء ای بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور و گاه باعتبار چراگاه وی طعمش

اختلاف یابد چه بعضی اوقات اشیاء بد خورد طعمش بد بود و بد مزه شود و از طبع اوست که تدبیر در معاش

خود کند بموضع پاکیزه رسد خانه از موم بنا کند و جا که پادشاه ایشان نشیند جدا گانه سازد و دیگر خانه‌های نر آنها که

بصنع
کار کنند و آنها از ماده خود بصنع جسم امتیاز دارند و ماده که زالجثه درون عسل خالی بود چون بهر
همه بهیئات مجموعی و بیکمرتبه بیرون آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند بمکان خود آیند نحل عسل اول موم
سازد پس تخم ریزد در موم او بمنزله آشیان فرست بعده بنشیند حضانه نماید چه از تخم وی کرم کهچه
که بچه او بود پس کرمها تحرک شوند غذا از نفس خود جمع خود پس برپرند بر شکوفهای مختلف نشینند
بلکه بر یکنوع از شکوفه نشینند بعضی از خانها را از بچه و بعضی را از عسل پر کنند و از عادت ایشان است
که چون از پادشاه خود فسادی بینند عزل کنند یا بکشند و بیرون کله اندازند تا همه ایشان بیرون نیاید
پادشاه ایشان بیرون نیاید چون از طراف عاجز شود لشکر وی را بر دوش گیرند و پادشاه را یعسوب
نامند در با بیاید شناخت او آنست که کلانتر از همه باشد و بهترین او آنست که سرخ رنگ باشد و بدتر
آنکه سیاه بود که در وی نقطهای سفید بود لشکر او کارها مابین خود قسمت نمایند بعضی موم سازند و بعضی عسل
ریزند و بعضی آب آرند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی که اصلا در وی انحراف نبود بی آلتی و پرکاری
بقیاس هندسی و دایره مسدسی که اختلافی در وی بهم نرسد و آنها بهم متصل واقع شوند گویا جمله یک شکل است
که انفصال فرجه در وی نباشد جهت آنکه از اشکال مثلث و مربع تا معشر هر یک را از آنها که با هم متصل
و دایره جمع شود البته در مابین آنها فرجه و فاصله واقع شود و هیچکدام متصل نشوند الا مسدس که هر چند
اشکال مسدس را پهلوی هم در دایره گذاری تمام مسدس دایره پر شود و فرجه و فاصله نماند چه اوسع

اشکالست

اشکالست غزالی در کتاب احیا آورده که زنبور عسل بنگر که بطریقی که حق سبحانه و تعالی بوی وحی نموده اولا
در کوهها خانه ساخت و از لعاب خود موم پرداخت و استخراج عسل نموده از یکی ضیا آید و از دیگری شفا اگر تامل
کنی در عجایب کارهای او که بچه نحل خود را با ذبار و انهار رسانند و از شیاطینه فرا گیرد و از نجاس و اقذار
اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کنند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان پادشاه
او را کشته بیرون اندازند بچه وی صغر او بتر از مادر و اگر کار کنند سیما در فصل ربیع و خریف در بهار بیشتر
و از طبع او لطافت و پاکیست چه نحل مرده در نخله نگذارند بلکه بچه نجوید بیرون ریزند و از نجاست بپرهیزند و صافی
باشد و پادشاه هر جا طلب کنند تا هر جا که یابند و از عسل نخورند مگر بقدر آنچه کفایت ایشان بود بدانکه
عسل در نخله کم شود و در آب اندازند تا خوف آنها بسیار شود و از نفوذ آب چه هر گاه آب نفوذ کند خانها
پادشاه و خانهای ذکور خود خراب کنند و باشد که پادشاه هر انگشت مثل مار پوست اندازند اگر کشته شود و مضرت
رسانند بکمیت یکی در نخله زیر یند و هر ماه یکبار بچه آیند و لیکن گاو دو کنند برای سر طرف شود و دیگر آنکه
ایشان چون بیرون آیند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر تجربه نحل در کشتی جاها سازند چون عبور کشتی
بموضعی رسید که در و درخت و شکوفه بسیار باشد در نخلها بگشایند پس روزها زنابیر عسل بیرون آیند در آن ضیع
از زهار و انوار بار بر دوش گرفته بکشتی آیند و هر یک بمحل خود در آیند که خطا نکنند و این حیوان در ایام مجرد و جید
کار تمام کنند بخلاف بنکال تو زر مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد و نبود یا آب باران آتش باشد که او را از عسل بازدارد بدانکه

جمهور انام و اکثر علما برانند که عسل از دهن نحل بیرون آید و از امام همام علی ابن ابی طالب امیر المومنین علیه السلام
در باب مذمت دنیا منقولست که آنحضرت فرموده اند که بهترین مطعومات فرزند آدم را لعاب مگسیست و اشرف
مشروبات وی رجیع نحل یعنی بر گشته او و این محتملست که مقتضی او بود که از دهن وی بیرون آید یا رجیع او که از
طرف دیگر آید بهر طریقی مضمون این کلام بحث انجام مطابق کلام ملک علام است که یخرج من بطونها
حاصل که عسل از درون وی بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن یا غیر او چنانچه ساباط خانه گور شد
گوینه ارسطاطالیس خواست تا تحقیق این معنی نماید جهة نحل خانه از شیشه ساخت تا نظر کنند که چگونه عسل بشهد ازو
بیرون می آید نحل اولا روی شیشه بگل اندود و گرفته تا عمل وی کامر مخفی شود و بعده شروع در کار کند تا کیفیت مطلع
احوال وی نشود و مسود و اوراق گوید که نکته در این که عسل مغلوب است چه نحل از طرفی
نحل کنند و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانب نیش رسانند و از جانب دیگر شهد نوش سازند چه شهد محبت بی
نیش محنت حاصل نگردد و بعضی تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزمین فرود می آید و در اماکن آن مروید
نحل او را بحور در نخله آمده در خانها از موم بسته می ریزد و بعضی گمان برده که بلکه عسل درون وی از فضلات
غذا ابهم سیره رحمت و استحیل بعسل شده چگونه حق سبحانه و تعالی او را با کل حلال امر فرموده تا لعاب شیرین و شفا
کرده آدمی و دوای الم شیرین و دوای اطبا تلخ بود بدانکه از ظاهر آیه وافی هدایه و فیه شفاء للناس
دلالت بر عموم دارد اما لازم نیست که عام باشد بتقدیر و فیه نوع شفاء او بعضی شفاء او یعنی انه شفاء لکل علة باردة رطبة

علی

علی ابن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شهد محبت امیر الرجال است که علی ابن ابی طالبست علیه السلام هذا
آنحضرت را یعسوب الدین نامند یعنی پادشاه نحل که شهد محبت اهم عسل فی زنبور شیعیان اوست چه مراد از ناس
معروف بالف و لام تعریف شیعیان ویند اما سایر مردم بصورت ناسی اند بمعنی نسناس و این تاویل محمول بر تغییر
باطنست چه قرآنرا هفت بطن است بنا بر این آیه وافی هدایه مقتضی عموم باشد و ابن مسعود از حضرت
نبوی حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم که آنحضرت فرموده که العسل شفاء من کل داء و القرآن شفاء لما فی
الصدور فعلیکم بالشفاعین القرآن و العسل یعنی عسل شفاء هر علتیست و قرآن شفاء هر چیزیست که
در سینه هاست پس بر شما باد به این دو شفا که عسل و قرآنست نقلست که عوف بن مالک بیمار شد گفت بجهة
من آب بیارید که حق تعالی فرموده که و انزلنا من السماء ماء مبارکا پس گفت عسل بیارید که فرموده که
و فیه شفاء پس زیت طلبیده که از شجره مبارکه طیبه است هر سه را مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت
ابی سعید خدری آورده که مردی بخدمت حضرت محمد مصطفی نبوی آمده گفت برادرم را اسهالست آنحضرت فرمودند
که عسل بنوشان آن شخص رفت برادر خود را عسل نوشانید اسهال وی زیاده گشت بخدمت آنحضرت صلعم عرض نمود
پیغمبر صلعم فرمود که عسل بنوشان پس باز بوی عسل نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده گفت که عسل
نوشانیدم اسهال وی بیشتر گشت آنحضرت صلعم فرمودند عسل بنوشان همچنین تا مرتبه نوبت چهارم آمده
گفت یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این مرتبه آنحضرت صلعم فرمودند که صدق الله و کذب بطن

اجعله اسقه عسلاً یعنی غذای شما را کنت که وفیه شفاء در وی گویا بسکم برادرت کم کلام الهی
در قبول حکمند بر قول نبوت شان پس آمد و این نوبت که عسل نوشید بامر او شفا یافت چون اکثر مرض
الحاد در وی ایمان ان را نسخ گشته بدین حدیث اعتراض نموده و گفته اند که موافق عقل نیست زیرا که اطبا
اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب آنکه اسهال که از هیضه و تخمه حادث
شده باشد نیز اطبا اجماع کرده اند که در چنین اسهال طبیعت را بحال خود گذارند اگر محتاج بر حبس اسهال باشد
مادام که قوت باقیست اعانت کنند در سوق یعنی بند بستن وی ضرر دارد پس محتمل است که اسهال
شخص مذکور نیز مثل این اسهال باشد که از امتلا و هیضه باشد که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی قوتی داشته
آن حضرت مکرر در سقاء عسل امر فرمودند تا آنکه ماده بالکلیه دفع شده اسهال باز ایستاده باشد عسل هم جهت سهل
بلغم کرد دفع اسهال سهل شده و هیچ اعتراضی وارد نیاید بدانکه عسل گرم و خشک است که ادرار بول کند و اسهال نماید
و تهییج قی نماید و تشنگی آرد و صفرا تحلیل شود و مولد خون با حرارت گرم است اما اگر با آب بجوشانند و کف وی گیرند حرارت وی
بر طرف شود و تشنگی کم شود و غذا بسیار دهد و هیچ چیز قوی النفع از وی نبود که ترشی دفع مضرت وی کند
اگر عسل خام که آب و آتش بر وی نرسیده باشد و چون خشک داخل چشم کنند اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع
شپش کند و گر کنند میل او با نکهت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهرها کند
خاصیت او آن است که اگر کسی با خود داشته باشد محتلم نشود ولیکن غم آرد چه گفته اند شاد ما و در قصه آمده نحل را اقتلش مکروه و کشتن حرام تعبیر

بعضی از خواص عسل
دفع نزول آب چشم
دفع شپش بدن
علاج گزیدن سگ دیوانه
دفع زهرها
محتلم نشدن

نحل در خواب دلیل ارزانی و رنج است برای کسی که او را افغان کند باشد و اگر نخاله او را ببیند از وی عسل برآرد دلیل حلال برسد
اگر همه عسل برآرد و بجهت نحلها چیزی نگذارد بر قومی ستم کند اگر بر کنار او عدالت کند اگر والی یا طالب حق باشد اگر ببیند که
نحلها بر سر او نشستند والی و رئیس قومی گردد اگر پادشاه بود ملک و ولایت بتصرف وی آید اگر رائی از اهل فلاحت
و زراعت باشد دلیل خیر بود و بجهت لشکر و غیر اهل فلاحت دلیل مخاصمت و عداوت جهت صحبت گزیدن او و نیز دیدن
نحل دلیل لشکر است جهت آنکه متابعت امیر خود کنند اگر در خواب نحل بکشد بر دشمن خود غالب آید اگر از اهل فلاحت بود بجهت
او بد بود و نیز دیدن او دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه بر وی وحی نازل میشود و باشد که دیدن او دلالت بر کد
و جهد در کسب نماید اما دیدن عسل در خواب دلیل حلال است بلاتعب و بجهت مریض شفا است اگر ببیند که مردم عسل نوشانند بر او
سخن شیرین یا قرآن با آواز خوش خوانند و اگر ببیند که عسل لیسد تزویج نماید و اکل او معانقه و تقبیل است
اما شهد او میراث حلال و مال بسیار گفته ابن سیرین گفته که شهد روزی حلال بود جهت آنکه بدو نرسیده اگر ببیند که
نزد او شهد گذاشته اند یا او علم عزیز یابد که مردم را از دیدن آن علم آرزو دارند شهد تنها علم و ظرف صاحب وی دال
حلال و بجهت زاهد عفت و حسن اعتقاد و نیکویی دین اگر ببیند که شهد بخورد و فوق او عسل است کنیزی نکاح کند
نسر
گر کسی ترکان قاجار نام تند از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که آن حضرت فرموده که در صورت خود میگوید که عش
ما شئت فانک میت لا محاله یعنی بهر نحو که خواهی زندگی کن که مرگ متوجه خواهد رسید گویند که تواند بود که این
قول بسبب طول عمر خود گوید ایچ هزار سال عمر کند و منقار او نه چنانکه لیکن ناخن او دراز مثل چنگ دارد باز او جمع شود

چنانچه خروس با ماکیان جمع میکنند بیع آنکه ماده او بسبب نظر کردن بر نر حمل یابد و تخم و حضانت نماید این کمال باطل است
آنچه بصحت رسیده آنکه او در ماکن عالیه که آفتاب رو بان بیضه نهد حرارت آفتاب بجای حضانت او باشد حدت نظر
و قوت بصر او بمرتبه ایست که از چهار صد فرسخ جیفه را ببیند بعضی گویند که هر چند لیکن بقوت شام در یابد لهذا
چون بوی جیفه استشمام نماید ساعت بساعت قوت طیران بال وی بمرتبه ایست که در یک روز از مشرق تا بمغرب پرواز نماید
چون بر جیفه نشیند اگر عقاب را او باشد بجهت آن نشیند تا او بخورد و هیچ طیور جوارح از دست او رسیده او
هر گاه برو نشیند شکم پر کند چندان خورد که از طیران باز ماند پس چند مرتبه بدود و خود را طبوطبو در هوا بلند
کند تا آنکه باد در زیر پر او در آید و نشسته باشد که در نجاست او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از بسکه خایف بر بیضه و بچه
خود برگ چنار ریزد تا خفاش بگریزد و بر مفارقت الفت بزوج خود بیشتر از سایر طیور غمگین گردد هر گاه یکی
از آن دیگر جدا شود آن دیگر از غم بمیرد مثل سنگ که در آشیانه عقاب یافته شود و در آشیانه او نیز یافت شود و بجهت
عسر الولاده نیکوست گویند در طیور سباع بزرگ جثه تر از وی نباشد بر بچه او را عرف طیر یعنی سید مرغان خوانند
نقلست از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت فرموده که چون نمرود جبار را خلیل الرحمن ابراهیم
علی نبینا و علیه السلام حجت گرفت بتوحید باری تعالی خواند نمرود در دو از حماقت که داشت گفت اگر آنچه
میگویی حقست نمی رسم تا آنکه باسمان روم و بدانم آنچه در آسمانست پس چهار بچه کرکس بپرورد تا بزرگ
شدند و تابوتی ساخت او را دو در گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب زیر و چوبها باطراف تابوت نصب نمود

بر سر آنها گوشتها گذاشت تابوت را بپای کرکسها بست جوانی را رفیق خود گردانیده در میان آن نشستند
کرکسها بطمع گوشت به پرواز در آمدند و رو بهوا بلند گشتند تا یکشبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت
در بالا را یکبار دیگر بگشای و بجانب آسمان نظر کن و ببین که باسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالا بگشود و نظر کرد
گفت آسمان بهمان نظر می نماید که از زمین مینمود گفت در زیرین یکبار دیگر بگشای و بزمین نگاه کن و ببین که چون
مینماید جوان در زیرین بگشاده گفت زمین را مثل لجه و کوهها را مثل دود می بینم پس کرکسها یکشبانه روز
دیگر پرواز نموده بلند شدند تا آنکه باد آنها را از پرواز نگه داشت نمرود برفیق خود گفت در بالا بگشا و بر جانب
آسمان و زمین نظر کن تا چه می بینی بگوی جوان در بالا بگشود گفت آسمان بحال خود است بطریقی که در زمین
مینمود مینماید و چون در زیرین بگشود گفت زمین سیاه و تاریک مینماید ندای رسید که ایها الطاغی
بکجا میروی گفت جوانی که با نمرود در تابوت بود تیری و کمانی برداشته بود پس نمرود مرد و تیری بجانب
آسمان انداخت و بهوا تیر بر گشت و آلوده بخون گشت پس نمرود دل شاد گفت از شغل آسمان فارغ گشتیم
پس رفیق خود گفت تا چوبها بطرف تحت گردانید تا گوشتها از زیر شد تا کرکسها بجانب او میل نموده
بطرف زمین پرواز نمودند و آواز پر آنها بمرتبه تند گشت که صدای در کوهها پیچیده از مکان خود زایل شدند
کما قال الله و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه اکل او جیفه است لهذا اکل لحم
حرام است اگر دل او را در پوست گرگ گذارند بر آدمی آویزند محبوب قلوب انام گردد و منظور مردم بهیبت نزد سلاطین و غیره

حاجتی روا کرده دوازده او را خبر رساند اگر استخوان بزرگی از استخوانهای او بر کسی آویزند که خدمت سلطانی
کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک عزیز و مکرم گردد و اگر استخوان ران چپ او را بر کسی آویزند که هیچ
و هیچ نافع داشته باشد خورده گوشت نفع بخشد اگر پر او را در میان زراعت گذارند هیچ هوام بکرم نزد او را
بنوازند و بیابد مانند قوت باه را زیاده کند اگر بیضه از بیضهای وی فرا گیرند بعضی از بعضی مخلوط ساخته
سه روز بر احلیل مالد قوت عجیبی بیند اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته اکتحال نمایند و بر دور
چشم مالد از نزول آب مانع آید اگر مغز کله اعلای او را بر گردن آدمی آویزند هیچ ضرر از هوام نزد او
نیاید اگر پری از پرهای او در زیر زن عسر الولاده گذارند بزودی بار نهد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر غضب و ظلم بر وی موکل گرداند که از وی برسد اگر مالک کسی شود
ملک بزرگ بدست وی درآید اگر مالک او شود و بیند دو شتر رسد کار رسن بلند شود و جبار صاحب عناد گردد چون
نمود اگر کجم رسن بدست وی آید او را فرزند عظیم بهم رسد اگر روز ابر خبر اسپند بیمار شفا اگر کجم کرد روی
یا عضو او یا اجزای بیماری او در ازدست دین بیند او دلیل پادشاهیست اگر زن حامله بیند فرزند خود را
برادیه هر بیود و بین کرسی با اهل بنیا و صلحا تعبیر کنند چه در تورات انبیا را با وقت مخصوص اند ابراهیم کرامات کنند اگر او را
با کر و ملوک تعبیر بکنند حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت او خلق کرده که موکل ارزاق طیور است جا مالک گفته کسی که
او را بیند یا آواز وی شنود با انس مخاصمت کند ابن المغوی گوید که هر که مالک او شود یا حکم بر وی کند بقوت و سلطنت

و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و بباید که با ایشان مصالحه کند و از شر ایشان محفوظ ماند و انتفاع یابد
با آنچه نزد ایشان است از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد بخیر لیکه لایق او باشد برسد و مال یابد و بر اعدا غالب
شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او دلیل غبت و ضلالت باشد و دیدن ماده او دلیل موت بود جهت آنکه سلب
ازدواج کند و حرمت خورد **نعامه** یعنی مهمله شتر مرغ و نر را دوده قوتی نامند حیوانیست که پر دارد و بیضه و جوجه
کند بعضی گمان برده اند که مگر از شتر و مرغ بهم رسیده این گمان باطلست بلکه او نیز نوعی از حیوانست کجا که بر زخ آ بیست
مابین طیور و بهایم اعراب را زعم آنکه او را گوش نیست که طلب شاخ کند شاخ ندادند گوشهای وی بریدند و لهذا
او را ظلیم گویند یعنی ستم رسیده این زعم فاسد است و او را اصمعا نیز خوانند یعنی کوچک گوش از اعاجیب امر
او آنکه بیضهای خود را بطول بخط مستقیم گذارند چنانکه اگر رشته بر سر آنها بطول کشند هیچ نحو از هیچ
یک منحرف نشود و هر بیضه را بقدر آنچه باید حضانت کند پس طلب طعم بر رود چون بیضهای شتر مرغ دیگر یابد بحضانت
اشتغال نماید و بیضهای خود فراموش کند و بسوی صید نیز بر نگردد و لهذا نزد عرب موصوف بحماقت باشد و
بیضهای خود را سه قسم منقسم سازد قسم اول را حضانت نماید و بچه برون آرد او ساطرا غذای خود کند ادنی را برون گذارد
تا متعفن گشته کرم شود غذا بچهای خود کند نر او در حضانت معاونت ماده نکند بخلاف باقی طیور که اگر یکی
منکسر کرده اند بکمرو رهنوض و حرکت اعانت الف صرف نماید اما جنس نعام اگر یکی را انکسار رفع
روی دهد در جای خود چندان گرسنه ماند تا هلاک شود و او را قوت ساعیه نبود اما شامه وی بمرتبه قوی بود که از قوت شامه

مستغنی که صیاد بسا باشد که بقوت شامه از اماکن بعیده رایحه صیاد استمام نماید لهذا اعرابان در امثال خود گویند
فلان اشم من النعامة ابن خالویه در کتاب خود را آورده که در دنیا حیوانی نیست که تشنه شود و آب نیاشامد
مگر شتر مرغ و سوسمار که قوت شامه اش با دمع هزار آب نیز نیاشامد شتر مرغ ساق پای نبود از حماقت وی
آنکه چون صیاد بوی رسد سر خود در ریگ فرو برد آنکه دو دیدن وی مقابل و زیدن باد بود چند باد بسته
و زود تند تر رود و استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفل مروارید با حلقه
بیند ربایند و آتش فرو برد در درون او بکداز دپس تغذی بنار و اطفاء هضم او عجیب و غریب نیست
چه سمندر در آتش بیضه و جوجه کند اکل شتر مرغ حلالست چه از جمله طیبات است از جمله خواص او آنکه زهره
او سم قاتلست فورا مغز استخوان او حورث کسالت کاهلی بود اگر سیرگین او را خرد کنند و صلایه کرده بر سعفه
طلا نمایند در ساعت زایل کند سعفه سیاهی را اگر بیند که در روی بود هر بیضه او را خالی مفعول سرکه اندازند در
میان او از موضعی بموضعی جهد اگر آهن را که او فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آرند هر شمشیر الای که از وی
که از وی سازند هرگز کل نگردد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن بدو یه است و بعضی نعامه را بنعمت تعبیر نمایند
اگر سوار شود او را ب سبب سوار شود و بعضی گویند اگر او را سوار شود با خوابجسرای دخول کند و نیز دیدن
او دلیل کری بود که ندرد باشد که دیدن هر یک از وی بر نعمت دلالت کند مثلا اگر یکنعامه بیند بر یکنعیم و اگر دو بیند بر دو
بر نعمت و دلیل باشد **نعج** میش ماده در مثل گویند اعجل من نعجة الی الحوض زیرا که چون آب را بیند از شتاب

برو افتد از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ او آیه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت
من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا سه مرتبه بخوانند بر سر هر زنی که در خواب باشد
گذارد چنانچه مطلع نگردد هر چه از وی پرسی جواب گوید از آنچه داند چیزی پنهان نکند زهره او را اگر سوخته زرنیخ مخلوط
ساخته بر ابرو طلا کنند موی را سیاه کند چون اثر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود و چون بر آب اندازند نوشته
سفید ظاهر گردد اگر پشم او را از زن بر دارد و دیگر بار نگیرد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن نیکوی مبارکه مالدار اگر فربه او را دو بیند
بی مال اگر لاغر دیده کوشت او میراث پشم و پوست مال و اگر بیند که نعجه داخل خانه او شد در آن سال دلیل از آن فی
و فراخی معیشت بود اگر بیند که نعجه او قیع کرد دید زن وی هرگز بار نگیرد و نعاج بسیار دلیل زنان صالحه نیکو و سادات باشد
که دیدن ایشان دلیل غنم و فقد ازواج لقوله تعالی ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة الآیة
نمس بلغت ترکان قیلان نامند شبیه شیر بود لیکن بجثه از وی کوچکتر باشد دو صنف است یکی بزرگ جثه
کوتاه دم دیگر کوتاه جثه بزرگ دم هر دو صاحب قوت و سطوة باهم حیوانات و او را هیچ یک نتواند و عجب باشد
چون سیر شود سه روز بخوابد را یحه آنش بگوت بخلاف سایر سباع چون بیمار شود موشی خورد و مرض زایل گردد جاحظ
گفته که او آشامیدن شراب دوست دارد چون در مکانی بیاید چندان از او آشامد که مست شود در آن وقت شکار کنند
جمهور را زعم آنکه نمره را وضع حمل نشود الا وقتی که مار بر وی طوق زده باشد که نفس گسسته و نیش زند و بکند
از طبع او حرص و بی صبری و عداوه با شیر و جهنده و رباینده از اماکن بعیده باشد که جهل کرده بجهد بلند شود چون صیاد نیابد بر

چیزی نخورد یا صید بدست آرد چنیه و مردار نخورد و در اخبار سید اطهار یعنی احمد مختار صلوات الله علیه و آله الاخیار آمده
که روزی موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام در مناجات قاضی الحاجات گفت ای پروردگار من چه جزو مرا بگرامی‌ترین خلق خود
بحضرت او خطاب مستطاب رب الارباب رسید که ای کلیم گرامی‌ترین خلق نزد من کسیست که بهوای من مسارعت کند
مثل هوای کرکس بهوای خود و الفت گیرد با بندگان صالح من مثل الفت مردم بکبوتر و غضب کند بر کسی که
بشکند پرده حرمت خود را و حلال کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک بر باکی ندارد که مردم کم باشند یا بسیار
وای شده تمثیل است بر انکه اکل پلنگ حرام است چه از جمله سباع ضاره است از جمله خواص او انکه چون سر
او را در موضعی دفن کنند موشان بسیار در وی جمع شود اکتحال زهره او روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید اما
سم قاتلست اگر کسی بخورد خلاصی نشود مگر انکه خدای تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که بوی او بشنود
در حال بمیرد و لیکن او از کله انسان ترسد و گریزد چون موی وی در خانه بخور کنند عقارب گریزان گردند
اگر پیه او گداخته بر جراحات عفنه گذارند صحت بخشد هر که بخور رهم از پیه او خورد [illegible] یعنی بود [illegible]
لیکن صاحب عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او تماماً سبب تخصیص زهره او [illegible] اصوب و احوط اکل طبخ قضیب او
تقطیر بول و اوجاع مثانه کند مداومت جلوس بر پوست وی دفع بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد
در نظر مردم با هیبت نماید اگر گوشت و ناخن وی در موضعی دفن کنند هیچ موشی در ور نزد نماند چون
هلک شخصی زخم زند موشان طلب آن شخص کنند که بر او بول کنند بمیرد هر که را پلنگ زخم زند البته احتیاط کند از موش

بحفر

بعضی گویند اگر کسی بیند او را بر بدن خود مالد اگر با پلنگ بر آید از وی ظفر زود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شده الشوکه بود اگر پلنگ را بکشد دشمن را [illegible] اگر گوشت
او را بخورد بمال و شرفی رسد اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی رسد اگر پلنگ او را سوار شود او را از سلطان
یا آدمی ضرر رسد اگر با پلنگ وصل کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط شود اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی بر خانه
او هجوم کند و اگر صید کند بمنفعتی رسد از ظالمی و صاحب [illegible] گفته که پلنگ بسبب تغیر رنگ او دلالت بر مرد و زن
مکر و فریب باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند آشامیدن شیر او دلیل عداوت بشارت اولست نمله مورچه ترکان
قارنجه نامند بجهة کثرت حرکت مسمی بنمله شده او را ازدواج و مباشرت نیست بلکه بیضه او چیزی حقوری سفیدی باشد
که بر زمین ریزد از و بیضه متکون شود بدانکه بیضه همه حیوانات بیضاوی بود مگر بیض النمل که تا وجود عظیم الحیله بود
در طلب روزی چه هر گاه چیزی یابد سایر مورچگان را خبر سازند تا همه بوی آیند گویند این اختصاص بر ابنای انسان
دارد و تابستان روزی جمع کنند بجهة زمستان چون جمع کنند و نگاه دارد چه ترسد که دانه جمع آورده سبز شود و بروید
دو نیمه کند تا نروید سوای گشنیز که چهار حصه کند جهة انکه ملهم شده با انکه هر نیمه از و سبز شود و بروید چون ترسد که
متعفن شود بیرون آرد و متفرق سازد بهتر در شب مهتاب چنین کند حیات و تعیش او از قبل اکل نیست
و قوام تن نیز باکل نبود چه او را جوفی نیست که طعام در و نفوذ کند جهة انکه بدن وی از میان مقطوع است
او آنست که چون دانه بر دو نیمه کند باستنشاق وی تعیش کند رایحه آنها و برای کفایت باشد چه او را قوت شامه قوی

باشد و در ابواب باقوه مذکور شد هیچ حیوانی قوت شامه ندارد مگر آدمی و عکس و موش و مورچه بعضی گویند بلبل
نیز نگه دارد علت اگر نگه دارد اما فراموش کند بسبب [illegible] مورچه آنست که بر آرد در وقت طیران عصافر
بسیار گویند [illegible] و مالی که دارد خانه بجهة خود حفر نماید و کجی‌ها در خانه خود سازد
که آب باران بدرون نرود و بسا باشد که دو خانه سازد یکی فوق دیگر تحت جهت ذخیره خود ترسد نقلست که عدی
بن حاتم طایی بجهة مورچگان نان ریزه میکرد و ریزه میخورد میگفت که ایشان همسایگان ما اند چه
هیچ حیوانی سوای او راضی بضعف بدن خود نیست چه او باضعاف مضاعف راضی نیست با انکه
بان جثه استخوان خرمای بردارد و حال انکه از او انتفاع نیابد بلکه بجهت حرص که بر جمع روزی دارد
و ساله نگه دارد و حال انکه زیاده بر یکسال عمر ندارد از عجایب کار او انکه خانه‌ها که بجهة جمع ذخایر سازد
در دو غرفه‌ها و دهلیزها و طبقات بنا کنند همه را از ذخایر مملو سازد بعضی از وی آنکه مثل زنبور بزرگ و یکنوع
از و را نمل الاسد نامند چه مقدم او با شد و موخر بنمل مشابهت دارد نقلست که موسی بن عمران
گفت خداوندا قومی را عذاب کنی و حال انکه در میان ایشان صالح بود چون خدای تعالی خواست که غلطی او [illegible]
خود بوی نماید حرارت آفتاب بروی مسلط گردانید تا انکه کلیم پناه بسایه درختی آورد و راحت یابد خواب برو
غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه او را بگزید موسی علیه السلام [illegible] همه را [illegible] وحی الهی
رسید که یا موسی یک مورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جمله را بسوختی موسی علیه السلام را جواب سوال معانی تحقیق شد و متنبه گشت

زانکه

بسبب غیر خود آب داده شدید و کفایت احوال شما شد بدانکه مکروه است اکل آنچه مورچه بدهان
و دست و پای خود برداشته باشد و اکل مورچه حرامست جهة انکه پیغمبر نهی کرده کشتن او را
هرگاه بیض النمل که تخم نمل است از مورچه گرفته سائیده از بدن موی کنده یا تراشیده
بموضع وی مالند دیگر موی بر نیاید و اگر تخم او را در میان قومی بپاشند القوم متفرق
شوند و اگر وزن یکدرهم از و کسی بخورد بفعل خود نتواند داشت باد بسیار از و
جدا شود اگر حفره سوراخ ایشان سرگین گاو یا سرگین گربه بگیرند دیگر نشیند بلکه از آن
موضع بگریزند چون سنگ مقناطیس در سوراخ ایشان گذارند جمله بمیرند اگر گوگرد یا زرنیخ
در سوراخ ایشان ریزند بیرون نیایند و اگر آب سداب در خانه ایشان ریزند هلاک
گردند اگر گوی حیض بر دور چیزی گذارند مورچه نزدیک وی نرود چون هفت مورچه
در [illegible] اندازند که مملو از روغن زنبق باشد سر وی را محکم ببندند و یک شبانه روز
در سرگین دفن نموده بعد از آن بیرون آورده صاف کنند و بر احلیل مالند و بر [illegible]
مالند تهییج باه کند و عضو بزرگ گردد و انعاظ قوی شود مجربست تعبیر دیدن مورچه در خواب
دلیل مردم ضعیف و صاحب حرص و گاه بلشکر تعبیر کنند و گاه [illegible] اگر بیند که مورچه
داخل خانه او شد و با او بار گران بود فراخ روزی گردد و اگر بر فراش خود بیند

اولاد او بسیار باشد اگر بیند که مورچه از خانهٔ او بیرون رفت اولاد و عیال وی
کم شود اگر بیند که از مکان بمکانی برید اگر در آن مکان بیماری بود بمیرد یا قومی از آن
مکان بسفر روند و مورچه دلالت بر روزی و ارزانی بود چه او بیم باشد که در مکانی
که در او روزی باشد و اگر بیماری بیند که مورچه بر جسد او دوید بیمار بمیرد جهة آنکه
مورچه حیوانی ارضی و بارد است بطبع موت که سرد و خشک است جاماسب گفته که اگر بیند
که مورچه از مکان وی بیرون رفت او را غمی رسد ناموس پشه در بعوضه گذشت
ناهض بچهٔ عقاب نجیب شتر نجیب کریم نیکو نتاف مرغیست که منقار بزرگ دارد نعاب زاغ
نغشل کفتار نر نغم چهارپایی از شتر و گاو و گوسفند نغف کرمیست که در بینی
شتر و گوسفند بهم رسد بعضی گویند که کرم درازیست سیاه و سبز و خاکستر رنگ در زیر
زمین که قطع کشت و زراعت کند نغار گنجشک جهة کثرت نفرت و سرعة گریز وی نغار
نامند نقافه برق نقیق آواز او نقد گوسفندان ریزه نکل اسب قوی
تجربه شده در حدیث آمده ان الله یحب النکل علی النکل یعنی مرد تقی که خدای
تعالی دوست میدارد مرد با قوت صاحب تجربه را بر اسب قوی تجربه شده نهار بچهٔ
حباری بعضی بچهٔ قطا را گفته اند و بعضی بوم نر نهس مرغیست شبیه دارکوب ابلق درشت
دراز

در حرکت است اکلش حرام نهسر بچهٔ گرگ و بعضی بچهٔ کفتار گفته اند نهشل گرگ و چرخ نواح
مرغیست مثل قمری الّا آنکه مرغیش کمتر از دراج قمری است صوتش زیرتر از او بلکه در حسن صوت
پادشاه طیور است بمرتبهٔ نیکو خواند که از صوت خود در طرب آید و از روی استماع صوت خود
نوص خرکوهی فصل دوم در لغات مکسوره نسناس خلقیست در صورت ناس مشتق از نوس و از جهة
ضعف خلقت او مسعودی در مروج الذهب آورده که او حیوانیست مثل انسان و یک چشم باشد از آب
بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده که ایشان گروهی باشند هر یک را نصف
بدن و نصف سر و یکدست و یکپای گویا نصف انسانیست بطوریکه بیکپای جهند و تند روند و در دویدن
بسیار سریع باشند ابن اسحق گفته که نسناس خلقی باشند بصفت مذکوره در یمن که اهل آنجا
صید ایشان کنند و بکشند و بخورند جمعی از مردم یمن وقتی بقصد صید نسناس بیرون رفتند
سه نفر ایشان را یافتند دو از ایشان پنهان شدند یکی را گرفتند و ذبح کردند
یکی از صیادان گفت چه خوب فربه است آن مرد نسناس شنیدند یکی گفت چرا فربه نباشد
که صنوبر خورده است و صنوبر حبة الخضرا است پس او را نیز گرفتند و کشتند ذابح
وی گفت چه انفع است خاموشی آن دیگر که پنهان بود گفت من هیچ نمیگویم چون
آواز او را شنیدند او را نیز گرفته ذبح نمودند ابو الدقیش گفته که نسناس از نسل ارم

بن سام برادر عاد و ثمود بود ایشان را عقلیست که در بیشه ها و سواحل بحار تعیش کنند
و بآن صید ایشان نمایند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب متکلم شوند و بر خود نامهای
عربی گذارند در کتاب صنعا مذکور است که مردی جبلی ایشان رفته بود گفت ایشان
بیکپای راه روند و بر درخت صعود نمایند از کلاب گریزند چه بترسند که ایشان را بگیرند
از ابن عباس منقولست که گفت ناس برفتند نسناس بماندند پرسیدند گفت آنکسانی که
مشابهت بناس دارند اما ناس نیستند بدانکه اکل نسناس حرامست جهة آنکه در خلقت بنی
آدمند اما حیوانی که مردم او را نسناس گویند نوعی از بوزینه بود که او در بر تعیش کند
و در بحر زندگانی تواند نمود تعبیر دیدن ایشان در خواب دلیل مرد قلیل العقل
که خود را هلاک کند و کارها کند که از نظر بیفتد نمس جانوریست گویا پارچه گوشت
قدیدیست در زمین مصر میباشد که مار و اژدها بکشد و بخورد و مفضل بن سلمه گفته که او
ظربانست در باب ظا گذشت جاحظ گفته جمعی را زعم آنکه در مصر جانوریست که او را
نمس گویند که منقبض و پیچیده میشود تا آنکه مثل میگردد چون اژدها بیند او را ظفر یابد
اژدها بیا ماهد پس او را پاره کند و بخورد اکلش جهة خباثتش حرام اگر او را در برج
کبوتران بخور کنند کبوتران گریزان شوند اگر زهرهٔ او را با عنبر بیضه سائیده

بر چشم ضماد کنند حرارت وی بر چیند و قطع دمعه نماید اگر انخان او قیراطی بر بینی
دیوانه سعوط کنند و نیز دودی بخور کنند عاقل گردد و اگر قضیب او را طبخ نموده
شوربایش بیاشامند قطر البول و وجع مثانه را نافع آید چشم راست او را اگر در کوی
کتانی پیچند بر صاحب تب ربع آویزند شفا دهد اگر چشم چپ او را بر روی آویزند
باز تب عود کند مغز سر او را اگر با آب ترب و روغن گل هریسه نموده هر آدمی
که او را بر بدن مالد در حال جرب شود علاجش آنست که سرگین او را با روغن
زنبق طلا کنند کشته شود و سرگین او اگر در آب افتد هر که او را بیاشامد
در شب و روز سست شود و چنان گمان برد که شیاطین او را می طلبد تعبیر دیدن
او در خواب دلیل زنانست چه او ماکیان بدزدد و دیدن بسیار از او دلیل زنان
بود هر که با یکی از او نزاع کند با زنان نزاع کند نضو شتر لاغر نیتل جانوریست
شبیه بقراد که ترکان گنه نامند اما کوچکتر از وست چون بر شتر بدود شتر ورم کند
نغض شتر مرغ را گویند جهة آنکه سر خود را حرکت دهد فصل سیم در لغات مضمومه
نسنوس مرغ بزرگ سر و بزرگ جثه ایست که در کوهها مادی گیرند نعبور مرغیست
نغره مگس درشت کبود چشم او را نیشی در طرف دم باشد که با او حیوانات

شستم شکافته بگزد و بگریزد **نُقْرَه** مرغیست مثل گنجشک اما سرخ منقار است **نهام** مرغیست
نورس مرغابی سفید زمج آلمار گویند در زا گذشت **نون** ماهیست در باب لام
گذشت **باب بیست و ششم** در ها مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در هاء مفتوحه
هامه مرغ شبست او صدایست که در صاد گذشت عرب او را شوم دانند بعضی
گویند که بومست اما **هامّه** بتشدید میم مار و مور و سایر جانوران در کتاب فردوس
آورده که هر که آیه إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا
هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ را خواند از شر هوام
ایمن گردد و قراءت وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ نیز همین خاصیت دارد
و در کتاب نصایح آمده که شخصی از شیرین اقدام بر هر امر مخوفی می نمود و خود را
از هوام و سباع و دزد محافظت نمی نمود جمعی از خال تعجب نمودند و او را
تخویف نمودند که مغرور بنفس خود مباش او گفت که من بر احوال خود بر بصیرتم
اما با تاجری سفر کردم با رفقای چند دزدان بادیه هر شب بر سر راه حاجی آمدند
و من بیش از همه محافظت می نمودم و بسیار بیدار و اکثر خبردار بودم از یکی
از اعراب که آثار صلاح از ناصیه او می نمود راه گله کرده ای گرفتم مرا گفت
صد مرتبه

صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بفراغت بخواب پس من صد مرتبه
صلوات فرستادم و بخواب رفتم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد و به سر رسیدم و گفتم تو کیستی
گفت نیکوی کن و مرا نجات ده گفتم ترا چه میشود گفت دست مرا اتباع تو که در اشتر
جوال باری که با خود نهاده بودم شکافته دست خود در و برده تا اتباع بیرون آرد
پس نتوانست که دست خود بیرون آرد پس مکاری را بیدار ساختیم و التماس نمودم
که او را دعا کند تا نجات یابد گفت تو بدعا کردن اولی تری که از جهت تو بدین بلا گرفتار
شده پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقت فراموش نکنم سیاهی دست او را
از جعقان خون در دل پس برکت صلوات با رودست او را نگاه داشت تا بدین مرتبه
حافظ گشت کعب الاحبار گوید که در کتب بعضی انبیا دیدم که نامه نزد حضرت سلیمان
علیه السلام آمد سلام کرد آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید یا نامه چون است زراعت
نخوری عرض کرد جهت آنکه آدم صفی علیه السلام را بجهة گندم از بهشت بیرون کردند پرسید که چرا
آب نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح علیه السلام بجهة آب غرق شدند پرسید که چرا
در معموره نباشی گفت در خرابه گوشه گیری کنم که میراث خدایست و من در میراث خدا
ساکنم پرسید که چه می گوئی در وقتی که در خرابه نشینی گفت می گویم وای بر فرزند آدم

که چه خوب بر راحت می خوابند و از شدائد دنیا غافلند پرسید که چرا در روز بیرون
نیائی گفت از ستم بنی آدم پرسید که در آواز خود چه گوئی گفت می گویم توشه
آخرت بردارید ای غافلان و مهیای سفر عقبی باشید سُبْحَانَ اللهِ الخالِقِ
القُدُّوسِ سلیمان علیه السلام فرمود که در میان مرغان نصیحت کننده تر از بوم نبوده
بلکه اکل هوام و سبع آنها حرام **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن قواده است یعنی کوبان
که زنان را بجهة مردان قیادت یا دلیل زن زانیه بود **هجا** برق **هزار** بلبل **هبون** عنکبوت
هدی آنچه از گاو و گوسفند که در منی قربان کنند **هجین** خیل و مردم آنچه پدرش
عرب باشد و مادرش غیر عرب **هدیل** کبوتر نر و آواز کبوتر **هزعه** شپش **هقعه** جنبشی ازهایان
کوچک او حساس است که در باب حا گذشت **هقلس** گرگ **همهم** شیر **هامل** شتری
که راعی ندارد و بسر خود چرا کند **همج** مگس کوچک مثل پشه بر چشم و روی گوسفند
و حمار نشیند **همع** آهوی کوچک **هملع** گرگ **هودع** شتر مرغ **هوزن** مرغیست
هیثم بچه حباری **هیصم** شیر **هیجاز** مورچه **هیطل** روباه **هیعر** غول **هیکل** اسب دراز
ضخیم **ابو هارون** مرغیست که اصوات حسنه و نغمات طیبه در حنجره او باشد و از اول شب
تا صبح بخواند و بخواند طیور بجهة استماع صوت او جمع شوند و باشد که عاشقی نزد او آید
نتواند گذشت

نتواند گذشت بلکه بنشیند و با آواز دلربای او گریه کند **فصل دوم** در هاء مکسوره
هِرَّة گربه ترکی پشک در اسد گذشت که گربه از عطسه شیر مخلوط گشته از بینی وی
بیرون آمده ابو هریره نقل کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دید که ایستاده آب
میخورد فرمود که مکن بس است که گربه با تو بیاشامد گفت نه فرمود جهت آنکه شیطان با تو آب آشامید
سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت نقل کرده فرمود که گربه از طیبات اکلش حرام **تعبیر**
دیدن او در خواب خادم و حافظ اگر بیند که گربه چیزی دزدید دلیل دزد خانه بود
و گربه که قصد نکند و انسی باشد دلیل سال راحت بجهة زاید و گربه وحشی دلیل سال تعب
و رنج اگر بیند که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بهود گربه را بالغماز و دزد تعبیر کنند
و گاه بنعمت چه در و بنفعت و مضرت بهیت ارطامیدوس گفته که گربه دلیل زن فریبنده
و گزیدن او دلیل بیماریست زنی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که سنوری سر خود
در شکم شوهر من فرو برده پاره گوشتی از و برداشت ابن سیرین گفت شخصی از شوهر تو
سیصد و شانزده دینار دزدیده گفت راست گفتی از کجا دانستی گفت از عدد سنور پس غلامی را
که در جوار ایشان بود متهم ساخته بزدند اقرار بمال نمود و بگرفتند اگر بیند که گوشت
گربه میخورد سحر تعلیم گیرد **هِبْلَع** و **هِجْرَع** هر دو سگ سلوقی را گویند در کلب گذشت

هجرس روباه بعضی بچهٔ روباه بعضی بچهٔ خرس را گویند هرماس شیر هرمس نوعی
از کرگدن که از فیل بزرگتر و پرزورتر باشد هزابر شیر بعضی گویند که او هلاهل است
دم او کاسه است بزیر خود گیرد و بول کند پس بپاشد بر هر که بخورد بکشد چه بول و دم او
سم قاتل است هقل شترمرغ جوان هیق و هیقم شترمرغ نر هنبر بچهٔ کفتار
هلال مار نر بعضی مطلق مار را گویند و نیز شتر تجربه شده تا بمرتبهٔ لاغری رسیده
و نام ماه فصل سیم در هاء مضمومه هدهد معروف بفارسی شانه بسر و مرغ
سلیمان بترکی پوپو صاحب خطها و رنگهای بسیار بالطبع بد بو و کریه الرائحه چه خانهٔ خود
در نزد بول بنا کند گویند که از خاصیت اوست که آب را در زیر زمین می‌بیند بطریقی که آدمی
در شیشه دلیل حضرت سلیمان علیه السلام بوده بر آب بدین سبب تفقد او نموده در اخبار آمده
که روزی سلیمان علیه السلام بجانب صنعاء یمن در موضعی نزول نموده که آب نبود چون
وقت نماز نزدیک شد تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبید فرمود که زود در مسافت
او را حاضر کن البته او را ذبح نمایم یا عذاب دردناک کنم بکندن پر او و یا تشویه دادن آفتاب
یا بمفارقت از الف و زوجهٔ وی یا آنکه دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا
بلند شد همه روی زمین در نظر وی شل کاسه در دست شخصی نمود بیمین و شمال ملتفت
گشت

گشت هدهد را دید که از جانب یمن می‌آید پس بقوت تمام فرود آمد هدهد را در قسم داد
و گفت بدان خدای که ترا قوت داد بر من رحم کنی و متعرض ایذاء من نگردی عقاب گفت
ویلک بخشم خدای قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا هیچ
استثنا نکرده گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاری هدهد گفت الحمد لله نجات یافتم پس
هر دو پرواز نموده بنزد آنحضرت آمدند چون هدهد بخدمت حضرت سلیمان رسید دم خود سست
نموده هر دو بال خود از زمین میکشید که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس حضرت سلیمان
سر او بجانب خود کشید هدهد گفت یا نبی الله اذکر وقوفک بین یدی الله
بیاد آر ایستادن خود را نزد خدای از استماع این کلام آنحضرت را لرزه بر اعضا نشست
از وی عفو کرد بسبب غیبت وی پرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت ابر بلقیس چنانچه مشهور است
بیان نمود پس بحضرت سلیمان گفت خواهم که تو و لشکر ترا در فلان روز و در فلانه جزیره
ضیافت کنم پس آنحضرت قبول نموده در روز موعود با لشکر خود بجزیرهٔ مذکوره حاضر شدند هدهد
طیران نموده ملخی گرفته می‌کشت در دریا انداخت گفت همه بخورید ازین شوربای ملخ پس
آنحضرت و لشکر وی همه ازین ادا خنده کردند گفته اند که سبب عفو آنحضرت از ذبح وی آن بود
که او با پدر و مادر خود نیکوئی کند چه در وقت پیری بچهٔ ایشان طعمه آرد و چون مادهٔ وی

غایب شود نخورد و دنیا شامد و فریاد قطع نکند تا آنکه بسوی وی معاودت کند اکل وی خاصیت هدهد
حرامست جهة آنکه منهی بقتل است و ملتن الریح است اگر پری از پرهای او بخور کنند
هوام از آنخانه گریزان شوند چشم او را اگر بر جانب نسیان آویزند آنچه فراموش کرده گریختن هوام
بخاطرش رسد و همین خاصیت دهد اگر دل او را بریان کرده با شد بلب تناول کنند در بروش شده بخاطر رسیدن و رفع نسیان
و نیز قوت حافظه‌اش زیاده شود و دیگر چیزی فراموش نکند اگر دستهٔ هدهد را بر بکشند قوت حافظه
در خانه یا دکانی اندازند آنمحل ویران گردد و هرگز آبادان نشود اگر رودهای او بر کسی ویران شدن خانه یا دکان
آویزند که از بینی و یا جراحت وی خون روان باشد خون را باز دارد هر که منقار سد خون جراحت و رعاف
او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست دی بدوزد و با خود دارد هیچ چیز
او را ضرر نرساند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاه و یا بزرگی رود او را گرامی دارد نرسیدن ضرر از هیچ چیز
و حاجتش روا کند اگر خاک آشیانهٔ او را در زندانی بپاشند همه محبوسان وی بیرون خلاصی زندانیان
آیند و نجات یابند اگر چنگال از پای او بر کودک یا غیر او آویزند آنکس از چشم بد رفع چشم بد
محفوظ ماند و همیشه در عافیت باشد مادام که با وی بود اگر دم وی با خونش آلوده ساخته
بر درختی آویزند هیچ بار ندهد اگر بر ماکیان سفیدی آویزند بیضه نگذارد اگر
بر کسی که خون از جراحت یا بینی او روان شود آویزند ساکن شود اگر زبان او را رفع رعاف و خون جراحت
دار الشفا

دروغ‌گو گنجد اندازند هر که او را زیر زبان نگه دارد از هر حاجتی روا گردد و بر مقصود خود روا شدن حاجت
ظفر یابد اگر [illegible] گوشت او نافع قولنج بود اگر مغز سر او را با آرد نخود ساخته خمیر نموده نافع قولنج
قرصها سازند و در سایه خشک نموده بهر کس که بخورانند در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان
بن فلان هذا الهدهد و جعلتک تسمع لقولی و تطیعنی و تشهد
کما شهد الهدهد لسلیمان بن داود علیهما السلام
مطعوم آنکس را بسیار دوستدار گردد و از سخن وی بیرون نرود و اگر پوست او را بر بازوی چپ محبوب بعقد بستن
محکم ببندند نزد زبان محبوب القلوب گردند اگر منقار و زبان وی بگیرند و اسماء الله بر ورق در نزد زنان
آهو نوشته بر رشتهٔ ابریشم سیاه و یا سرخ مجموع را محکم بسته در زیر در خانهٔ کسی که خروج و دخول
در او بود دفن کنند آن شخص و برا عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اسماء اینست
خطیطوبا و موریاسل و صفاسل اگر خون وی بر چشمی که موی زاید دارد برویانیدن موی
زاید چشم
تقطیر نمایند موی از ایل گیرد اگر هدهد مرده یا مذبوح را درست در خانه آویزند دفع چشم بد و محفوظ
هر که در آنخانه رود از سحر و چشم بد محفوظ ماند اگر او را اگر او را ذبح نموده مغز سر از سحر
وی خشک و با مصطکی صلایه نموده و مثبت و یک برگ مورد با ادکوفه هر که ببوید محبت پیدا شده جرم محبت
گردد و چشم راست او را بر برگی تازه پیچیده بر بازوی راست محکم ببندند نزد هر که رود دوستداشتن
کسی

آن شخص دوستدار وی گردد اگر رودهای وی را خشک و صلایه نموده با روغن
کنجد مخلوط سازند بر موی سفید سه روز متوالی طلا کنند موی را بغایت
سیاه کند خون او را اگر گرما گرم بر سفیدی که در چشم افتد بچکانی
او را زایل کند اگر مغز سر او را بر برج کبوتر بخور کنند هیچ جانوری
کبوتران را نرنجاند هر که لحیه سفل او را با خود دارد مردم او را دوست دارند
اگر بال او را استر و دیوانه بخور کنند صحت یابد گوشت او را اگر بجهة معقود یا مسحور بخور
کنند گشاده شوند اگر با سه پر از بال چپ او در خانه ظالمی را تا سه روز متوالی
پیش از طلوع آفتاب جاروب کنند و بگویند چنانچه قلع می شود کرد همین طور تو از این
مکان قلع شود فلان بن فلانه آن شخص از آن مکان بیرون رود و دیگر عود نکند اگر بال
چپ سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی چون آن شخص پای بر آن
خاکستر زند بغایت ترا دوست دارد اگر دو پر بال راست او را هر گاه در پوستی آهو ذی
و با خود داری بنام هر که خواهی و بنام مادر وی بغایت دوستدار تو گردد و دراز
ترین بالهای او از بال چپ او بجهة حب و قبول بود تعبیر دیدن هدهد

در خواب دلیل

سیاه شدن موی
رفع سفیدی چشم
دوست داشتن مردم
صحت یافتن دیوانه
گشاده شدن معقود و مسحور
دور کردن ظالم از مکان خود
دوست داشتن شخص
محبت
تعبیر خواب هدهد

در خواب دلیل مرد عالم غنیست که برو مدد گویند بجهة تن او هر که او را در اثواب خود بیند
دلیل عزت و عالمیت تکلم با وی خبر است از ترس و سلطان از امور حادثه لقوله
تعالی من سبأ بنبأ یقین یا او را سافری آید و نیز دیدن او اعمالست
بجهة خایف و هارب ابن سقری گفته که دیدن وی دلالت کند بر ویران شدن خانها
که مأخوذ از اسم او یعنی هدهد که مشتق هد الدار است و باشد که دلیل رسول صادق
و مقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عالم کثیر الجدال و باشد که نجات از شداید و غدار بود
و یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز و اگر تشنه بیند بسوی آب راه یابد
هبع شتر بچه در آخر نتاج بهم رسد هوزه نوعی از طیر قطر گفته قطاست
در قاف گذشت باب بیست و هفتم مشتمل بر یک فصل فصل در واو مفتوحه وحش
آنچه از دواب بر با آدمی انس نگیرد بجهة دفع آنها و اعادی و رفع مخوفات انس و جن این دعا
بخواند که اللهم بتلألؤ نور بهاء عرشک من اعدائی احتجبت
وبسطوة الجبروت ممن یکیدنی استترت وبطول شدید
حول قوتک من کل شیطان استعذت وبمکنون السر سرک من کل
هم وغم تخلصت یا حامل العرش عن حملة العرش یا شدید

البطش یا حابس الوحش احبس عنی من ظلمنی واغلب علی من غلبنی
کتب الله لأغلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز جای دیگر اللهم انی
اسئلک بسر الذات وبذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت
بنور الله وبنور عرش الله وبکل اسم الله من عدوی وعدو الله ومن شر
کل خلق الله بمائة الف لا حول ولا قوة الا بالله ختمت علی نفسی
ودینی واهلی ومالی وجمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع
الذی ختم به اقطار السموات والارض حسبنا الله ونعم الوکیل وصلی
الله علی سیدنا محمد واله وازبجه مجرب نافع بجهة دفع شر سلطان و شیطان و سباع و وحوش
و هوام نزد طلوع آفتاب شش مرتبه بخواند اشرق نور الله وظهر کلام الله
وثبت امر الله ونفذ حکم الله استعنت بالله توکلت علی الله
ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله تحصنت بخفی لطف الله وبلطف
صنع الله وبجمیل ستر الله وبعظیم ذکر الله وبقوة سلطان الله
دخلت فی کنف الله واستجرت برسول الله صلی الله علیه وآله
برئت من حولی وقوتی واستعنت بحول الله وقوته اللهم

استرنی

استرنی فی نفسی واهلی ودینی ومالی وولدی بسترک الذی سترت
به ذاتک فلا عین تراک ولا ید تصل الیک یا رب العالمین احجبنی
عن القوم الظالمین بقدرتک یا قوی یا متین وصلی الله علی سیدنا
محمد خاتم النبیین وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا الی یوم
الدین والحمد لله رب العالمین ورشان کبوتر صحرای ساق کج ماننده
در سین گذشت و بعضی گویند مرغیست که از فاخته و کبوتر متولد شود و یک نوع از او بو فی
و او سیاه رنگ حجازیست الا آنکه آواز او حزین تر از ورشانست مزاج کبوتر
صحرائی نسبت بحجازی سردتر است صوت او ما بین اصوات مثل آواز عود است
ورشان موصوفست بعطف و مهربانست بر اولاد خود اگر چه خود در دست صیاد
بیند باشد که خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله طیباتست اگر قطره
از خون او بر چشمی بچکانند که جراحت یا نقطه خون باشد ببرد و خون مجتمع
متفرق سازد و خون کبوتر اهلی نیز همین خاصیت دارد ورس حکیم گفته هر که
مداومت بر اکل بیضه او نماید قوة باه وی زیاد شود تعبیر دیدن او
در خواب مرد غریب بزرگیست و دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن

آب زمین در کشتی حضرت نوح علیه السلام او آورد و بعضی گویند که دلیل زن صادقه
ورل جانوریست مانند سوسمار لیکن ازو بزرگتر است بعضی گویند چلپاسه بزرگ و دراز دم
سریع السیر خفیف الحرکه است عبد اللطیف بغدادی گفته ورل و سوسمار و شحمة الارض و حربا
و چلپاسه همه اینها در خلقه شبیه یکدیگرند اما ورل که حرزونست و در حا گذشت در حیوانات
کثیر الجماعت ازویست میانه او و سوسمار عداوتست لیکن بر سوسمار غالب آید بکشد
و بخورد گویند که سوسمار را از سوراخش بخاری در آرد و بروی مستولی گردد و چنگ
و ناخن وی از سوسمار بزرگتر است از ستمی که دارد بجهة خود خانه نسازد در مثل گویند
فلان کس از ورل ستمکارتر است از ستم او آنکه مار را غصب کند و باشد که سر او بگاه فرو
برد چون او را بکشند اگر مار بزرگی در شکم او یابند جاحظ گفته حرزون غیر ورلست
که حرزون جانوریست در نواحی مصر باشد ملیح و منقش بالوان کثیره او را کف دست
مثل کف آدمی انگشتان او معلوم با انامل بر حیات و عقارب غالب آید و بر ودی
بخورد از سوراخش بیرون آرد در جای او ساکن گردد اکلش حرام موی او را اگر
بزنی آویزند بار نگیرد مادام که با او باشد اکل گوشت و پیه او زنان را فربه کند
طلاء گوشت او خار را از بدن و پوست بیرون آرد اگر پوست او را بسوزانند

بوم او در بز

و پیه در روغن زیت محلول ساخته بر هر عضوی که خیرکی دارد بدو طلا کنند خیرکی وی زایل شود
و طلاء سرگین او با نام کلف و نمش است تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند
بر دشمن خسیس الهمة صاحب دلایل ضعیفه بود وزغه چلپاسه بترکی باشی اغلو از جمله حشرات
و موذیاتست در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که در کشتن او ثواب بسیارست در وقت
القاء حضرت ابراهیم علیه السلام بنار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش می نمودند و آب کشیدند
الا وزغه که باد می دمید تا آتش وی تندتر شود لهذا حق سبحانه و تعالی او را ابرص
و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاسق و برا مباح کرد آنچه از طبع اوست چون
در خانه که از وی رایحه زعفران آید داخل نشود و با مار الفت گیرد چنانچه عقرب با جعل
از ما هی بار گیرد و بطریق مار بیضه نهد در زمستان چهار ماه در خانه خود اقامت کند و چیزی
نخورد و در احکام او در سام ابرص گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست
که امر بمعروف و نهی منکر کند کم نام باشد از مانش نبرند و باشد که دلیل دشمنی باشد
که آنکه را شرارت کند و بد گوید وازع سگ را گویند بعضی رهنده و جهة آنکه زانسکا
ترکسا زکو شعد است واق واق در سین در سعلات گذشت جاحظ گفته باین بعض
بنات و بعض حیوان واقی و در کوب وبر جانوریست کوچکتر از گربه برنگ سبز

دم بسیار کوچکی دارد و در خانه ها اقامت کند اکلش حرام وج سنگ خاره شتر مرغ
بعضی گویند جانور سرخ رنگیست که مثل عطاء بر زمین چسبد ودع حیوانیست در جوف
دریا که چون بجانب بر آرند بمیرد او را ابراقی و سختی باشد مثل سختی سنگ سوراخ کنند
و گردن بندها و زیورها بجهة زنان و کودکان سازند وداع گوساله ورد شیر او را
تشبیه برنگ گل کنند و نیز اسبی که رنگ او مابین کمیت و اشقر باشد وردانی مرغیست
که میانه ورشان و کبوتر متولد شود او را غرابت رنگ و ظرافت قدست ورقا
کبوتر که رنگش بسبزی زند چه ورقه سیاهی خاکستر رنگ را گویند لهذا خاکستر را اورق نامند
وزع گنجشک های کوچک وطواط شپره در خا گذشت که خفاش باشد تعبیر
دیدن او در خواب ضلالت بر غی و ضلالت کند و باشد که دلیل ولد الزنا باشد یا زوال
نعمت و اقامه حجت باشد لقوله تعالی وَإِذْ تَخْلُقُ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَيَنفُخُ
فِيهِ الأَكْمَه وع وعوع شغال در باب همزه در ابن آوی گذشت
وعل بز کوهی در ایل گذشت از طبع اوست که در اماکن درشت ناهموار
ماوی گیرد اگر نر و ماده با هم مجتمع باشند چون وقت تولد شود جدا شود چون
شیر در پستان او جمع شود بمکد نر او چون بلوط خورد قوت شهوتش زیاده شود

چون ماده

چون ماده نیابد منی خود بمکیدن بیرون آرد اگر او را جرحی رسد سبزه که در میان
سنگ بر آید بخاید و بروی نهد به شود چون احساس صیادی کند اگر بر بلندی باشد
بر پشت افتد و خود را در دویدن چالاک کند و فرود آید و بگریزد و شاخ او که از
سر تا دم اوست محافظت وی کند او را از سنگ و غیره و جهة ترتی که لشفهای وی
او را در رفتار سریع گردانند اکلش با جماع حلال چه از جمله طیبات است اگر موی نر او را زنی
که خون وی روان باشد در پشم بر دارد خون وی منقطع گردد اگر گوشت و پیه او
خشک و صلایه کرده صبر و سعد و قرنفل و زعفران و عسل داخل نموده یک مثقال
ازو با آب کرفس نوشد سنگ مثانه را بریزاند وقواق مرغیست بنات الوردان جانوریست
که در اماکن نم متولد شود اگر در حمامها و برکها باشد بعضی سیاه و بعضی سرخ و بعضی سفید
و بعضی اصهب یعنی میگون و از نیست که حی صهبا گویند بیضه دراز نهد در اماکن اصهب
خرابه الفت گیرد اکلش حرام ارسطو گفته اگر او را بر زیت بزنند و در گوش چکانند
درد گوش ساکن کند و اگر بر جراحت که در ساقها باشد طلا نمایند صحت بخشد
باب بیست و هشتم در یای تحتانی بر دو فصل فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج
مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوح علیه السلام اند از ترک اند

حذیفه یمانی از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آنحضرت فرمود
که یاجوج چهارصد امیر است و همچنین ماجوج چهارصد امیر هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار
سواره از فرزندان خود نه بیند صنفی از ایشان باشد که طول هر یک صد و بیست ذرع
باشد و نوع دیگر باشد که یک گوش خود فراش و دیگری لحاف نماید به هیچ فیل و خوک
نگذرند الا آنکه بخورند کثرت ایشان بمرتبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه
در بیت المقدس باشد هر که از ایشان بمیرد بخورند انهار مشرق و بحیره طبریه بیاشامند
حق سبحانه و تعالی دخول مکه معظمه و مدینه مشرفه و بیت المقدس بر ایشان حرام نموده
وهب بن منبه گوید که ایشان چوب و درخت خورند از علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست
که صنفی از ایشان باشند که در طول شبری باشند و صنف دیگر را طول بافراط بود بطارق
و بطارقی طیور مخالب و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ دارند بطارقی بهایم جماع
نمایند و مثل گرگ فریاد کنند موهای ایشان چنان درشت و طویل باشد که ایشان را
از سرما و گرما نگه دارد هر روز به نزد سد اسکندر آیند و حفر نمایند تا آنکه نزدیک باشد
که سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی او را بحالت اول عود نماید تا در آخر

الزمان

الزمان بگویند ان شاء الله فردا بیاییم و سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت خود یابند سوراخ کنند
و بیرون آیند مردم بحصارها متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ بخون برگردد پس حق سبحانه
و تعالی بسبب نغف ایشان را هلاک کند و آن کرمیست که در گردن ایشان پدید آید یامور نوعی از بز کوهی
یا شبیه بوی یکشاخ در میان سر دارد که متشعب بشعبها بود بعضی گویند که گوزن نر است که دو شاخ
مثل منشار دارد و صفات وی شبیه بگاو کوهیست در موضعی که اشجار متلتفة الاغصان بسیار باشد
مأوی گیرند و چون آب خورد بنشاط درآید و میان درختان بازی کند و لب باشد که شاخ او
بشاخهای درختان پیچیده شود و قدرت استخلاص نیابد فریاد کند چون مردم فریاد وی شنوند بیایند
او را صید کنند اکلش حلال چه از طیبات است نشستن بر پوست او دافع بواسیر کند یحمور حیوانی نر
یحمور خرگور ترکی و نوع اشکی دو شاخ مثل منشار دارد که درختان را به آنها قطع کند چون
تشنه شود بکنار آب آید اگر درختی مانع آید شاخ خود ببرد و بعضی گویند که یحمور همان یامور است
که گذشت شاخهای او مجوف نیست لونش مایل بسرخی اکلش حلال آشامیدن روغن او درد دیرا
که در پهلوی آدمی بهم رسد نافعست اگر بروغن بلبان مخلوط ساخته تناول کنند انفع باشد
فایده ابن جوزی در کتاب عرایس آورده که از بعضی طلبه علم شنیدم که گفت وقتی که از شهر

خود بیرون رفته در راه بشخصی رسیدم با وی مرافقت اختیار نمودم چون بشهری مقصود
او بود نزدیک شدیم گفت مرا بر تو حق رفاقت است و من مردی ام از جن حاجتی بتو
دارم پرسیدم که آن کدام است گفت چون بدین شهر بفلان مکان رسی مرغان
ماکیان بینی در میان ایشان خروسیست از صاحبش بخر و ذبح کن گفتم مرا نیز بتو حاجتی
دارم گفت کدام است گفتم هرگاه شیطانی و جنی مارد و سرکش که عزیمت در وی اثر نکند
علاج وی کدام است گفت دوای او آنکه بقدر فتره از پوست خرگور بیاری و هر دو انگشت ابهام
جنی گرفته محکم با وی ببندی پس از روغن سداب بری در سوراخ بینی راست وی چهار قطره
و در سوراخ بینی چپ وی سه قطره بچکان جنی مارد بمیرد و آن شخص نجات یابد مرد عالم
چون بشهر درآمدم بدان مکان رفتم خروس پیری در میان مرغان ماکیان دیدم خواستم
بخرم صاحبش نفروخت با وی قیمت بسیار دادم و بخریدم چون مالک شدم جنی که در راه
رفیق من بود متمثل شده اشارت کرد که بکشش بکشتم بعد از آن جمعی از مردان و زنان دیدم
که بغوغای تمام آمدند مرا گرفته میزدند که تو ساحری چه از وقتی که این خروس را ذبح نمودی
زن جوانی را از ما جن گرفته هیچ ازو دست نمیکشد پس از ایشان زنی بقدر فتره از پوست
یحمور با قدری از روغن سداب بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن محکم بستم

جنی فریاد

جنی فریاد می کرد که من ترا تعلیم کردم که با من چنین کنی گوش سخن وی نکردم پس چهار قطره
از آن روغن در بینی راست وی و سه قطره در بینی چپ وی چکانیدم آن زن در حال
صحت یافت و جنی فریاد می کرد تا بیفتاد و بمرد پس از این دانسته شد که نگه داشتن
خروس تخصیص سفید دو تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع جن کند و الله اعلم
فایده یحمور مرغ نیکو رنگیست شبیه برنگ زردی که بعضی زند و منقش باشد
در نخلستان حجاز بسیار باشد زعم اکثر آنکه لک نر است اکلش حلال یراعه مرغ
کوچکیست در شب طیران نماید مثل آتش سوزان و برق درخشان یا چراغ افروخته
یربوع موش دشتی در ص است که در باب دال گذشت و ذو الرمح یعنی صاحب نیزه
نیز گویند در باب را گذشت حیوانیست که پایهای دراز و دستهای کوتاه دارد و دم خود
مثل دم ملخ بلند کند شبیه برنگ آهو تیره در زمین نرم ساکن باشد رطوبت زمین بجای او مثل
آشامیدن آب بود همیشه طالب نسیم باشد و از شکار مجتنب و محترز بود از زمین سنگ حفر نماید
و بچه خود در محلی با هبوب ریاح خانه سازد و در گذارد یکی ظاهر و دیگری مخفی اگر از یکی
هراسند او را بگیرند از در دیگر بیرون رود و از طبع اوست که در مواضع نرم راه رود

تا کسی اثر قدم وی نشناسد و چون از چیزی برسد بر بلندی الی برخت تمام بالا رود و بنگرد از
کند و بر کمین اندازد و دندان در کف اعلی دو دو در شغل دارد این نوع را رئیسی باشد که همه نوع
وی نقاد او باشند بر سر تلی یا سنگی بر آید چون در راه چیزی بیند دندان بر دندان زند و صدا
کند چون ایشان بشنوند از هر ناحیه بسوراخهای خود گریزند چون رها این در امر مزبور تقصیر کند
همه جمعیت کنند او را بکشند دیگری را بجهت خود رئیس گردانند چون بطلب معاش روند پیش
پیش رود و بر بلندی بر آید چون امر مخوف بیند آواز کند ایشان بیرون آیند طلب معاش کنند
بدانکه یا و واو در لفظ یربوع زیاده است مناسب آن بود که در باب را مهمله مرقوم گردد لیکن چون
اینمعنی بر بعضی مخفی بود لهذا در باب یا نوشته شده اکلش حرام خاصیتش اگر بر موضعی موی زاید در ملک
در آمدن باشد طلا کنند بعد از آنکه آن موی را بر آورده باشند دیگر موی نروید تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مردیست بد مرتبه قلیل الخیر و با او نزاع نماید یا جنس مردی جنگ کند یعسوب
پادشاه زنبور عسل که همه نحلهان مطیع وی باشند که دوام در یکجا نگذارند بلکه همه لشکر اجتماع نمایند
یکی از ین جو امیر کشند و اطاعت آن دیگر نمایند و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
بدین جهت یعسوب گفتند زیرا که امیر مؤمنان و پادشاه ایشان است و نیز یرقان کرمیست
که در زراعت می باشد چون پوست وی جدا شود پروانه گردد یعسوب مگس یعفور بر غاله
که در دهها [illegible]

که در درامگاه گرگ و شیر بند بند یعفور بچه گاو کوهی و آهو بره یعقوب کبک نر یعمله شتر ماده
نجیبه مطبوعه که قوی باشد در سیر کردن و بار برداشتن یمام صحرائی کبوتر وحشی است
[illegible] کبوتر [illegible] اکلش حلال و تیز رفتن [illegible]
[illegible] یهودی [illegible] یوصی [illegible]
[illegible] فصل دوم در بیان [illegible]
یؤیؤ [illegible]
اکلش حرام اگر مغز سر او را [illegible] با شکر [illegible]
در [illegible] عارض [illegible] اگر زهره او را [illegible]
صاحب صداع سعوط کنند نفع عظیم بخشد و الحمد لله الذی وفقنا علی الاتمام و صلی الله علیه
و آله الطاهرین تم ترجمه [illegible]

خلافت ظاهر حضرت امیر المؤمنین عقب خلافت ابابکر علیه [illegible] عقب خلافت عمر علیه ما علیه
و تا حق صلوات الله علیه [illegible] سال [illegible] ماه [illegible] ده سال و شش ماه
چهار سال نه ماه
عقب خلافت عثمان علیه لعنت [illegible]
دوازده سال دوازده روز کم

گذشته [illegible] از [illegible] ابراهیم [illegible] گرد

اضافات [illegible] بود باشد

مجموع تاریخ عالم از حضرت آدم ع تا خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

ولادت حضرت [illegible] ع — اجتماع آدم و حوا [illegible] و بنای کعبه معظمه — قتل هابیل و ولادت شیث ع

۴۳۰۹ — ۱ — ۲۰۳۰

وفات آدم ع [illegible] — وفات شیث ع — بنا [illegible]

۱۳۰۴ — ادریس ع — ۱۱۰۴۲

بعثت یونس ع — ولادت نوح ع — هلاک قوم نوح ع — وفات نوح ع — ابتدای تاریخ [illegible]

۴۰۹۲ — ۱۶۴۲ — ۲۲۴۴ — ۲۰۹۲ — ۲۲۴۴ — ۲۳۵۶

فرعون ها در مصر — ابتدای ملک نمرود [illegible] — هلاک قوم عاد — هلاک قوم ثمود [illegible] ع

۷ بخت نصر — ۲۹۹۶ — ۳۰۴۴ — ۳۰۱۲

تاریخ ملک [illegible] — ۳۰۱۳

ولادت حضرت ابراهیم ع [illegible] — ولادت حضرت اسحق ع — هلاک قوم لوط ع

۱۸۷۴ — ۳۳۰۳ — ۳۴۰۱ — ۳۴۲۲

ملاقات ذوالقرنین با حضرت ابراهیم ع در مکه — ولادت حضرت یوسف ع — ولادت حضرت موسی ع

[illegible] — ۳۴۰۸ — ۳۵۷۴ — ۳۷۴۸

هلاک قوم شعیب [illegible] — غرق فرعون در بحر قلزم — [illegible] اصحاب [illegible]

۸ بخت نصر — ابتدای ملک — ۴۸۶ — ۳۸۱۴ — ۳۸۲۱ — ۴۳۳۳

بنای [illegible] اسکندر [illegible] اسکندر ذوالقرنین اگر [illegible] باشد ۳۴۶

۵۹

عمر [illegible] ماه

ولادت حضرت سلیمان ع — ابتدای بنای مسجد اقصی — عروج حضرت الیاس [illegible]

۴۳۰۹ — ۴۴۰۷ — ۴۵۰۶

ابتدای دولت کیانیان [illegible] کیقباد — ابتدای ملک بخت النصر [illegible]

۲ — ۴۰۶ — ۴۱۴۷

[illegible] عمارت بیت المقدس [illegible] — غلبه اسکندر ذوالقرنین [illegible] — ۴۹۴۷

و ظهور زردشت — ۴۹۳۷ — ۵۲۰۸

ابتدای ملوک اشکانیان — ولادت حضرت عیسی ع در عهد [illegible] — خرابی بیت المقدس [illegible] — عروج حضرت عیسی [illegible]

۵۲۰۷ — ۵۵۸۴ — ۵۶۰۷ — ۵۶۱۷

ظهور مانی [illegible] — ابتدای ملوک ساسانیان — هلاک [illegible] اصحاب کهف

۵۰۱۶ — ۵۲۹۳ — ۵۳۰ — ۵۸۲۱

ابتدای اصحاب کهف — ظهور [illegible] در عهد نوشیروان — ولادت جناب خاتم الانبیاء ص

۶۳۰۶ — ۶۱۱۹ — ۶۱۶۳

بعثت جناب خاتم الانبیاء ص — [illegible] تا هجرت [illegible]

۶۲۰۳ — ۶۲۱۶

ظهور قبر مبارک حضرت ابراهیم و یعقوب و اسحق در مغاره — قران [illegible]
علی نبینا و علیهم السلام — حکم [illegible] عالم [illegible]

۵۱۴ — ۴۸۹

رحلت حضرت خاتم الانبیاء واکر ده سهمی از هجرت گذشته

فتح آذربایجان و همدان و قزوین و جرجان در عهد عثمان علیه [illegible]

۲۰۲ فتح اصفهان

خلافت جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه خلافت بعد از عثمان ۳۵ سی و پنج

رحلت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله ۲۰۹ ۴۰

شهادت حضرت امام حسین علیه السلام ۶۱

اول دولت بنی عباس ۱۳۲

قصد متوکل علیه اللعنه بر قبر مطهر امام حسین علیه السلام ۲۳۶

غیبت صغری حضرت صاحب الزمان علیه السلام ۲۶۰

اول سلطنت آل بویه ۳۱۵ ۳۳۹

افتراع شدن باروت در چهل هجرت

اول گرفتن تعزیه حضرت سید الشهداء علیه السلام در بغداد ۳۵۲

ظهور دولت [illegible] سلاطین غزنوی ۳۰۵ ۳۴۴ ۳۸۷ ۱۶۸

جمع شدن سبع سیاره در میزان حکم منجمین بخرابی عالم از طوفان باد ۵۸۲

ظهور دولت سلجوقیه ۱۵ دوام ملک ۱۵۸ ۳۰۲

ظهور دولت [illegible] ۹۹ ۲۰۱

ظهور دولت سلاطین خوارزمیه ۹ دوام ملک ۴۹ ۱۳۸

اول دولت چنگیزیه ۶۵۳ ۱۱

استیلای آل [illegible] ۸ دوام ۶۲۱ ۵۹

ظاهر شدن [illegible] در عهد شاه [illegible] ملوک ابوبیه در [illegible]

خداوند چنگیز رحمة الله ۷۰۷

ظهور دولت تیمور گورکان ۱۴۱ دوام ۸۱۴ ۳۴

ملوک [illegible] ۱۱ دوام ملک ۷۰۵ ۱۴۴۸ ۲۰۴

استیلای ملوک طبرستان و جرجان ۱۹ دوام ملک ۲۰۵ ۵۹

اول آل [illegible] دوان ۷۲۴

ظهور دولت آل عثمان در روم ۶۹۸

استیلای دولت ملوک هند ۸ دوام ملک ۳۲۱ ۵۹

ظهور آل طاهر در خراسان ۵ دوام ملک ۱۹۵ ۲۰۴

ظهور آل سامانی در خراسان ۹ دوام ملک ۱۸۵ ۲۰۴

ظهور دولت بنی صفار در خراسان ۳ دوام ۲۴۸ ۵۷

خلفای بنی فاطمه در مصر ۱۴ دوام ملک ۲۹۹ ۲۰۷

سلطنت [illegible] ۸ دوام ملک ۱۷۱

ظهور سلاطین غوری [illegible] ۶ دوام ملک ۵۴۵ ۵۹

[illegible] در آذربایجان ۲۴ دوام ملک ۲۲۱ ۳

آل مظفر [illegible] در عراق ۸ دوام ملک ۲۳۳ ۶۳

اتابکان در فارس دوام ملک ۲۲۲

ایلخانیه در عراق و آذربایجان ۳ دوام ملک ۷۳۶ ۷۶

سلاطین قراقوینلو در آذربایجان و عراق ۶ دوام ملک ۷۷۷ ۹۷

ابتدای دولت سربداران ۸ دوام ۷۴۴ ۱۲۱

سلاطین آق قوینلو در فارس و عراق و آذربایجان ۹ دوام ملک ۸۰۹ ۹۹

دولت [illegible] قراوان ۱۹ دوام ملک ۳۰۸ ۲۲۹

سلغریان در فارس و کرمان ۱۱ دوام ملک ۵۴۲ ۱۱۹

سلطنت اتابکان در آذربایجان ۵ دوام ملک ۵۴۲ ۹۲

ابتدای سلطنت صفویه که اول ایشان شاه اسمعیل ماضی اول است

شاه طهماسب ۹۴۶

شاه اسمعیل ثانی سیم

شاه محمد خدابنده چهارم

شاه عباس اول پنجم

شاه صفی ششم

شاه عباس ثانی هفتم

شاه سلیمان هشتم

ظهور دولت سربداران در سبزوار ۱۲ دوام ملک ۷۳۷ ۵۱

ملوک کیمیدان [illegible] ۸ دوام ملک ۸۹ ۱۳۰

اول بابت ظهور ممالک روم

روم به گمان اهل روم اول ملوک روم [illegible] لیطایس یونان ابن یافث که بانی روم است و اندلس اولست

بانی روم باهر که بلاد اربعه و جزیره و خرستان و فلسطین و حمص و ابن عیدالله اسحق که مزبور باشد

ظاهرا تتبع اصحاب [illegible] در عهد [illegible] اصحاب [illegible] و دو [illegible] از گرگان [illegible] از [illegible] پیش [illegible]

از سیاق تاریخ ها معلوم میشود که داشتن [illegible] که صاحب سیرت که [illegible] اگر بکنید [illegible] و عبارت از [illegible] باشد و [illegible] اگر صاحب [illegible] تاریخ [illegible] حدیث که [illegible] پادشاه مستقل [illegible] [illegible] چه آنکه در یک عهد در یک تاریخ [illegible] [illegible] مستقل بوده باشند [illegible] و در حدیث [illegible] پادشاه با استقلال [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]